

۱۵۰

وزارت آستان قدس
مکان محل نگهداری


آدرس: خیابان ولیعصر
دفتر: طبقه اول

نام مادر حضرت موسی یوسف است

در کتاب تفسیر سوره بقره در شأن ابراهیم علیه السلام

زند تو فصد و نحو که سپهر روزگار

چو چو چهارماد از طبع آن خواهد آمد

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۷۳۵۴۴
کتاب	شرح اربعین	
مؤلف		شماره قفسه ۷۳۵۴۴
موضوع		



۱۵۰

دو کتات آذینا قدم آذینا
لکان یومل و دنیا فقهه

آذینا شریک ماخذ آذینا طبر
و کتات فقه لکان له زایر

نام مادر حضرت موسی یونگینه است

دکتر زینب سید علی اردوباد در شان اسلامیه کتات

زهد و تقصد و نحو کریمه اردون

چند چهار ماه از فطرت خواندگار



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح اربعین

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه

۷۳۵۴۴

ت


۳۶۰

۸۵

درجات الدنيا تمام لغوی
تکون بعد بوقت فقه
آله کوش ماخذ آله با طبر
دکتر نعیم لدکا له تالیف

نام مادر حضرت موسی یو کبک است

دکتر نعیم لدکا در بیان اسرار
زهد و تقوی و عفو کریم بر روز
چند چهارماده از نظیر که خواهر کرد

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب شرح اربعین	مؤلف	
		۷۳۵۴۴
شماره قفسه		

ت
۳۶۰

Handwritten text in Arabic script, likely a religious or historical document, contained within a rectangular border on the left page.



الفقه
 المستقيم الهدى الى الله
 والتمسك عليه السلام المستقيم بالاصراط
 في فضائله والعباد في العبادات
 هذا كتاب في فضائله
 مؤلفه محمد بن ابراهيم

در فضائل
 وعبادت
 ائمه
 اهل
 البيت
 علیهم
 السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى شَرَفِ الْأَوْلِيَاءِ
 وَالْآخِرِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالرُّسُلِينَ وَعَلَى آلِهِ وَعِزَّةِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْعَضُومِينَ وَالْقَنَةَ
 اللَّهُ عَلَى عَدَاتِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَبَعْدَ عَرْضِ
 بِمَنَابِدِ بَيْتِكَ خَاكِسَارٍ وَشَرْمَنْدَه نَبِيهِ دُرُوكَارٍ دَاعِي دَوَامِ دَوْلَتِ
 اِبْدَكَ فَرَارٍ وَدَرْبُونَ كَرْدِ اِخْبَارٍ وَآرَامَةِ اَطْهَارِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ
 السَّلَامُ مَا دَامَ اللَّيَالِي وَالْآيَامُ اِبْنِ اَحْمَدَ مُحَمَّدَ عَلِيَّ الْقَاضِيَ دَاعِي اَعْطَى
 كِتَابَهُ بِمَنَابِدِ وَجَعَلَ اَخْرَاجَ خَيْرٍ مِنْ اَوْلَادِهِ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ اُمَّتِي وَبَعِيَّتِي حَذِيثًا تَمَاجُجُونَ اِلَيْهِ فِي اَمْرِ دِينِهِمْ
 بَعَثَهُ اللَّهُ فِيهَا غَالِمًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِغَيْرِ مَكْرٍ حَفِظَ بَكَدِّ بَرَايَمَتِ

در فضائل

من چهل حدیث از آن احادیثی که امت من با آنها احتیاج دارند و مرا
 درین خودشان خداوند عالم او را فقیر و عالم محشور و بنامید و در
 بیامنت در زمره علماء که مصداق حدیث مداد العلماء افضل
 من درمناء الشهداء هستند مبعوث میشود و این حدیث بی علماء
 در غایت اعتبار و کالتهمین ذابغه الله است و لهذا اگر علماء
 کتاب از بعضی جمع نموده اند و در ضمن آن چهل حدیث از اخبار
 متعلقه با موردین نوشته و شرح فرموده اند و بزرگترین موردین
 بلکه معنی و روح جدا ایمان و دین و لایب و محبت حضرت امیر
 علیه السلام است لهذا چهل حدیث من غیر از فرموده حضرت پیغمبر
 الله علیه و آله در منافی و فضائل آن سرور با ترجمه سهولت دین مختصر
 ضبط کردید تا بوجه اسان هر کس بخواند مصداق حدیث سابق الذکر
 بوده باشد حفظ نماید و این شیخ مختصره را که در حقیقت مصداق
 اَنْعَمَ اَمَّاكَ حَرَمِ صَغِيرٍ وَبِكَ اَنْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ میباشد خفیه بود
 بحضور مبارک حضرت کرد و در حقیقت اسمان عظمت نقش بندگا
 گاه شرح مبین مؤسس ساس دین مبین باسط بساط امن و امان
 و ناشرها شهرت و احسان فهرست کتاب دین پروردی زینت بخش مسند
 داد کسر مهر سپهر سلطنت و با جادری بدو فلک خلافت و شهرت را

در فضائل

مظهر الطاف ربانی و مکتب فوضات سبحانی سرکار اقدس از رفع والا
 و بپسند کبوان ممد و لذت بدائتماء حضرت مظفر الدین مبین الا
 قوام از گران دولتی بدوام وجوده السعید مسیده و اظناب
 خیرام عریه علی مر الاذمان والدهور ممدده ای سلیمان مخفات
 کرد پوشد معلق با بست ناخون شپشید روزها گرفت کورد
 نیکست باک سال باید ناکه کل روید ز خاک و چون این مختصر غیر
 الحکم کثیر المعنی از بهمت توجه نظر کبیر لطف و مرحمت ان درخشند
 گوهر کلمت کبیر با بر صفت ظهور کدناشته جلوه بروز نمود و بنظر
 فیض منظر ان نیر اعظم برج خلافت عظمی مرمون و ملحوظ بود مقبول
 طبع مبارک اقدس کردید امید از لطف عمیم خداوند کریم ان است
 که ذکر این مجموع دکتا سازی و جاری ذرا کف و اطراف و در
 باقیات صالحات ثبت صفحات لیل و نهار بوده شویان
 بر روزگار فرخنده اثار ان نظر کرده لطف پروردگار ممد الدور
 و الاعصار غایب کردیده ز عین الکمال دوزان حرز الايمان ان میثا
 امن و امان و سائیه سلطان سلاطین جهان اعنی سلطان نمکن
 فریک ممالک این خلد الله ملکه و سلطانة الی اخر الدوزان و وصول
 دولتی بدوله صاحب العصر و امام الرمان علیه و علی بابیه الصلوة

ع

وصول

و

والسلام من الله الملك المتان بوده باشد و محقق نماید که مراد
 از حفظ چهل حدیث در ضمن خبر مسطور حفظ از ظهر القلب است
 که او را از بر گفته میشود زیرا در عصر ما لفظ این معنی از او مشهور
 و منعارف بود و مدار الصدر السالف کان علی النفس فی الخوالی
 لا علی الرئیم فی الدفان حتی بعضی منع نموده اند از تمسک و استدل
 باخبار بکه راوی در حفظ خود نداشته باشد و گفته اند که ندین چند
 از مستحبات و در مائه مانده از هجرت است و میشود که مراد از حفظ خبر است
 ان از اند داس و ضیاع بوده باشد خواه قلبا خواه کتابه و ایا در حفظ
 مذکور دانستن معنی خبر هم لازم است بانه بعضی گفته لازم نیست بلکه
 مجرد حفظ لفظ ان به نیت اشفاع امت و نجات بافتن ایشان از ضلالت
 هم کافیست کما یظهر من قوله صلی الله علیه و آله و سلم رحمه الله امره سمیع
 مقالی فوعاها و اذها کما سمعها فرب حامل فقیه لیس بقیه و رب
 حامل فقیه الی من هو اقل منه و درین هم بعدی ندارد که مجرد حفظ الفاظ
 خبر موجب انحراد در ذمه علماء و فقهاء بوده باشد فان من تشبه بقوله
 فهو منهم لکن عالم معنی کجا و حافظ مجرد لفظ کجا بلکه فرض واضح است از اثر
 ناثر با هر دو جان شوند اما ان کجا و این کجا حدیث اول عنوان صحیفه
 المؤمن حب علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی عنوان و سر و قمرنامه اعمال

۵

و

مؤمن محبت امیر المؤمنین علیه السلام است و در اخبار وارد است بعد
از آنکه عنوان صحیفه اعمال اهل ایمان ملاحظه نمودند و در آنجا محبت ایشان
مکتوب یافتند دیگر مناقشه و مدافعه در حساب و کتاب اشخاص نخواهد شد
بهر نحو باشد الا محاله استیاب شفاعت او مهیا خواهد شد چنانکه
در حدیث دیگر منقول از کتاب بحار الانوار وارد شده که در روز قیامت
میزان اعمال شخص را ملاحظه نمایند سبب است غلبه بر حسناتش نمیکند
ملا فک موکله بمیزان نمیکونند بان شخص ایا هیچ عمل علی وجه از جمله حسنات
طاری که بیاری نمیکونند که چیزی غیر از این حاضر در خاطر ندارد و علی بن بکر
از کجا ازم نمیکونند بل عملی طاری و مبتدائی پس دفعه ثانی وارد و
بکفته حسنات او پس سبب نمیشود انقدر زیاده اگر اسم آنها و زمینها
در مقابل آن بگذرانند باز سبب نمیشود انقدر زیاده که چه چیز است
این نمیکونند شخصی از محبت علی بن ابیطالب علیه السلام نبودند
دنیای فرضی دادنی بود نواز و وقتی مطالبه نمودی او گفت که اگر
این فرض مال غیر تو بود نمیدادم لکن چون محبت علی بن ابیطالب علیه
السلام مشی لهذا فرض تو را میدهم بگر این حق خود را تو هم گفتی
چون تو علی بن ابیطالب را دوست میداری من هم از جهت محبت
علی بن ابیطالب علیه السلام این وجه را بنویکشت نمودم خداوند

عالم بجهت همین کلمه نوه سبب است ترا گذشت فرمود و حکم فرمود
اینرا در صحیفه صغیره نوشته برای همین روز تو نگاه داشته بودیم
در حدیث دیگر وارد است که نمیکند در از پل صراط المهد و جبرئیل علیه
جهنم مگر کسی که با او برات محبت امیر المؤمنین و پیروزی از دشمنان او
بوده باشد و هیچ شخص از هیچ موفقی از موافق روز محشر نمیکند در مگر
با برات محبت آنحضرت چنانچه کبیر از مالک سلطان نمیتواند بگذرد مگر
با تذکره مردان سلطان پس تذکره مرد و عبود و لا پان عوالم کو
و امکان محبت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است احب علیا
لا ابالی و از قضا و ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء قال صلى الله عليه
واله حب علي حسنة لا یضرمها سینه و بعض علی سینه لا یفزع من حسنة
قال ابن والی علیا المرتضی لا تخافن کثیر السبب حبه الا کثیر لو زر علی
سببنا ان خلق صارت حسنات یعنی بگو مان شخصیکه موالد و در سبب
علی مرتضی دارد که مرتب از نگاهان بسیار که مرکب آنها شده باشی در پل
که محبت و اکبر است که اگر بر سببنا خلق طرح شود هر آتش میدان
خواهد شد چنانچه خلاص عالم در قرآن مجید فرموده اولئك الذين
بیدل الله سببنا لهم حسنات و كان الله عفو راحیما و این قرائت ازین
و اجازه در از کتاب سببنا نیست که هر کس هر چه خواهد بکند بلکه خود
فرموده اند هر کس مرکب معاصی شود از محبان و شیعیان ما نیست در پل

ص
س

مؤالاه

بزرگتر

زنی که محبت ائمه در طبق رضای محبوب خود رکبت نماید و ما معاصی را
 دشمن میندازد پس چگونه مدعی محبت ما نمیکند مگر مبنی بر آنکه ما دشمن
 میندازیم و این مقام بنیاد و تفصیل علیها و لازم دارد که کجا پیش این
 مختصر نرود حدیثی در آن است **قُلْ لَنْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهَا لِدُخُولِ الْجَنَّةِ**
 یعنی بگوید و سندان را امیر المؤمنان را که متهای دخول بهشت بوده باشد که
 بهشت از برای او و او از برای بهشت خلق شده و در اخبار وارد است که
لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا خَلَقَ اللَّهُ النَّاسَ
أَبَدًا یعنی اگر مردم جمع می شدند محبت امیر المؤمنین علیه السلام خداوند
 عالم هیچ انش جحتم را خلق نمی فرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرموده داخل جحتم میشود بسبب دشمنی علی بن ابیطالب علیه السلام خلق
 بسپاری که از دروازه های جبرائیل و نلهای رمال و سنگهای
 جبال بوده باشند پس زمین کن از آنکه از جمله آنها بوده باشی و نیز حدیث
 وارد شده است که آنحضرت فرموده **خَلَقْتُ النَّارَ لِرَبِّ عَصِيٍّ وَعَلِيٍّ وَلَوْ أَطَاعَ**
اللَّهُ وَخَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا وَوَعَصَى اللَّهَ و این مضمون اخبار در
 عامه و خاصه بسپار وارد شده است و خداوند عالم در حدیث قدسی
 فرموده که بهشت را خلق کرده ام برای آن کسی که علی را اطاعت نماید اگر چه
 مخالف من باشد و جحتم را خلق کرده ام برای کسی که علی را مخالفت نماید اگر چه

میسوز

مطیع من باشد و لا تخفی که اطاعت علی علیه السلام در حقیقت اطاعت
 خدا و مخالفت او مخالفت خداست کما فی فقرات الجامعه الکبیره و غیرها
 بسپار وارد است که **مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ**
عَصَى اللَّهَ وَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ و
 محشری که از اکابر عامه است حدیث قدسی سابق الذکر را بنویسند و نقل
 نموده که خداوند عالم در حدیث قدسی فرموده **لَا دُخُلَ الْجَنَّةَ مِنْ أَطَاعَ**
عَلِيًّا وَإِنْ عَصَانِي وَأَدْخِلَ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَإِنْ أَطَاعَنِي وَبَعْدَ ذَلِكَ
إِنَّ حَدِيثَ كَعْبَةَ که درین حدیث زمر خوبی است زیرا آنکه **حُبُّ عَلِيٍّ هُوَ**
الْإِيمَانُ الْكَامِلُ وَالْإِيمَانُ الْكَامِلُ لَا يَصْرُمُ مَعَ الشَّيْئَاتِ یعنی حُبُّ عَلِيٍّ
 ابیطالب است ایمان کامل و با وجود ایمان کامل خبر نمی رسد کاهان کما
 فی حدیث **حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَصْرُمُ مَعَهَا سَيِّئَةٌ** **قَوْلُهُمْ** **وَإِنْ عَصَيْتُنِي**
 یعنی و زانی مجسم از جهنم علی علیه السلام و داخل بهشت مینماید از راه
 ایمان او **قوله الجنة بالایمان و محبت علی العفو والغفران و قوله**
وَأَدْخِلَ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَإِنْ أَطَاعَنِي این از جهنم است که موالات علی را
 نکرده پس انبیا و ایمان نداد و طاعت او بخداد و بنصورت بخاز است
 نه حقیقت از جهنم آنکه طاعت حقیقتی است که سائر اعمال با او نسبت
 داده شود پس هر کس علی را دوست داشته باشد تحقیق طاعت خدا را نموده

دو رکعت

و هر کس طاعت خدا را نموده بجزئی نجات یافته پس هر کس علی را دوست
 داشته نجات یافته است **فَعَلِمَ أَنَّ حَبَّ عَلِيٍّ هُوَ الْإِيمَانُ وَبَعْضُهُ كَفْرٌ**
وَلَيْسَ يَوْمَ الْفِتْنَةِ إِلَّا حُبٌّ وَبَعْضُ فِتْنَةٍ لَا سِبْئَةَ لَهُ وَلَا حِسَابَ عَلَيْهِ
وَمَنْ لَاحِسَابَ عَلَيْهِ فَالْحَمْدُ دَائِرَةٌ وَمِنْ بَعْضِ الْإِيمَانِ لَهُ وَمَنْ لَا إِيمَانَ لَهُ
لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ بَعِينَ رَحْمَةٍ وَطَاعَتُهُ عَيْنُ الْمُحِصَّةِ وَهُوَ فِي النَّارِ قَعْدَانٌ
هَذَا لَكَ وَإِنْ جَاءَ بِحَسَنَاتِ الْعِبَادِ وَرَحْمَةً نَجَّاحٌ وَلَوْ كَانَ فِي الذُّنُوبِ غَارًا
شَجِيًّا أَذِيْبَهُ وَكَفَنَهُ اسْتَكْبَاهُ كَمَا يَمْنَانُ بِإِيمَانٍ وَمَسْكَاهُ كَمَا يَمْنَانُ
بِأَوْجُوهِ كِبَرٍ لَيْسَ خَوْشَا جَالِ دُوسْتَانِ أَوْ وَيَدِ حَالِ دُشْمَانِ أَوْ نَهَى
حَدِّ بِشَيْرٍ كَفِيٌّ وَكَفَى عَلَى فِي الْعَدْلِ سَوَاءٌ بَعِيٌّ دَسْتِ مَنْ وَدَسْتِ
عَلِيٍّ أَيْطَالِبُ عَلَيْهِ لَمْ يَدْرُ عَدْلُكَ بَلْ يَهْتَسِبُكَ وَخَفِيٌّ تَمَانِدُكَ عَدْلُكَ
وَضَعُ هَرَجِيْبِهِ اسْتَدْرَجَلُ لَاتُوقُ بَارُكَ قَبْلُ عَدْلُ چِه بُوَدُ وَضَعُ اَنْدَرُ مَوْضِعُ
ظَلَمِ چِه بُوَدُ وَضَعُ وَرِئَا مَوْضِعِ عَدْلُ چِه بُوَدُ اب ده اشجار را ظلم چه بود
اب دادن خار را و عبارت دیگر العَدْلُ هُوَ اعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ
که را هیچ منفی رحمت عامه است و این است که هر ذی حق را حق او
ادا کرده شود و از اینجه گفته اند نَزَمَ بِرِئَالِنَاكَ نَبْرَدَنْدَانِ سَنَمَكَاوِي
بود بر کوسفتندان و اندر بزرگوار و دوست قادر بخوار هفتند کافال
عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا بَدَلُ اللَّهِ الْبَاسِطَةُ عَلَى خَلْقِهِ بِالرَّحْمَةِ وَدَسْتِ دَبْكَرِ خَضِرٍ

عَلَى اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَدْرَجَلُ لَاتُوقُ بَارُكَ قَبْلُ عَدْلُ چِه بُوَدُ وَضَعُ اَنْدَرُ مَوْضِعُ
 ظَلَمِ چِه بُوَدُ وَضَعُ وَرِئَا مَوْضِعِ عَدْلُ چِه بُوَدُ اب ده اشجار را ظلم چه بود
 اب دادن خار را و عبارت دیگر العَدْلُ هُوَ اعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ
 که را هیچ منفی رحمت عامه است و این است که هر ذی حق را حق او
 ادا کرده شود و از اینجه گفته اند نَزَمَ بِرِئَالِنَاكَ نَبْرَدَنْدَانِ سَنَمَكَاوِي
 بود بر کوسفتندان و اندر بزرگوار و دوست قادر بخوار هفتند کافال
 عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا بَدَلُ اللَّهِ الْبَاسِطَةُ عَلَى خَلْقِهِ بِالرَّحْمَةِ وَدَسْتِ دَبْكَرِ خَضِرٍ

۱۱
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَدْرَجَلُ لَاتُوقُ بَارُكَ قَبْلُ عَدْلُ چِه بُوَدُ وَضَعُ اَنْدَرُ مَوْضِعُ
 ظَلَمِ چِه بُوَدُ وَضَعُ وَرِئَا مَوْضِعِ عَدْلُ چِه بُوَدُ اب ده اشجار را ظلم چه بود
 اب دادن خار را و عبارت دیگر العَدْلُ هُوَ اعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ
 که را هیچ منفی رحمت عامه است و این است که هر ذی حق را حق او
 ادا کرده شود و از اینجه گفته اند نَزَمَ بِرِئَالِنَاكَ نَبْرَدَنْدَانِ سَنَمَكَاوِي
 بود بر کوسفتندان و اندر بزرگوار و دوست قادر بخوار هفتند کافال
 عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا بَدَلُ اللَّهِ الْبَاسِطَةُ عَلَى خَلْقِهِ بِالرَّحْمَةِ وَدَسْتِ دَبْكَرِ خَضِرٍ

هستند

هستند فریب مضمون حدیث که فرموده با علی است یعنی بمنزله الروح
 من جسدک و درین اشاره است بمضمون آیه افئنا و انفسکم الا
 و در حدیث دیگر با علی روحک من روحی و کلمک من لحي و دمک
 من لحمی و انت نفسی الی بین جنبتی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود من زانی فقد رای الحق و در زیارت هفتم حقه الزائرین که قاف
 مجلسی نقل نموده السلام علی نفس الله الفائمة فيه بالسنن خطابا
 لعلی علیه السلام و بعد از آنکه آنحضرت نفس الرسول بوده و قد قال علی
 الله علیه و آله من زانی فقد رای الحق پس حضرت امیر علیه السلام نفس
 العلباء و نفس الله الفائمة فيه بالسنن خواهد شد و از این است
 قوله تعالی و تجد رکو الله نفسه و قول عیسی علیه السلام انما فی نفسی
 و لا اعلم ما فی نفسک هم ما اول با آنحضرت کرده حدیثی که از آن
 مع علی و علی مع القرآن یعنی فران با علی و علی با قرآن است و این اشاره
 بحدیث الثقلین است قوله صلی الله علیه و آله ایتی نارک فینکم الثقلین کتاب
 و غیره اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و انهما لن یفترقا حتی
 یردا علی الخوض یعنی علی علیه السلام با حقیقت فران مصاحبت دارند که
 از یکدیگر جدا نمیشوند کما فی حدیث الحق مع علی و علی مع الحق بدو
 مع حیثما دار یعنی علی همراه حق همراه علی است حق با علی در می کند

مجا

هرجا باشد با اینکه علی با حق راه فرود هر جا باشد و در بعضی اخبار
 وارد شده که حقیقت فران خود آنحضرت است چنانچه فرموده انا کلام
 الله الناطق و از آنچه قوله تعالی لا یطیب ولا یابس الا فی کتاب مبین
 و کل شیء احصیناه فی ایام مبین در اخبار معتبره ما قبل با آنحضرت
 شده و فرموده اند که کتاب مبین و امام مبین او است که دارای جمیع علوم
 اولین و آخرین است بحجت لا یغرب عن عملیه مشال ذرره فی الارض
 و لا فی السماء بعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت
 من الذرره الی الذرره من ابتداء الخلق الی الاینها و ان تجهر
 بالقول فانه یعلم السر و الخفی الاله الخلق و الامر منه و الیه ینتهی
 الامر و این فران ظاهر بحکایت است از آنحضرت و افعال و اقوال و
 اوصافش در صورتیکه بی معنی ان برده شود و بان عمل کرده شود چنانچه
 در اخبار بسیار وارد شده که یک ربع فران در مدینه و فضائل ایشان است
 و یک ربع در ذم و قبایح اعداء ایشان و یک ربع در سنن و امثال
 و یک ربع در فرائض و احکام و تقسیم املا ما هم وارد شده الی غیر ذلک
 و جمیع این اقسام را جمع بمذاهب ایشان است چنانچه در بعضی اخبار وارد
 که تمامی فران مجید و صف کالات ایشان است و بیان این مطلب تفصیل
 عرض و عمیق طولی را لازم داشته که مناسب این مختصر نیست و اگر این
 صورت فران را من حیث معناه عمل نمایند و او را معارض و مقابل الله

علیه

علیه

علیه السلام بگردد از فریب در می افتد زیرا که همچنین فراتی را خداوند
 نازل نفرموده و لهذا امیر علیه السلام روز صیوم فرمودند که بنشیند این ^{منا}
 را که لشکر معویه از راه تروک بغلی عمر و عاص بر سر نهاده اند آن
 کلام الله القاطق قوم مخالفت نمودند خانه عوام الناس خراب گاو
 باور کنند اندر خدای غامبان نوح را باورند از نذاری پیغمبری هفتاد
 هزار نفر زیاد از آن اوضاع غدیر خم را با چشم خودشان دیدند و آنچه
 شنیدنی بود با گوش خودشان شنیدند با وجود این همه بفاصله
 دو ماه چیزی زیاد و که همه این اوضاع را چیدند و به کار و ساله سائز
 کردند بدین در دنیا و خراب نموده ابعدهی و ابعدهی و این را چیدند
 خالک بفرقی همان در چیدند اهل دنیا از کپین از چپین لعنه الله
 علیه السلام اجمعین و فران پیش بعضی از کلبین مؤول بحقیقت جناب خدی
 صلی الله علیه و آله شده حتی در تفسیر پس و القرآن الحکیم گفته اند
 مراد این است که و حقیقتیک یا محمد یعنی قسم بحقیقت نوانی محمد و منافا
 ما بین این دو مطلب نلارد زیرا که حقیقت انحضرت از چپینی خود امیر علیه السلام
 است گما بدل علیه آیه انفسنا انا من اهوی و من اهوی انا حکمت
 پنجم من اذی علیاً فقد اذنی یعنی هر کس علی را ابداء نماید پس بحقیق
 مراد اذیت نموده و این معنی غیر از آن است که بفرمانند کولم اذیت نموده

زیرا که عبارت باینه مغایرتی همانند بخلاف آنکه اذیت و نفس اذیت
 رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد و از اینجا اشاره می آید بمضمون چید
 سیم که نفس انحضرت نفس حضرت پیغمبر است پس اذیت و عین اذیت رسول
 صلی الله علیه و آله خواهد بود و اذیت رسول صلی الله علیه و آله عین
 اذیت خداست چنانچه وارد است در حدیث فاطمه بضعة منی من اذیها
 فقد اذنی و من اذنی فقد اذی الله فهو علی حد الشریک بالله و المشکون
 فی نار جهنم و حوشتا در قرآن مجید فرموده ان الذین یؤذون الله
 و رسوله اولئک الذین لعنهم الله و اعد لهم عذابا بالغا و درین سر
 عجب است که اذیت ایشان اذیت الله نامیده شده و ال ایشان الله
 نامیده شده و خود حتی ماب صلی الله علیه و آله فرموده من رانی فقد
 رانی الحق در ادرازی ایمن که ناکاه دروغی گوید این انا الله و ا
 باشد انا الحق از دروغی چرا شود و ازین سخن انا الله بقول علی
 لسان عبد المؤمن و قلب المؤمن عرش الله فالعاقبة الحدیث القدی
 ما وسعنی رضى و لا سائی و لکن وسعنی قلب عبدی المؤمن ابتهمه
 اوازها از شه بود که چه از خلقم عبد الله بود و بعد از آنکه ایشان
 از غایت عبودیت که العبودیة جوهره که همها الربوبیة مظاهر صفا
 و افعال ربوبیت و الوهیت شدند مضائق لتامع الله خالان هو

و من اذی الله
 چید

فيها نحن ونحن هو وهو ونحن نحن خواهد شد ودر بصورت چنان
 منسوب با نشان منسوب بخدا خواهد شد و اگر کسی آنها را از پت نموده
 خدا را از پت خواهد نمود و همچنین نمسک با نشان و نعظم و نمجید
 ایشان و زیارت ایشان چنانچه وارد شده است که هر کس خضرت سید
 الشهداء علیه السلام را زیارت نماید روز عاشورا فکما اذا اراد الله
 في عرشه و در قهرت زیارت جامع فرموده اند من واظم فقد والى الله و
 غاد بهم فقد عاد الى الله پیش من اذارت و از خداست عاشورا معشوف
 خاشاک خداست و افراط در عالم محبت و استغراف در مقام عبودیت
 در عالم فتاوی الله و بقا با خداست کما حدیثه الحماة بالثار کما یجانی یسند
 که مضمون رسم ای صیاد کفندم کنی بنش زانگاه کبر لیلی زنی صدق
 پیدا نماید حدیث ششم انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شقی
 یعنی من و علی از یک درخت و یک اصله خلق شده ایم و مردم از درختهای مختلف
 یعنی هر یک از ما از مردم از طینت علیزه دارد و طینت من و علی یکی است و این
 و این مضمون غایت اتحاد و امیقه همانند چنانچه حدیث انا من حین و حسین من
 هم مشعر باین فیه است و در حدیث دیگر انا من علی و علی منی هم وارد شده
 بلکه این مسئله جاری در همه ائمه معصومین علیهم السلام میباشد چنانچه وارد
 شده که فرموده اند اولنا محمد و اولنا محمد و اولنا محمد و اولنا محمد و چون

ختم رسل که عقل کل هستند مقتضای اول ما خلق الله العقل خلق
 شدند و امیر علیه السلام در مقام نفس کل خلق شدند پس و بوضوح
 این نفس کل ظهر آن عقل کل است و از نور او خلق شده و در عالم حکما
 در مقام رزق الزحاج و رافق الحزب منسابها فتسا کل الامر فکما ثما
 خمر و لافح و کما تافح و لا خمر کانه شی واحد هستند و از یک
 اصله خلق شده اند بخلاف سایر مخلوقات نسبت بیکدیگر با نسبت
 باین شجره طینه فرموده اند فی شجرة رسول الله صلی الله علیه و آله اصلها
 و امیر المؤمنین فرغها و الائمة علیهم السلام من ذریتها اعضاها و علو
 الائمة علیهم السلام اثمارها و شیعهم المؤمنون و اولها بعد از آن فرمود
 والله ان المؤمن لکون قورق و رفة فیها و ان المؤمن لکون فتنسقط
 و رفة فیها و در بعض اخبار امیر المؤمنین علیهم السلام ساقه آن درخت
 و در بعض اخبار حسنین علیهم السلام ثمره آن شجره و النسعة الائمة
 علیهم السلام من ولد الحسین علیهم السلام اعضاها ان شجره هستند
 و در کتب معانی الاخبار که فاطمه علیها السلام غصن آن شجره و اولادها
 او موهبهای آن و شیعها اولاد آن و بعض اخبار بطور دیگر شرف صلوات
 یافته و هر یک از این اخبار صحیح هستند بیخود عن الاعنبار فاعبروا بالاول
 الابصار و دشمنهای ایشان شجره خبیثه هستند که در قرآن مجید اشارت

اصلها انما یسقط
 فی السماء نوری اکمل کل
 حین یا یسقطها در کاف سوال
 شده از حضرت صادق
 علیه السلام از این شجره
 کتب صحیح

بان شده التي اجنت من قوف الارض ما لها من قرار وهي الشجرة الملعونة
 في القران که ابو بکر اصل ان شجره و عمر بن الخطاب و خلفاء بنی امیه و بنی عباس
 اغضبان ان و منافقون که تبعه ایشان هستند و ذاق ان و آثار و افعال
 و کردار و اقوال و رفتار و افعال ائمه ان هستند و با این اشاره است قوله تعالی
 وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي ارْتَبَاكَ الْاَفْتِنَةَ لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ
 فِي الْقُرْآنِ وَنَحْوَهُمْ وَمَا يَرِيدهُمْ الْاَطْعِمْنَا اَنَا كَبِيرًا که رسول اکرم صلی
 الله علیه و آله خواب دید که جماعتی از فرقه بنی امیه را با امیر و پادشاهان ^{بند}
 و جبریل خبر داد که ایشان در نماز قبل خلفاء بنی امیه مینباشند که هزار
 ماه خلافت خواهند نمود و در تفسیر ظاهر ظاهر زید بن طاہر بیان کرده
 که اوضاع و روز عاشورا را فراهم نمود و در شبی آنحضرت نازل شد که لیلۃ
 القدر و خبر من الف شهر و مراد از لیلۃ القدر و لایب امیر مؤمنان ^{علیه السلام}
 است که بفرست از خلافت هزار ماهه بنی امیه و لایب امیر النجلی تکفین
 عند الممات و تعسلی و تکفینی و طینتی عنیت من قبل تکوینی محبت
 حیدر رکعت لنا و تکوینی حدیثی هم فتم انا المنذر و علی الهادی
 و یکتا علی بهندی المهندون یعنی منم منکر که جمله موجودان ^{الفن} از آنجا
 خداوند عالم مینمایند و لکن هدایت کننده علی بن ابیطالب است یعنی
 از من محض انداز است و اصل هادی خلق بطریق رشاد و خلاصی دهند

عباد از ظلمت کفر و فساد و راه نمابنده که شدگان بر راه رشد و سداد
 علی بن ابیطالب علیه السلام است و وحش این است که خلفت مخلوقان
 و تكون کائنات از جهه معرفت و محبت و ولایت ان ذات نجسته صفا
 و اولاد ظاهرین ان بکر بنده موجودات است زیرا که ایشان هستند که
 مظهر صفات الوهیت و دارای افعال ربوبیت هستند و خداوند متعال
 در عوالم کون و امکان ایشان را مظهر کلی و اینه سرایانمای خود قرار داد
 و جمیع فوضات خود را بواسطت ایشان بهم مخلوقات خود جاری فرمود
 و مینماید خدا زبند عالم خداوند هستند گمانا لو اعلمت انکم صفا
 الله و الخلق بعد صنایع لنا و صنایعنا پیش از ان کین عالم اید و وجود
 کن مخفی بود از انشاء وجود داشت با خود انبه از ذات خویش خویش را بعد
 در ملک خویش انبه از خویش بهر خویش داشت جلوه هاد خویش پیش
 از پیش داشت قدموز و سرایا عندال چشم محوری همه سحر جلال
 خود بخود دلبر بد و دل بانچه بنر عننه سوی خود انداخته زلف خود را بهر
 خود میداد ناب لعل خود را بهر خود میداد آب جلوه کر خود بوجه لایزال
 جلوه بین از خود بین به مثال کج او کجود او کجینه او ناظر و منظور
 او انبه چون جمال خویش بر صحنه هاد عکس حسن عشق در عالم فساد
 کج عشقش را بنی کجینه وجه حسنش را علی آینه انبه بسپار صفا و مجلی

مجلسی نوحیست از نور علی صورت اندازند پس بابها باها نوحیست
از نور خدا و از حدیث مذکور بنظر می آید که اگر علی علیه السلام نبود همگام
در میان نبی بود زیرا که از محض انداز هدایت حاصل نمیشود مثلا اگر
کسی میخواهد برای خود که طرفی رشاد است و لکن راه را که کرده و جهت
بیابان ضلالت رفته و نموده کسی می آید و از این راه که این راه
ضلالت است و مؤدی به هلاکت نوحیست پس شخص اگر انداز او را
قبول بکند می باشد و نوقف نمیناید و لکن میخواهد و نمیناید که امست
بر خلاف با پندار کجایی پیدا شود که از دست او بگریزد و او را بر راه راست
برساند بلکه در اثناء سیر سلوک هم دست او را قبل نکند زیرا که ظاهر آن
بسپا و هستند و طرف ضلالت هم در اطراف و جوانب بسپا است پس
این مسالک باز راهی که کند پس این هادی باشد همیشه مراقب و باشد
تا او را متمثل و مقصد اصلی برساند پس ماها از ما من مباله امیر علیه السلام
و اولاد ظاهرین او که هادیان راه هستند دست نمیتوانیم بکشیم و جمع
مفاتیح سیر سلوک اصول دین و هدایت اخلاق و فروع دین که علم
حقیقت و طرفت و شریعت هستند و اگر چه امیر علیه السلام فرموده است
عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله و آما من محمد کما لقوه من الصوة
ولکن امر هدايت و تفاضيل این زینت و منزلت با مختص و آگاه شده شد

و از این حدیث نیز در می آید که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آله
بودند جمع ام ما بقه ابصار و امیر علیه السلام هادی جمع ام هستند چنانچه
فرموده صلی الله علیه و آله انا اللئذ الی حصر فی فی همانند یعنی انداز مختص است
همین و هدایت مختص است بعلی علیه السلام و تا نوبت علی هدایت مینماید چنانچه
هدایت با نیکان و هدایت جویندگان و سایر شیعیان تبعه انتخاب بودند
و از شیعیان او محسوب میشوند و بان نفاخر داشتند و این من شیعیان
لایما هم ای من شیعیان علی علیه السلام و ختی ما ب صلی الله علیه و آله و آله
اند آدم و من دونه تحت لوانی یوم القیامة و حامل لواء امیر است پس جمع
پیغمبران زینت است امیر مومنان علیه السلام بوده و خواهند بود حدیث
علی موی تیرة الرایس من بدنی یعنی علی علیه السلام نسبت بمنزله سر
من است نسبت ببدن من چنانچه بدن بی سر گاری نمیتواند بکند بی وجود
علی علیه السلام پیغمبر مختص تمامیت نداشت و اثری نمینماید قال رسول
با ابها الرسول بلغ ما ائزل الیک ای فی علی علیه السلام فان لم تفعل فما
بلغت رسالته و در خصوص تبلیغ حکم و لایب نازل شده الیوم اکلت
لکم و بکم و امنت علیکم یعنی و رضیت لکم الاسلام دنیا و دین
اگر شیخ امیر المؤمنین علیه السلام نمیشد دین حضرت ختم الرسل و راجع ^{رفت} نمیشد
و شریعت مختص قوام نمیکرفت چنانچه فرموده اند لولا سف علی علیه السلام

لما قام للإسلام عمود ولا أوقف للإيمان عود چنانچه اگر ولا نبی نمی
بود شریعت پیغمبر متعری و لای نبود پس قوام ظاهر و باطن شریعت سید
المؤمنین اثر برکت وجود مسعود امیر المؤمنین علیه السلام بود و حقیقت
امرا این است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله پادشاهی بود که
عوالم صورته و معنویه در تحت پادشاهان و سلطانان بوده صور و معنوی
با کمال جلالت شان و حکم او جاری در همه ممالک کون و امکان و لکن
انحصار ذوزبیر لازم بود که منجمل اعیان این سلطنت کبری بوده باشد
که آن وزیر مظهر قوت و قدرت و سلطنت و همین آن پادشاه و الا انجا
بوده جمیع امور آن پادشاه بحکم او جاری و در اطراف و انکاف ملک و ملکوت
ساری باشد و آن وزیر جلبل الفدا و امیر علیه السلام بود کما قال صلی الله
علیه و آله با علی انت وزیر و اخی و صهری و وصی و خلیفتی و انت منی و من
من من موسی الا انة لا نبی بعدی کما قال صلی الله علیه و آله رب اشیر
و کبر الی امی و اخلل عقلت من لسانی بفقها و قولی و اجعل لی وزیرین
من من اشیر الی امی و اشیر که فی امی الایة و درین حدیث شریف
مسطور که نسبت سبب بدن قرار داده شده واضح و معلوم است که جمیع
ندایر بدن و حرکات و سکانات و بامدیر و اعمال قوی و حواس است که در
نسیب شده و جسد بدن معلوم است حال خواهد داشت و از این ق

فراست که در اخبار و روایات وارد شده نعوذ بالله نفسی بان حضرت و از
نمی بد که مثلا پیغمبر صلی الله علیه و آله از حدیث قلب و ریس پاپین و
از امیر علیه السلام بوده باشد حاشا و کلا بلکه خود وجود امیر علیه السلام
بکنه بوجود حضرت رسول صلی الله علیه و آله است احمد اربکشا بد
ان پر جلبل تا ابد مدهوش ماند خیر شیل در همه حال اگر وجود ختم الرسل
صلی الله علیه و آله نمی بود امیر علیه السلام موجود نمیشد چنانچه اگر
امیر علیه السلام موجود نمی بود جمیع ذرات موجودات را وجودی نمی بود
چنانچه اگر پادشاه نبوده باشد که او را مملکتی و سلطنتی بوده باشد
پیر وجود و وزیران کجا منصور نمیشود زیرا که وزارت و زبیر با وجود سلطنت
پادشاه عالم کبر است و الا چه وزیر و چه دبیر چه ندبیر چه کاتب
علی علیه السلام بزهره الجنة ککوکب الصبحه لاهل الدنیا
یعنی علی علیه السلام بر نومی اندازد در بهشت برای اهل بهشت چنانچه
شماره صبح روشنی میبخشد برای اهل دنیا و این نسبت محض از برای حضور
حقیقت حال است برای کونه نظران و الاعلی علیه السلام روشنی میبخشد
جمیع موجودات و ارضین و سموات است که الله نور السموات و الارض
و در حدیث وارد است که در طرف بالا ای اقباب نوشته شده الله نور
السموات و در طرف سمت زمین نوشته شده که علی نور الارضین و این

اشاره است باینکه امیر علیه السلام بنور باطنی خود که مرقه یا التوریه
 مرقه الله منور اسمهاست و بنور ظاهر که مقام نوحه انحضرت است در مقام
 بشریت بسوی کائنات منور زمینهاست و لا یخفی که سموات و زمین منحصرا
 باین اسمها و زمینهای ظاهر تهنیتند اسمهاست در ولایت جان
 در دره روح پست و بالاهاست کوههای بلند و دریاهاست و الا
 اسمها ظاهر از عالم شهود راز سخن اجسام هستند غیب ابر و ابی
 دیگر است تا بدو الا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جلد
 قال کما اقیینا بالخلق الاول بل قسم فی لبس من خلق جلد و الحاصل
 خداوند عالم شخص محدود و معین و منصور در جهنمی نیست که از او
 ناپسند شود و اسمها و زمینها را نوزان نماید بلکه نور او خود نور پاک
 و جوهر نایب است که کائنات و خلاصه موجودات است که او را خلق منور
 و نسبت او را از همه شرافت و کرامت بخود نموده و او را برای خود انتخاب
 نموده و بان نور جمیع موجودات را بنور وجود روشن نموده و از ظلمات
 عدم بیرون آورده و حضرت ختمی ماب فرموده **اِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظِلِّهِ ثُمَّ**
دَسَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُوْرِ الْوُجُوْدِ وَ قَالَ عَلِيٌّ هَلْ اَنَّ عَلِيَّ لَا اِنْسَانَ جِئْنَا مِنَ الدُّنْيَا
لَمْ يَكُنْ شَيْءًا مَدَّ كُوْرًا وَ فِي الْحَجْرِ كَانَ مَدَّ كُوْرًا فِي الْعِلْمِ وَ حَامِلٌ وَ مظهر کامل
 وجود و موجود امیر مؤمنان است که جسم او همچون چراغی در زمین نور او را

در مقام
بشریت
منحصرا
باین
اسمها
و زمینهای
ظاهر
تهنیتند
اسمهاست
در ولایت
جان

سقف هفتمین بلکه جسم او چون افتاب در جهان نور او ناپسند کرد
 و مکان و هو التور و نور التور و منور التور که جمیع موجودات از نور
 وجود او خلق شده اند چون ذرات شعاعه افتاب و جمیع پر نورها ناپسند
 او در اطراف و اکاف که همگی نیشند وجود افتاب است اگر نازی کند
 از هم فرود برزند فالبها اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود
 آمد حدیث **كُنْتُ لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَابٌ مَن دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَن**
خَرَجَ عَنْهُ كَانَ كَافِرًا یعنی علی یک دری است که هر کس از او داخل شد
 مؤمن شده و از او خارج شد کافر شد و کفر نازی غضب حق کرد بد **فَاَصْلَى**
عَلَيْهِمُ الْمَاءُ مَثَلُ هَلْ يَنْبِي كِتَابٍ حِطَّةٍ فِي نَبِيٍّ اِنْ شَاءَ مِنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ
اِيْمَانًا وَ قَالَ مُحَمَّدٌ اِنْ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيْنَكَ كَهْتَمُكَ
 تاویل که مراد از بیت مذکور در آیه شریفه بیت الولايه است که امیر علیه
 بوده باشد که ولادت و وضع حمل او در مکه معظمه بعمل آمد در خانه
 کعبه که جای آن خانه را بکعبه میگویند مبارک و هدی للعالین که کثیر الحجیر
 و البرکة و سبب هدایت جمیع عالمیان است و اگر انحضرت مراد نبوده باشد
 هدایت عالمیان چه طور در آن خانه منصور میشود تا آنجا که منظر نماید
 من خلت کان ایما که هر کس داخل آن خانه شود امن و خاطر جمع میکند در عمل
 شریف از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که از آنی حقیقه پرسید

الحجیر

آخری عن قولہ تعالیٰ من دخلہ کان امنا این ذلالت من الارض کہ این کلام
 زمین است و کلام مکان است عرض کرد کہ این کعبہ است فرمود میگوید
 کہ حاج بن یوسف بو عبد اللہ الزینر در خانہ کعبہ وضع منجوق کرد و او را
 در نوی کعبہ کشت پادرامن بود ابوحنیفہ ساکت شد حضرت فرمود هر کس
 بقیام ما بیعت کند و در زمر اصحاب و داخل شود امن شده است در لغت
 از غلاب جہتم و معلوم است کہ حاضر غایب ایشان تفاوت نداشتند
 بلکہ حاضر علی بود بیعت از غایب و این را از راه نفی فرموده و مراد دخول
 در خانہ و لا بیعت و محبت این خاندان شریف النبیان است و هر کس از منظار
 بطل ظہن این خانہ بیرون بر کافر خواهد شد و اطلاق باب با مری لا یتمنا
 علیکم السلام در بن خبر شریف اشاره است بحديث آن آمدینہ العلم و علی بابها
 و من اراد المدینہ فلما ہما من بابها یعنی حضرت ختمی ماب صلی اللہ علیہ و آلہ
 فرمود کہ من شہر علم علم در است درست ابن سنی قول پیغمبر است و خدا
 بیفرماید و ادخلوا البیوت من ابوابها پس هر کس بخواند ایمان بخدا و رسول
 صلی اللہ علیہ و آلہ بیارود باید از این راه برود کہ صراط مستقیم است و باید
 از این در داخل شود کہ منبع قوم است و الا داخل این خانہ نخواهد شد و دانند
 در گاہ خداوندی خواهد بود و این حدیث صریح است در کفر شہمان
 اهل بیت اظہار علیہ السلام چنانچہ بعضی از علماء سابقین مثل علم الهدی

حدیث
 در کتب
 صحیح
 صحیح

وغیرہ حکم بر کفر ظاهر ہے اینہما ہم کردہ اند و انہا را طاهر ندانند
 و معاشرت انہما را زیاد از قدر ضرورت جایز نکرده اند و از جہت عسر و
 حکم بر طہارت ظاہرہ کردہ اند و جمعی دیگر محض جہت افراسوگ انہما
 بر الوہیت و نبوت حکم بر طہارت صورتہ کردہ اند اگرچہ باطن انہما
 کافر و مجنس و غیر از ائمتہ جہتم چیز ہا سزاوار نیستند و بعضی از انہما
 دینہ اند کہ از این حدیث کفر انہما و سائرین در حدیث و این حدیث
 از جہت غایب اشہار ننوا نشہ اند انکار نمایند لا بد در آخر حدیث
 افزوده اند و فلان سففہا و فلان جنطانہا و شبعبان در جعلت
 و انحال این در فقرہ ذکر نمودہ اند نکتہ دقیقہ کہ مدینہ را سفف و دیوار
 نمیشود تا یکی از ان فلان و این فلان سفف و دیگرے دیوار بودہ باشد
 و از لفظ من کہ از الفاظ عموم است فرماید میشود کہ از ام سابقین
 ہم هر کس امر علیہ السلام را شناسد و لواجمالا و با وضد بقی نداشتہ
 باشد کافر خواهد بود چنانچہ سابقا اشارہ رفتہ و مؤید این است آنچه
 در اخبار وارد است کہ جمیع انبیاء سابقین و امتهای ایشان حضرت
 و دوست مینداشتند و از شبعبان ایشان بودند و این من شبعبان
 کلابہم و الا کافر میشدند و ضال و مضل میندند چنانچہ مکرر
 خواهد شد پس ما مینگویم در حق ایشان مکرانچہ خودشان در مناسبت

خودشان فرموده اند **مَرَّمُ اسْمِ اللَّهِ عَلَى خَلْفِهِ وَخَاصَّةُ اللَّهِ وَخَالِصَةُ**
فِي تَيْبَةِ مَرَّمُ ابْوَابِ الْمَدِينَةِ الْأَيْبِيَّةِ الَّتِي أَوْجَعَتْ نَفْسُ الْأَحْكَامِ الشَّعْبِيَّةِ
وَأَسْرَارًا حَقَائِقَ التَّكْوِينِيَّةِ مَرَّمُ كَعْبَةِ الْجَلَالِ الَّتِي يَطُوفُ بِهَا الْمَخْلُوقَاتُ
وَنُقْطَةُ الْكَمَالِ الَّتِي يَنْتَهِي بِهَا الْوُجُودَاتُ وَالْبَيْتُ الْحَرَامُ الَّذِي يَبْتَغِيهِ
إِلَيْهَا سَائِرُ الْبَرِّيَّاتِ مَرَّمُ الْبَابِ وَالْحِجَابِ وَالنُّوَابِ وَأَمَّ الْكِتَابِ وَصَلَّ
الْحِطَابِ فِي كُلِّ بَابٍ حَكِيمًا بِشَيْءٍ مِنْهُمْ ذَكَرَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنًا
بَعِيْحًا كَرَمُودًا عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَاتُ اسْتِ بَدَا نَكَ ذَكَرَ كَبِيرًا لِمَعْنَى
 اوری است بالفظ و زبان که آن شخص مذکور را بزبان بیارود خواه عجز
 برین نام او یا بذكر کردن اوصاف و افعال او یا اطوار و کردار او و بضم
 ذال معقوفند که قلبی است که بخاطر آورد اشخص را و او را فکر نماید و او را یاد
 کند بدون اینکه لفظی منعلق با زبان آورد و اگر چه ظاهر مشهور است
 کثر ال است که مراد ذکر لفظی بوده باشد و لکن ضم ذال و ذکر قلبی هم صحیح
 چنانچه ذکر لفظی را ببدن کر قلبی هم شامل میتوان نمود زیرا که قلب را هم زبان
 هست اگر چه مثل این زبان ظاهری نیست **إِنَّ الْكَلَامَ لَعَلَى الْقَوَادِرِ وَأَيُّمَا**
جُعِلَ اللِّسَانُ عَلَى الْقَوَادِرِ دَلِيلًا لَكِنْ تَرَى نَظْرِي كَمَا اشَاعَرَهُ مَبْكُودًا مَرَدًا
 از عبادت بندگی است و مفصود در اینجا بندگی خداست یعنی کرامت علیه
 السلام بندگی خداست زیرا که بنده در عالم بندگی باید همیشه زبان

خود ذکر کند و یاد کند نام مولای او و اوصاف و کمالات او را و این عبودیت
 لفظیه ظاهریه است و نیز یاد آورد با قلب خود مقامات جلال و جمال
 و شئونات مولای منعال خود را و این عبودیت معنویه باطنیه است
 حاصل آنکه ظاهر باطن و جمیع اعضا و جوارح خود را بر کند از ذکر مولای
 خود بطوری که رنک و استخوان و پوست و گوشت او پراشند و محبت مولای
 در مقام "رسم ای صیاد کرم ضد کبی" نیش زاناگاه بر لبه زنی
 و این مقام همان مقام است که فرموده اند **الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كَثْرَتُهَا**
الرُّبُوبِيَّةُ و در این مقام وارد است حدیث قدسی که خداوند مینماید
لَا يَرَى الْعَبْدَ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْتَوَاقُلِ حَتَّى احْبَبْتَهُ فَإِذَا احْبَبْتَهُ كُنْتُ
سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ
 و درین مقام است **قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا لَقِيَ اللَّهُ فَقَوْلُهُ عَلَى لِسَانِ عَبْدِهِ**
الْمُؤْمِنِ این همه اوازه از شر بود که چرخ از حلقوم عبید الله بود پیش
 من اوازت او از خداست "عاشق از معشوق خاشاک جلاست و بر سر
 صحت و فوج حکایت مشهور منصوره که بعد از کشتن او خوشتر آنا الحق
 می بشت هم از این فوله خواهد بود و در این مقام گفته اند **رَوَا بَأَشْدَانَا اللَّهُ**
أَزْجَحِي چرا نبود روا از نیک بختی چنانچه خود امیر علیه السلام در
 عبودیت خداوند در همین حالت بودند که مستغرق در صورتی و معنوی

خضر با حق بودند و در عالم فنا فی الله پا بد رجعه بقاء بالله گذاشته بودند
و لهذا مظهر مجلی نور احدیت شدند و در مقام واحدیت در طبق چقدر
قدسی عبیدی طبعی اجعلک مثلی دارای نصیب در عوالم کونیه و مشکا
کردیده در عوالم امکان سلطان با افتداری و مهبمن سلطنت خضر فاد
بخار شدند پس در بصورت ذکر ایشان ذکر خداوند عالم و تذکر ایشان
موجب تذکر بل عین تذکر خداوند عالم خواهد بود و همین فقره عینا
حقیقه خالق بکار اشاره است **قوله معا و لذكر الله اكبر فاذكروني**
اذكروا خداوند عالم را ذکر می بدون ذکر اینها از کس بجعل نخواهد شد
و از جانبی حاصل نخواهد شد و چون ذکر خدا عبادت خداست پس ذکر
او صیاء رسول بخار **صلى الله عليه** که هم عبادت و بندگی خدا خواهد بود
ذکر هم ذکر الله و امر هم امر الله و نهی هم نهی الله و ما پیش از آن پیشا
الله چنانچه خودشان فرموده اند **ان قلوبنا و عیننا مبسطة الى الله فاذا ايشا**
شاء الله و اذا شاء الله شئنا كما قال تعال و ما رميت اذ رميت و لكن
الله رمى على طيق ما شاء الا لافا تم بد الله في اجراء كل حكومه
مظهر قدرت کامله حق هستند قدرت اینها قدرت خداوندی
و افعال اینها افعال خداوندی است **الكنتم عبادا مكرمون لا يسمعون**
بالقول و هم باهرون يعملون بعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم ولا يسمعون

الا لئن ارضوا و هم من خستين مشفقون بار من ان دارد و این بندهم **حدا**
ی و انهم النظر الى وجهه على عبادته یعنی نظر کردن بر روی علی علیه
السلام عبادت است و وجه این فقره از شرح حدیث سابق الذکر معلوم
است زیرا که بنده خدا را از حیث ملاحظه عبودیت لازم است که جمیع
اعضاء و جوارح و افعال و اطوار و کردار خود را صرف بر توجه معبود خود
نماید تا ذکر و فکر و خیال و نظر کردن و سایر حالات و شئون آن بندگی
نمودن بطوریکه استغراق کلی در جنب معبود خود بیاری و حاصل شود
چنانچه بگذر عبودیت نماز خواندن و روزه گرفتن و امثال اینها
و درجه دیگر **تخلق باخلاق الله و التبت بصفت الله** است و درجه دیگر
فکر تا مل و مرافقه در مقامات توحید است از این سه درجه در درجه
اول که عمل نوبی و حواس ظاهره است و او را شریعت منبکونند چنانچه
دومی را طریقت و سببی و حقیقت می نامند یکی از عبادان نظر کردن و توجه
نمودن به معبود و مولای خود است و چون **امیر علیه السلام** مظهر صفات
و افعال ربوبیت میباشد کما قبل **تفتلت افعال الربوبية التي عندك**
بها من شك انك مرئوب لهذا در عالم لنا مع الله حالات هودها
حق و سخن هو و من زانی صد زانی الحق هر کس را و نظر نماید خدا را
نظر نموده است و عینان اخوی **ان خضر وجهه الله است** چنانچه خودش فرمود

اَنَا وَجِبَّ اللهُ الَّذِي يُؤْتِي مَنَّهُ لِيَسْ نَظَرَ كَرِيمًا بَوَاحِشَ بَوَاحِشِ
 چنانچه گوش کردن بفرمانهاست او عبادت الله و اطاعت الله است و شنیدن
 فضائل او هم عبادت الله است و نیزه و ابات و اخبار امر بسیار دارند
 است در نظر کردن با تا قدرت پروردگار و تا ممل بودن در ابات و البته
 بر وجود ذات بحت ذات و تا ممل در موجودات و تدبیر در خلقت ارض و آسمان
 كما قال تعالى اوله ينظر في ملكوت السموات والارض اوله ينظر الى الابل
 كيف خلقت والى السماء كيف رفعت والى الارض كيف سطحت اوله
 يتفكر في خلق السموات والارض اذ خلق خلق السموات والارض و
 اختلاف الليل والنهار لايات لاولى الالهاب الى غير ذلك مما ذكر
 في هذا الباب و از جمله ايات خداوندی بلکه ایت کبری حق سبحانه
 المختصر است چنانچه خود فرموده لَيْسَ لِيْهِ اَيُّهَ الْكَبْرِ مَنِيْ بِعَنِيْ نَسْتَجِيبُ لَهٗ
 خدا اینی از من بزرگتر و در حدیث دیگر انا لله الله الکبری و در آیه اش
 لِيْ رِيْبٌ مِّنْ اِيْتِنَا الْكَبْرِ بِنَابِرِ فَوَلِّ بَعْضِيْ نَفْسِيْ بِاَمْرِ كَبِيْرٍ عَلَيَّ لِيْ تَدْرُسُوْا
 اشاره میشود باینکه حکمت معراج آنست که صلی الله علیه و آله و سلم
 مشاهده حقیقت امر مؤمنان علیهم السلام بوده است هر چند پیش نبی این
 مذکور است نظر کردن با مختصر عبادت الله خواهد بود که این کبر حق هستند
 و دلیل معرفت خلایق عالم چنانچه در اخبار بسیار فرموده اند سخن الاعراض

الذین ينارعون الله و در حدیث دیگر ناعرف الله و بنا عبد الله و ذکر
 دیگر از حضرت صادق علیه السلام سخن و الله الالسماء المحسنی التي
 لا يقبل الله من العباد عملا الا يطاعنا و معرفتنا یعنی قسم بخدا ما هم
 اسماء حسناى حقى محكا كه از نبدگان خود على قبول نمکنند مگر با اطاعتنا
 و با معرفت ما و ايضا المختصر نور خداوند عالم است که در عالم امکان
 و کون ناپنده و الاثر ثابته صفة مؤثره ای الاثر بدل علی مؤثره که از آثار
 بی به مؤثر برده میشود خصوصا در صورتی که اثر را حکایت کلیه مؤثر خود
 بوده باشد و اینبه سزا یا نهای و بوده باشد پس در بصورت نظر کردن
 بخاکي نظر کردن محكي خواهد بود و نظر بنور الله نظر بخداوندی التورخوا
 بود پیش من اوزن او از خداست عاشقان معشون خاشاکی جدا
 من عرفتم فقد عرفوا الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اطاعتم فقد
 اطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله بار بکشا ای علی المرتضی
 ای پس سوء القضاء حسن القضاء باز باش ای باب رحمت تا ابد
 بارگاه ماله گفتوا احد منقول است که از ملای روی پرسیدند و حضرت
 امیر علیه السلام گفت اگر از دانش میپرسید فل هو الله احد و اگر از
 میپرسید لیس کثیره شی و اگر از فعلش میپرسید انما امره اذا اراد شیئا
 ان يقول له کن فیکون و می نشاند سر علی کن گاه زان رو که نشاند

اگر از ستراله بک ممکن و این همه صفات واجب لاحول ولا قوه الا بالله
حدیث شریف لَوْ لَمْ يَخْلُقْ عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَقَوْلِهِ
 یعنی اگر علی خلق نمیشد برای فاطمه کفوی نبود این حدیث شریف
 اگر چه با لغات در تعریف حضرت فاطمه ^{علیها السلام} و فضیلت او وارد شده
 و لکن با استلزام مدح و منقبت امیر علی ^{علیه السلام} و فضیلت آنحضرت از بر وجه
 ابلغ افاده می نماید نسبت بسائر مخلوقات و مقصود و منظور از منکطور
 این است که فاطمه ^{علیها السلام} از اهل دائره غالبه که قون دائره سائر انبیاء
 و اولیاء است میباشد و سنج طینت او و رای سنج طینت سائرین است علی
 علیه السلام هم از اهل آن دائره غالبه است و اهل آن دائره غالبه متعینا
 که با لایزین جمیع دائره های کونیه است تا اواربعضه عشر معصومین ^{علیهم السلام}
 هستند که یکی پدر او و حضرت فاطمه ^{علیها السلام} محمد مصطفی ^{صلی الله علیه و آله}
 که شخص اول عوالم کون و امکان است و دیگر علی رضوی بن عم و برادر او که
 نور او مشق از نور او است و ما بقی خود آن معصومه مطهره ^{علیها السلام} و اولاد
 ظاهرین او هستند اگر امیر علی ^{علیه السلام} درین دائره خلق نمیشد احد از نادون
 ایشان کفوا و نمیشد زیرا که در وجهت کفویت شرط است که در شرف
 و فضیلت ایما نیه برابر بوده باشند من حیث الرتبة التوعیه اگر چه اشخاص
 مختلف بوده باشند و از برای هر یک درجه مخصوصه از ایمان بوده باشد

و سائر انبیاء و اولیاء در مرتبه ایمان کفو حضرت فاطمه ^{علیها السلام} نیستند
 و در خبر دیگر در آخر حدیث مذکور آدم و من ذواته هم وارد شده و در
 بنصورت بعد از آنکه امیر علی ^{علیه السلام} کفو حضرت فاطمه ^{علیها السلام} شد
 علاوه بر تفاوت درجه فضیلت که ما بین زوج و زوجه معتبر است اینست
 افضل از آدم و سائر انبیاء و اولیاء خواهد بود و درین حکم تمامی رسل
 و انبیاء حتی اولی العزم غیر از ختم انبیاء همه داخل هستند چنانچه در خبر
 دیگر وارد است که حضرت خنی ماب ^{صلی الله علیه و آله} فرمود که آدم
 و من ذواته تحت لوائی یوم القیمه یعنی آدم و هر شخصی که بعد از او آمده از
 انبیاء و اولیاء زیر لوائی من هستند در روز قیامت و این اشاره است
 باینکه آنها در مرتبه لشکر وجود و خدم و حشم هستند نسبت با حضرت
 و عبارتة اخرى آنحضرت پادشاه هر دو سر و سائر انبیاء و اولیاء در مرتبه
 تبعه و رعایا میباشد و امیر علی ^{علیه السلام} مدعی شان و حامل لواء سایه
 افکن ایشان و دارای این سلطنت کبری و مظهر این مهمت عظمی بودند
 و بنا بر این اشاره رفت حضرت فاطمه ^{علیها السلام} افضل از جمله انبیاء خواهد
 بود فکف بمن ذواتهم و افضلیت امیر علی ^{علیه السلام} از مطلق انبیاء ^{علیهم السلام}
 عموما و از اولو العزم خصوصاً و از حدیث و اخبار بسیار وارد است
 چنانچه در کتاب نوارد ذکر نموده از کتاب منافع رصعصع بن صوحان

که رفتی که این مایع لعین قرن مبارک انحضرت و اضریوت زو صص صغه دخل
 شد پیش حضرت و در آن حال پرسید با امیر المؤمنین انت افضل آدم ابو
 البشر یعنی فاضل هستی با دم ابو البشر فرمود زکوة الانسان نفسه
 مبیح لیکن فالرحا لادم استکن انت و زوجك الجنة الی اخره حاصل آنکه
 خداوند عالم همه هشتاد و یک بارم علیکم السلام مباح کرد لکن از یکدختمی
 نمود با وجود این باب بناورده از شجره منتهیه هم تناول نمود و خداوند عالم
 اکثر اشیاء دنیا را بمن مباح نمود و من نزل کردم و نوح علیکم السلام را از ظلمین
 قوم خود بپرس نمود من صبر و تحمل نمودم و نقرین نمودم و پس نوح علیکم السلام
 کافر بود و پسرهای من سید اشبارا هیل الجنة هستند و موسی علیکم السلام
 رفت ما مورث بقوم فرعون عرض نمود رب انا فکلت منهم نفسا
 فاخاف ان یقتلونی و من رفت تبلیغ سوی برائت بمشربین که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله مرا نه باسوی آنها فرستاد نرسیدم با وجود آنکه اکثر
 صنادید قوم و بزرگان ایشانرا کشتند بودم و مادر عیسی علیه السلام را
 رفت و وضع حمل ملائکه از بیت المقدس بپرس کردند و گفتند اخرجی هذا
 بیت العبادة و لا یبنت الولاة و از برای مادر من نبی الله و ذبوا و حرم
 شد و فاطمی یعنی کوبیده از عیب من جانب الله گفت داخل شود و در بیت
 وضع حمل کن و این فضل برای همکس شده و نخواهد شد و حدیث چلیمه

سوره

سعد به با حجاج معروف است که مشارالیه پیش حجاج برای فضیلتی
 علیه السلام از سایر انبیاء احتجاج نمود بانیکه در خصوص آدم علیه السلام
 نازل شده ایه فعضی ادم زیه قوی و در خصوص امیر نازل شده و کان
 سعیمم مشکورا و ذن نوح و لوط کافر بودند و زوجه امیر علیکم السلام
 فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و ابیهیم علیکم السلام گفت
 ارب کفحی المونی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لبطمین فلبنی
 و امیر علیه السلام فرمود لو کشف العطاء ما اردت فینا و هدی
 کلیمه لهما قبله و لا بعد احد یعنی مثل این کلمه از احدی صادر
 نشده و در خصوص حضرت موسی علیه السلام نازل شده فخرج منها خائفا
 یرقب قال رب نجی من القوم الظالمین و امیر علیکم السلام در فرار حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب را خوانیده و نرسید تا نازل شد و من
 الناس من یشتره نفسه ابتغاء مرضاة الله و داود علیه السلام در حکم
 خطا نمود پس خدا شگاف فرمود یا داود انا جعلنا خلیفة فی الارض ناکم
 بین الناس بالحق الی اخرنا سلیمان علیه السلام بعلم نمود گما قال تعالی
 فقمناها سلیمان و امیر علیکم السلام فرمود سلو بی عاقون دون العرش
 السماء و عما تحت الارض و سلو بی قبل ان تقعد و بی و قال انبی
 صلی الله علیه و آله یوم فوج خیرا فضا که علی و اعلم که علی و افضل که

و در وقت انکه
 در وقت انکه
 در وقت انکه

علی و علیما

عَلِيٍّ وَسَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَتْ رَيْبَ لِي مَلِكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي
 وَأَمْرًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ بَادُ نَبَا بَادُ نَبَا لَقَدْ طَلَقْنَاكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَإِنَّ
 عَمْرًا قُضِيَ وَخَطَرَ لِي كَيْسِرٌ وَأَمَّا كَلِمَةُ حَقِيرٍ وَخَدَا وَنَدَا عَالِمٌ بِحَضْرَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ أَزْرَاهُ عَنَابُ خُطَابٍ فَرَمُودَ بِقَوْلِهِ لَمَّا أَكُنْتُ ثَلَاثًا لِلنَّاسِ بِأَخِي
 وَرَأَى الْهَيْبَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَمْرًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَخِي خُطَابٍ فَرَمُودَ وَفِي كِتَابِ نَصِيرَتِهِ
 الْخَضِرُ وَأَخِي دَانَسْتُمْ وَإِنَّمَا عَالِمٌ بِشَيْءٍ أَكُنْتُ أَطَافِيهِ عَلَى اللَّهِ كَمَا الْخَضِرُ
 وَأَبَا لَوْ هَيْبَتِي مَيِّرُ شَيْءٍ حَتَّى شَافِعِي كَيْبِكَ إِزَامَةٌ أَرْبَعَةٌ غَامَةٌ أَكُنْتُ كَفْتُهُ
 لَوْ أَنَّ الرَّضَى أَبَدَ عَمَلَهُ لَصَارَ النَّاسُ طَرَفًا بِحَدِّهِ كَفْتُهُ فِي فَضْلِ مَوْلَا نَاعِلِي
 وَفَوْعُ الشُّكِّ فِيهِ أَنَّهُ اللَّهُ وَمَا كَلِمَةُ الشَّافِعِيِّ لَيْسَ بِهَدِيٍّ عَلَى رَبِّهِ أَمْرًا رَبِّهِ اللَّهُ
 حَدِيثٌ فِي كِتَابِ هَمِّهِمْ لَوْ أَخِي النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ
 النَّارَ أَبَدًا بِعَنَى أَكْرَمِ مَرْجِعٍ مَبْشُرٍ نَدَى حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 هَرُوبُهُ خَدَا وَنَدَا عَالِمُ النَّارِ حَتَّمُ زَا بَدَا خَلْقُ نَبِيٍّ فَرَمُودَ وَأَمِنْ حَدِيثِ لَأَنْتَ
 دَارِدُ بَرَانِيَّةٍ هَرُوسُ إِذَا لَيْسَ وَآخِرِينَ كَمَا خَلَقَ النَّاسُ مَبْشُرًا مِنْ أَجْلِ عَدَاوَتِهِ
 عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَيْسَ وَهَرُوسُ خَلْقُ مَبْشُرٍ مَبْشُرًا مِنْ أَجْلِ حُبِّهِ الْخَضِرُ
 وَأَمِنْ فَهْرٍ بِخُصَاصٍ بِمَنْتَ خَمُّ الرُّسُلِ نَدَا وَدَارِدُ مِنْ أَجْلِ هَرُوسُ هَرُوسُ دَاكُ خَدَا
 وَرَسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُوسْتُ دَارِدُ هَرُوسُ مَنْ كَدَا عَالِمٌ بُوْدُهُ
 بِأَسَدًا زَابِنْدَا خَلَقْتُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذَا دُوسْتُ مَبْشُرًا دَارِدُ بِسَمْعِ مَنْ مَبْشُرٍ

از مرآت بوده باشد لا بد محبت من علیہ السلام و اولاد طاهیرین او خوا
 بود و جمیع منافقین دنیا همگی مخالفین آنحضرت خواهند بود و بر این مطلب
 اشاره شده در خبر مروی از حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفصل
 که صدوق زده در علل شرایع ذکر نموده که مفصل عرض نمود بحضرت صادق
 علیه السلام که چه جهت علی بن ابیطالب قسم الحجة و النار شد فرمود
 از جهته اینکه حجت او ایمان و بغض او کفر است و جنت خلق شده برای اهل
 ایمان و آتش خلق شده برای اهل کفر پس آنحضرت قسم الحجة و النار میشود
 و داخل بهشت نمیشود مگر اهل محبت او و داخل جهنم نمیشود مگر اهل عدا
 او مفصل گفت پس با انبیاء و اولیاء او دادوستد میندازند فرمود
 بلی یا چنین نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در روز فتح خبیر لا عظیم
 الزمانه غدا رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله ما یریح حتى یفزع
 الله علی بدیه ووفیه که طائر مسوی یعنی مرغ بزبان کرده پیش آنحضرت آوردند
 فرمود اللهم انی یا حب حلیفک یا کل معی هذا الظیر و از این فرموده و فرقه علی
 علیه السلام را فضا نموده بود مفصل گفت بلی فرمود پس نمیشود که انبیا
 و اوصیاء دوست نکرند کسی را که خدا و رسول صلی الله علیه و آله او را
 دوست مینمایند و نمیشود که مؤمنین از ام جمیع انبیاء و رسل و جمیع مؤمنین
 اسم ایشان محبت و دوستدار علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و مخالفین

دوست
 ندادند کسی را که خدا
 و رسول و جمیع انبیاء
 او را دوست مینمایند پس
 در این تصویر و جمیع
 انبیاء

و دشمنان ایشان مبغض آنحضرت بودند پس داخل جنت نمیشود مگر کسی
 که او را دوست بکشد از اولین و آخرین قهواذن فیسم الحزب و اننا و مفضل
 گفت فرج عقی فرج الله عنک یا ابن رسول الله فرجی فیما عملک الله
 فرمود پس برای مفضل عرض نمود ابا علی داخل نمیکند محبتن خود را به حبش
 و مبغضین خود را بجهنم یا رضوان و مالک که خازن بهشت و جهنم هستند
 فرمود یا مفضل یا ندانسته که خداوند عالم مبعوث نمود رسول خود را
 و هو روح الی الی انبیاء و هم ارواح قبل خلق الخلق بالقیام و انهارا
 دعوت نمود بنو چند خدا و انباء او امر و نواهی او را و او را وعده جنت نمود
 اطاعت نمایند و وعده اشد نمود اگر مخالفت نمایند و ابا پیغمبر صلی الله علیه
 و آله رضامن و عده خود نبود گفت بلی فرمود ابا علی خلیفه رسول و امام امت
 نبود گفت بلی فرمود یا رضوان و مالک از جمله ملائکه نیستند که مستحق
 هستند برای شفاعت او که محبت او نجات یافته اند گفت بلی فرمود پس علی بن
 ابیطالب فیسم جنة و نار است از جانب رسول الله و رضوان و مالک با موی
 علی علیه السلام رفتار نمایند باذن الله یا مفضل خد هذا فانه من محرم
 العلم و مکتوبه لا یخرجها الا الی اهله انتمی و از این حدیث مفتوح میشود
 باب من العلم بفتح منه الف باب و در اینجا باید دانست که جمیع انبیاء و اولیاء
 البتة خاتم انبیاء و اوصیاء او را مخصوصا با سماء علم و ابائهم و اثارهم

و غیر اینها

می شناختند و ایشان ایمان آورده بودند و ایشان را دوست میداشتند
 و اما خواص امم آنها پس ذکر حق آنها هم ممکن است که انبیاء بخواص امت خود
 کیفیت حال و حقیقت مبدء و مال و لزوم محبت و معرفتشان بر کتب کان
 دنی الجلال را اعلام نموده باشند و آنها هم ایمان مخصوص با ایشان آورده
 باشند کما ورد فی حدیثی علیه السلام میبشیر رسولی بانی من بعدی اسمه
 احمد و ذکرتم الرسل و نورا و انجیل و غیره لکن از کتب سماویة معرفت
 و در السنن و اقوال ایشان مشهور و موصوف بودند و در نبصورت
 در میان عوام امت ایشان هم شایع خواهند بود بلکه خودشان مکرر
 بلکه دائما این نغمه را میان امت میکشند و اعلام مینمودند کما لا یخفی
 علی من تتبع الکتاب لسان القنا السماویة و بر فرض عدم ذکر اسماء شریفه
 ایشان در کتب سابقه ایمان اجمالی امت پیغمبر را بی کمال ملجاء به النبی
 صلی الله علیه و آله کفایت مینماید در دوست گرفتن ایشان و ایمان
 آوردن با ایشان چنانچه در امت پیغمبر ما ضد بنو اجمالی یکل ما جاء به
 الرسول و اکثر مقامات کافی شده است و آنچه به پیغمبر ما صلی الله علیه
 و آله نازل شده و در پیش ائمه علیهم السلام مخزون است ما عسر از اعشا
 ان نفاصل و نمیدانیم و ایمان داریم بهمین قدر که ضد بنو اجمالی با آنها
 داریم و همبفقد راهم خودشان کافی و ذاتی فرموده اند چه با آنکه در کتب

بیشتر

سُئِلَ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنِ الْأَقْرَابِ بُولَابِئِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضِي وَذُو
 قِيَامَتِ سَوَالِ مَبْنَعَتِ زَمَرَمِ اَزَا فَرَارِ بُولَابِئِ عَلِيِّ بْنِ ابْنِطَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 كَهَا فَرَارِ بُولَابِئِ اَنْخَصَرَتْ دَا زَنْدِ بَا نَهْ وَابْنِ حَدِيثِ اَشَارَه دَا زَنْدِ بَرَانِيَكَه اَكْرَجِيَه
 اَز سَا تَرِ تَكَا لَيْفِ شَرْعِيَه هَمِ سَوَالِ خَوَاهَدِ شَدِ سَوَالِ مَحْصُورِ بُولَابِئِ عَلِيِّ
 عَلَيْهِ السَّلَامِ نَيْسَتِ زَبْرَا كَه لَفْظِ مَقْبُودِ حَضَرِ دَرِ بِنِ جَمْرِ مَوْجُودِ نَيْسَتِ اَلْبَهْ
 اَز جَمَلِ تَكَا لَيْفِ سَوَالِ خَوَاهَدِ شَدِ چَا نَجْمِ عَمُومَاتِ اَبَاتِ وَاَخْبَارِ بَا بِنِ مَضْمُونِ
 دَلَالَتِ مَبْنَعَتِ وَاكِنِ مَحْصُورِ بِنِ فَرْهَ بِيْذَكْرِ اَشَارَه اَكْتِ بَا نَيْكَه اَهْتِمَامِ دَرِ شَا
 وَا بِئِ پَيْشِ اَز سَا تَرِ تَكَا لَيْفِ اَكْتِ وَدَلَالَتِ فِيمَا يَدِ بَرَانِيَكَه اَز هَمِ مَرْدِ بِنِ
 سَوَالِ خَوَاهَدِ شَدِ اَدَمُ وَمَنْ دُونَ اَدَمُ اَز اَنْبِيَاءِ وَاَوْلِيَاءِ وَرِعَا يَا وَبِرَا يَا
 زَبْرَا كَه لَفْظِ نَاسِ شَامِلِ هَمِ مَبْنَعَتِ بَعْضِي اَز جَمْعِ مَرْدِ سَوَالِ بِنِ فَرْهَ خَوَاهَدِ
 شَدِ اَحَدِي فِي سَوَالِ اَز بِنِ فَرْهَ خَوَاهَدِ كَدَشْتِ وَدَرِ حَدِيثِ دِيْكَرِ اَرَادِشْتِ
 كَه فَرْهَ مَوْدِنِ نَبِيِّ الْاِسْلَامِ عَلِيٍّ حَسَنِ الصَّلٰوةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَالْوَلَاةِ
 وَكَمْ يَبْدَا وَاحِدِ بَشِيْءِ مِثْلِ الْوَلَاةِ فَرَكَ النَّاسُ هِدْيَةً وَآخِذُوا بِالْاَرْبَعِ وَابْنِ
 اَهْتِمَامِ دَرِ شَانِ وَا بِئِ جَمْعِ بِنِ اَكْتِ كَه اَبْنِ فَرْهَ رُوحِ اِسْلَامِ وَابْتِمَانِ اِسْتِيَاثِ
 اِعْمَالِ وَفَرِيغَاتِ فَالْبَعْضُ وَصُورَتِ ضَرْفِ مَبْنَعَتِ شَدِ كَمَا بَدَلِ عَلَيْهِ قَوْلُهُ
 تَعَالَى بَلِّغْ مَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ اَيُّ فِي عَلِيٍّ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
 دُونَ يَابِدِ نَادِهْدِ طَاغَاتِ بَرِ مَعْرَابِدِ نَادِهْدِ ذَانِ شَجَرِ ذَانِ فِي مَشْرُوكِ كَرْدِ

نهال

نهال صورت بجان نباشد جز نهال و در تفسیر عم بئسا ملون عن النبیا
 العظیم الذی تم فیہ تخلفون فی الکافی عن الصادق علیه السلام که
 حضرت فرمود النبأ العظیم الولاية و از حضرت بافر علیه السلام سوال
 شد از تفسیر عم بئسا ملون فرمود این والله امیر المؤمنین علیه السلام است
 که انحصار میفرمود ما لله اینه هی اکبر متی و لا لله نبأ اعظم متی و علی بن
 ابراهیم از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود قال امیر المؤمنین علیه
 السلام ما لله نبأ اعظم متی و ما لله اینه اکبر متی و لقد عرض فضلی علی
 الامم الماضیه علی اختلاف السینة فاکتم نفر یفضلی الی اخر یعنی امم ضایع
 ها که چون اقرار بفضل و شان من نمودند از انجمله هلاک شدند
 در عیون اخبار الرضا علیه السلام عن ابائه عن الحسن علیه السلام
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله با علی انت حجة الله وانت باب الله
 وانت طریق الی الله وانت النبأ العظیم وانت الصراط المستقیم و
 المثل الاعلی الحدیث و فی الکافی فی خطبة الوسيلة لعلی علیه السلام
 انا النبأ العظیم و عن ثعلب سئل ما نوع عدون کلا سئلون ثم کلا
 سئلون ابن ابی الحدید در سبعة علو ته کهنه انت با ابها النبأ
 العظیم فهند فی حجة و عواه قوم ضلل با ابها النار الی شت السنا
 منها موسی و الظلام مجلل یعنی ای نبأ بزرگ و عظیم که جمعی در محبت تو
 مثل

یا فضل

یافتند و آنها اشخاصی بودند که حفظ امر نمیدادند و از افراط و تفریط طاعت
 شدند و جمعی در حق توبیخ لایق افتادند و اخذ اکتفا کردند و لکن ما فی کل
 ای مبرع بانی کاتبه غیب ذاتی، بر سر افسر سلطان فضاظلهائی در پیش
 پره نهان بودی و توحی بضلالت حرمت ذات فوشناخته گفتند
 خدائی، پس چه گویند ندانم که از آن طلعت زینبا، پرتی برداری و آنگونه که
 هستی نطائی، و معنی بیت دوم این است که ای ایشی که بگرا
 موسی روشن شد از رحمت کوه طور و ای انا الله کف و لا اله الا انا
 فاعبده فرمود و این مفاپی بود از مفاغات آنحضرت که بدان حالت طلوع
 نمود در جمله مراتب و بویست انجذاب که فرموده با سبلان و با جسد مبرح
 بالثور و این معرکه الله و حقیقت این نور بازنده انطور بود که در کوه طور
 بلکه آن نور مرتبه هم پره بود از پره های آن نور حقیقی که از پره های ظهور
 مناسب هر مقام دارد که از الجمله ظهور می آید، هر ظهورش در بطون است
 و خفا، هر بطونش در ظهور است و جلال، چون در رخ برقع کاشاید به ملا، فرط
 نورش کویسازد بدنها، که چهره مرتفع او پره فرود، نور او در پره بنماید نکو،
 شمس چون برقع پیوست در غام، فرس او را میتوان دیدن تمام شو اگر حقیقت
 آن نور را موسی علیه السلام مشاهده مینمود بالمره فانی و مضحی شده بود
 و لهذا در آیه فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا و خر موسى صعيفا و ارد شده است

اینکه نوری که در کوه طور ظهور نمود و کوه طور بناورده متعجب و محال
 شد و حضرت موسی علیه السلام با آن جلالت و شان مدهوش گردید
 و بهوش شدن نور بقدر روزنه سوزنی بود از نور بعضی شهبان
 علی بن ابیطالب علیه السلام و نیز در تفسیر آیه ثم لسنلک یومئذ
 عن النعیم اگر چه در بعضی روایات محموله بر تفسیر نعیم با طعام اللذی
 و الماء البارد و لکن التوم و ظلال المساکین و اغنثال لخلق و الامن الصخر
 و امثال ذلك وارد شده و در مجالس از صادق علیه السلام مرز ذکر
 اسم الله علی الطعام لم یسئل عن نعیم ذلك الطعام و لکن در تفسیر تفسیر
 نموده که مراد از نعیم رسول الله صلی الله علیه و آله و من حل محله من اصعبنا
 الله فان الله انعم بکم علی من اتبعکم من اولیاءکم و حضرت صادق علیه
 السلام از ابو حنیفه پرسید که ما النعیم عندک یا نعمان قال لغوت من
 الطعام الماء حضرت فرمود پس از هر کفتمه سوال خواهد شد و فرود
 در قبامت بسیار خواهد بود عرض کرد فما النعیم عنایت فذاک قال
 علیه السلام نحن اهل بیت النعیم بنا انعم الله علی العباد فی الهدایة
 والوصول الی نعم الآخرة و در حدیث دیگر اگر کسی کسی را دعوت نماید
 ضیافتی بگذران از ما کول و مشربنا و سوال نماید منسوب بخیل خواهد
 بود عرض کرد پس مراد چه چیز است فرمود جبینا اهل البیت و این مضمون

و اما در شب بار بار داشت **حکمت ششم** سبک کردن زمین بعد از نشسته
 فاذا كان ذلك فالزموا عليا فاقية الفارق بين الحق والباطل يعني زود
 بعد از من نشسته واقع ميشود و وقتيکه اينطور واقع شد و اين فتنه حادث
 گردد پس با علي عليه السلام باشيد و از او مقارفت نماييد که او است نافر
 و ميميز ما بين حق و باطل و مراد از فتنه واقع بعد از رسول صلى الله عليه
 فتنه اختلاف امت است در امر خلافت که منافقين و معاندان از راه
 فلبته و گمراهي در پيروي كوساله سامر پرايشان را خنند و باو بيعت نمودند
 و او را خلفه فرادادند و فتنه ماهه ابتلاء و امتحان را ميكنند و وقوع
 اين فتنه اندر وي حكمت خدا و نديبي بود **لبيتم الله الحبيب من الطبيب**
و لبيتمك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة و از اينجه حضرت
 رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم امر فرموده بود **بجنت امير المؤمنين**
 كه با علي بعد از من بر بلای قوم صبر كن و شمشير خویش از بنام در بنار و در
 مجال خود بگذارد هر چه خواهند به مقتضای طبيعت و طبع خودشان بكنند
 و هر چه در كون دارند از نابلز نمايند تا انمام حجت و قطع اعداء رخلو بشود
 و لهذا **امير علي عليه السلام** فرمودند و هر چه قوم بي چناني نمودند انحضرت
 نمودند و وقتيکه خلفه دوم در خانه مبارک حضرت را سوخت و داخل نما
 شد و اذيت و آزار و شكستن پهلو و غير ذلك از ان ملعون و اتباع او صرا

گردد

گردد **بجنت امير المؤمنين** و هر چه قوم بي چناني نمودند انحضرت
 نمودند و وقتيکه خلفه دوم در خانه مبارک حضرت را سوخت و داخل نما
 شد و اذيت و آزار و شكستن پهلو و غير ذلك از ان ملعون و اتباع او صرا
 کرد **بجنت امير المؤمنين** و هر چه قوم بي چناني نمودند انحضرت
 نمودند و وقتيکه خلفه دوم در خانه مبارک حضرت را سوخت و داخل نما
 شد و اذيت و آزار و شكستن پهلو و غير ذلك از ان ملعون و اتباع او صرا
 ملعون اگر وصيت ابن عمه حضرت رسول صلى الله عليه و آله نميشد كه بعد
 من شمشير نكش هر تنه نرادر اينجا بجهت منفر شادم و ميپداشني كه غالب مغلوب
 كست بعد از آنكه انحضرت ابن سحر را فرمود منافقين زياد خاطر جمع شد
 كه حضرت با انها خاصه خواهد فرمود و وصيت پيغمبر را عمل خواهد فرمود
 جرئت زياد نمودند و انحضرت را فخر اسوي مسجد كشيده اند و حضرت
 را با زلمصليح فرمودند كه جرئت قوم زياد بشود و هر چه خواهند در طبق
 طبع خودشان بكنند شخصي از سادات علماء شيعه در بنه مقام خطا
 با انتخاب عرض كرده بود فدای تو شوم اين وقت چه جايي بن سحر بود كه ختم
 كجوج و عنود و جنود فرعون و قوم ثمود جمع شده جرئت و بيچاني خود را زياد
 نمايند اين شخص از همه غيبي و محبت و اخلاص و از ادب خود ناب بناورده
 اختيار اين سحر را بر بان او زده و الا بعد از ناممل البته ميپداشني و دانشه
 بود كه انحضرت از روي عدل انطور فرموده كه جرئت ايشان را زياد فرمايد تا اينكه
 غايب شرايت خود را بر او زده دهند و الا ان ملا عين سين كه بودند و چه
 جرئت داشتند كه با بنه مقام بي شرم و وفاحت پا بگذارند **قال تعالى و اذا ارادوا**
ان يهلك قريه امرنا منهم فيها فقسفوا فيها حق عليها القول فدمرناها
 ند ميرا و از اين فتنه اكثر امت و جود بعد از وفات رسول صلى الله عليه و آله

كافر فرزند

کافر مرد شدند گماوردند فی الاخبار ارندا لناس کلام بقدا لبتی صلی
 الله علیه و آله الاثله اواربعه سلمان و ابودر و المقداد و العمار
 اما الدینیه لم یدخله شیء فهو المقداد و اما العمار فقد جاز خصه
 ثم رجع و اما سلمان فحجبت ان مع امیر المؤمنین علیه السلام انتم الله
 الاعظم فلم لا بدعوه علی القوم و حدیث مذکور اشاره است
 به سوره که در آیات سبنا اشاره و اشعار بان سر شده مثل قوله تعالی
 واعصوا و احببوا الله فینبغوا و لا تقربوا فی الصافی عن الکاظم علیه السلام
 علی بن ابیطالب علیه السلام هو حبل الله المتین و العباسی عن ابی ابراهیم
 السلام ال محمدی حبل الله المتین الدینیه امر بالایضام به فقال و احببوا
 یحببوا الله فینبغوا و لا تقربوا عن الحق بارتفاع الاخیلاف بیکم و القی عن
 الباقی علیه السلام ان الله علم انهم سبغوا فون بعد فینبغوا صلی الله علیه و آله
 و یحلیفون فها هم عن الاذین کانتی من قبلهم فامرهم ان یحتموا علی و لا یبه
 ال محمد صلی الله علیه و آله و مثل قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا الله و کونوا
 مع الصادقین زیرا که در تفسیر این شریف نوشته اند که صادقین که واجب
 شده است بودن با آنها نیستند الا معصومین علیهم السلام زیرا که غیر معصوم
 را بخوبی کذب و دروغ میبرد و در میان خلفاء غیر از امیر علیه السلام معصوم
 نبود با غرایف دوست و دشمن و اجتماع عامه و خاصه و حافظ ابونعیم که از جمله

اعظم استبان است از ابن عباس روایت نموده که ابن ابی دوشان امیر علیه السلام
 نازل شد و بنا بر این ایه شریفه هم از راه اعجاز و اخبار از عیب دلالت
 نمود بر اینکه آگاه شوند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچکس فتنه خا
 خواهد شد پس شما امر میکنم که در آن فتنه از خدا بترسید و یا امیر علیه السلام
 باشد فایه الفارق بین الحق و الباطل یعنی اوست شریف هنده ما بین
 حق و باطل و این فقره شریفه دلالت دارد بر اینکه فایه مقتضی است با حضرت
 وهو الفارق الاعظم و منافقین این لقب شریفه را از زبان رسول اکرم
 صلی الله علیه و آله در وصف امیر اعظم در طبق کتب سماویه شنیده بودند
 این را داشته مثل اسم امیر المؤمنین علیه السلام بخلیفه ثانی باشند چنانچه
 اسم صدیق اکبر را هم القاب حضرت اخذ نموده بخلیفه اول لقب نمودند و کن
 نام حلوان زبان زانند نه چون حلوانی این القاب جعلیه بان مطاعن
 ذایب چه شمر خواهد بخشید با چنین نکی و غاری و بر عجب فخر بن حوا
 که خوانند لقب **حکایت بخلیفه ثانی** علی متی و انا منه و هو و
 کل مؤمن و مؤمنیه یعنی علی از من است و من از علی و این حدیث مثل
 حدیث انا من حسین و حسین متی میباشد و مراد از این فقره اشعار
 در نظر است از حیث ذات و مرتبه لکن در خلقت و کون یکی قبل از دیگری
 است چنانچه امیر علیه السلام فرمود انا من محمد کالضوء من الضوء

مرد و نفس شمع عالم امکان و کون بودند لکن امر علیه السلام بوساطت پیغمبر
 بوجود آمده و کون پیدا نموده با اینکه نورشان نور واحد و از یک منبع
 و یک اصل هستند مثل چراغی که از چراغ دیگر آفریننده شود که در نور شعله
 آنها از هیچ جهت تفاوت نداشتند الا اینکه یکی سابق آفریننده شده و دیگری
 بعد از آن بوساطت آن آفریننده گردید و در اخبار معتبره موجود که حضرت
 خنیف صلی الله علیه و آله فرمود **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي ثُمَّ عَصْرَةَ**
عَصْرَةَ فَمِنْهَا أَرْوَاحَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَصْرَةَ فَمِنْهَا خَلَقَ مِثْلَ النَّفْسِ
وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ ^{مؤمنین} و در حدیث دیگر نوری را خدین جنبل و سایر
 غامبه و خاصه **فَالصَّلَاةُ عَلَى خَلْقِهِ كُنْتُ أَنَا وَعَلَى نُورِ أَبِي بَكْرٍ اللَّهُ عَزَّ**
وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ عَرْشَهُ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ و در بعض اخبار اختلاف
 در مدت تقدم واقع شده و لامنا فاه که اغنیاء آن مختلف است باری در کجا
 در نارا نور واحد و در جای دیگر نور خود را نه فرموده بدون ذکر نور علی
 علیه السلام و این غایت اتحاد و همدردی بودن را میفرماید و معلوم است که
 عینیت در میان ایشان غیر موجود و محققا مغایرت در میان موجود است
 پس مراد اتحاد در جمیع صفات کمال و صاف جلال و جمال میباشد و در
 جمیع صفات کامله که حضرت نبوی را موجود است مثل آن برای حضرت علوی
 هم موجود خواهد بود و از جمله صفات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است

۵۱
 مبداء بودن بر جمیع موجودات و غایت شدن بر جمله کائنات که مبداء الابداء
 و البقاء الابداء چنانچه در فرائض زیارت جامع کبیره آمده **وَأَبَابُ الْخَلْقِ الْبَيْتُ**
وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ از ابداء خلقت گرفته اند الی الابداء سلسله است مند
 و تمدد و سالیان فافله و فاند و سابق این سلسله آن وجود ذی جود است
 و مظهر آثار و احکام آن مظهر وجود حضرت امیر علیه السلام و اولاد ظاهر او ^{شدند} و پیشانی
 در پرتو انبیاء چون ساربانند دلیل و رهنمای کار دانند و ایشان سید
 ماکتبات سائر هم اول هو اخذ درین کار مقام دلگشا بر جمیع جمیع است
 جمال جانقرایش شمع شمع است ^{شده} او پیش و دلها جمله از پی گرفته دست نهاد
 دامن وی **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ** و **إِنَّا لِلَّهِ الْمُنْتَصِرُونَ** و ایشان هستند
 طرف خداوند عالم که مبداء و مرجع جمله موجودات و جمیع کائنات ^{شدند}
 درین سبب فرموده است **نَدْوُونَ** و **مَنْحُونَ** الا **خِرُونَ** السابقون
 و همچنین در خصوص امیر علیه السلام وارد شده **كَانَ الْخَلْقُ كَالْحَبِّ عَلَى عِلْبِ الْبَيْتِ** ^{هو}
الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ كِلَيْ شَيْءٍ عِلْمٌ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَهُوَ وَبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِ هَرِّ مَوْسَى است یعنی
 صاحب و سرور و مولی و اولی ^{است} در حق جمیع مؤمنین که داخل
 آنهاست انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین **فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَامُ الْمُتَّقِينَ**
كَأَنَّهَا لِحَا أُمَّائِكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُفَعِّهُمُ الصَّلَاةَ

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ كَمَا بَاتُوا فِي جَمِيعِ مَقَاتِلِ امْتِدَارِ شَانِ الْخَشْيَةِ
 نازل شده که در حال رکوع آنکشته خود را بسائل مجسودند چنانچه صاحب
 کشف حقیقی مذهب و علامه نیشابوری شافعی مذهب و سایر معنیین
 عامه ذکر نموده اند و این ولایت ثابت باشد بر آن ولایت نامها نظور است که بصلی
 الله علیه و آله و ثابت شده و ولایت ثابت بر بی هم همانطور است که حضرت
 الازاب و ثابت است پس ولایت کلیه عالمه الهیه برای ایشان ثابت است
 و البته باید بوده باشد زیرا که خداوند عالم صمد است لا یدخل فی شئ و لا
 یشیء منه شئ در عالم غیب القیوم و ازل الازل محل حوادث نبوده و محو
 بود پس لابد در نوری عالم امکان شخصی بوده باشد که انجا محل ظهور این
 صفات الوهیت و دارای کالات ربوبیت بوده باشد و سبب قبول
 الهیه از انجا جاری و در رکاف و اقطار عالم غیب و شهود ساری باشد
 و بلاشک و از ثنایب افضل و اشرف مخلوقات و محل قابل این صفات جز
 ذات نجسته صفات ختم الانبیاء و خاتم الاولیاء و اولاد طاهرین ایشان
 کسی دیگر نیست و خواهد بود قال علیه السلام فی فتح البلاء غیبت
 عنی السبیل و لا یفر فی الی الظنر یعنی سبب قبول فیوضات کویته از من جاری میشود
 و ظهور عقول و اوهام ترقی بر عالم اذراک حقیقت من نمی تواند بکنند و در
 جامعه کبیره السلام علی محال مغرور الله و مساکین بر کبر الله و معارین حکمه

وَحَمَلَهُ عِلْمُ اللَّهِ إِلَى آخِرِ وَدَرَجَاتِهِ دَبْكًا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ فَايِدِ ظَاهِرِهِ وَهُوَ
 وَصَانَةٌ وَبَاطِنِي غَيْبٍ لَا يَدْرُكُ وَدَرَجَاتٍ جَابِرًا رَدَّ شَدَّ دَرَفَتِ
 كُنْمْ خَيْرًا لِمَا خَرَجَتْ لِلنَّاسِ كَمَا خَضَعَ خَيْرِي مَا بَصَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْقَوْمِ
 اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي كَمَا خَدَارَ دَعَالِمُ نُورٍ مَرَّ ابْتِدَاعٍ نَمُوذِ اَزْ نُورِ خُودِ
 وَمَشَقِّ نَمُوذِ اَزْ اَزْ جَلَالِ عِظَمَتِ خُودِ يَسْ مَشَقِّ نَمُوذِ اَزْ اَزْ نُورِ
 عَلِيٍّ يَسْ نُورِ مَنْ مَحْضِطِ عِظَمَتِ وَنُورِ عَلِيٍّ مَحْضِطِ قُدْرَتِ شَدَّ يَسْ خَلْقِ
 كَمَا بَعْدَ اَزْ عَرْشِ وُلُوحِ وَفَلَمَ اَزْ وَفَرُوضِ نَهَارِ وَنُورِ اَبْصَارِ فَتَحِ الْاَوَّلِ
 وَنَحْنُ الْاٰخِرُونَ وَنَحْنُ السَّائِفُونَ وَنَحْنُ الْمُسْتَحُونَ وَنَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ وَنَحْنُ
 جَنَابَ اللَّهِ وَنَحْنُ اَمْنَاءُ اللَّهِ وَنَحْنُ حُرِّيَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ مَحَالُ قُدْسِ اللَّهِ
 وَنَحْنُ لَحْجُ الْقَوْمِ وَالصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ مَنْ بِنَا اَمْنًا بِاللَّهِ وَمَنْ تَوَلَّانا
 فَقَدْ تَوَلَّى اللَّهَ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْنَا فَقَدْ رَدَّ عَلَيَّ اللَّهُ وَمَنْ شَكَ فَبِنَا فَقَدْ
 شَكَ فِي اللَّهِ وَمَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ اطَاعَنَا فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ الْحَدِيثُ
 حَدِيثُ هَيْدِ هُمْ عَلِيٍّ وَشِبَعَةُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعِي
 عَلِيٍّ وَشِبَعِيَانِ وَهَسْتَنْدَانِ كَسَانِي كَفَائِزِ وَرَشْمَكَارِ وَنَاجِي خَوَاهِدِ
 دَرُورِ وَشَمَارِ وَبِنِ قَرِ شَبْرَهْ اَشَارَهْ خَوَاهِدِ بُوْدِ بِنِ اَبِكَهْ غَيْرَ اَمْرٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَشِبَعِيَانِ اَوْ اَعْدَاءِ اَنْجَاثِ خَوَاهِدِ بُوْدِ اَزْ جِهَةِ اَبِكَهْ اَمْرٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْت
 كَمَا نَقَطَهُ تَوْجِيْدِ وَتَرْقِيْدِ وَبِدْءِ الْاَنْوَارِ وَمَلْجَاءِ الْاَبْرَارِ وَالْاَخْبَارِ وَنَبِيِّ

شبهه بنشینند نه اینکه بالمره از عنوان شبهه خارج هستند زیرا که شعاع
 ذاتی نبی میباشد بعضیها قوی بغیض و از قوت شعاع قوی لازم نمی آید که
 شعاع ضعیف از وجه شعاعیت ساقط شود و چون ذرات شعاعیه
 هر یک در عالم خود بقدر مقام خود بوجهی از وجوه حکایت آثار انبیا
 و دارند پس هر ذره مظهر جزئی از مظاهر اقطاب مضینه مشرف خواهد بود
 لهذا انبیاء مرسلین و غیرهم هر یک مظهر نوعی از صفات کامله انحصار بود
 و بدین وجه هر یک در عالم خود حکایتی از آثار موقر حقیقی می نمودند و نظریات
 و تدبیر و تفکر و حقائق احوال ایشان مودی بر نظر و تدبیر و آثار جلال و
 خونی معانی نبود و حضرت امیر علی علیه السلام به شهادت جامع جمیع انکالات بودند
 که در سایر انبیاء منقر فزیندا می شدند و کار و آفته من اراد بنظر الی اادم
 فی علیه و الی نوح فی خلیفه و الی ابراهیم و فارح و الی ایتوب فی صبر و الی
 موسی فی هبینه و الی عیسی فی هدیه فلینظر الی علی و انبیا الی علی السلام آنچه
 خوبان همه دارند نوشته ها داری بلکه همه آنچه اشیا و اولیاء از اول تا آخر داشتند
 و شجره از شجرات بخار فضائل و صفات کالبه امیر علی علیه السلام و وجود همه منوط
 بتوجه انحصار بود و ایشان از در پیش وجودان دارای وجود هر موجود بود
 نبود آنها هم مرئوسان عکس اشعرات و ارجالات و جمالیته انحصار بودند ما
 للرب و رب الارباب انبیاء اینها هم عشق حق پیش شاه حسن عبده مشرف

خوبان

خوبان و بان اینها خوبی و حسن ایشان عکس محبوبی و انبیا مصطفی
 اینها هم اولیای مرتضین کینهها هم نکتی درین بار یک کرد و لطیف
 بود که این منشور را درم لقیف **حدیث توفیر همد**
 علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی علیه السلام خیرین بنی نوع انسان
 است و هر کس این را باء و انکار نماید پس تحقیق کافر شده است و این
 حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه انحصار شرع جمیع موجودات و فضل
 جمیع کائنات است زیرا که طائفه بشر در میان سایر موجودات مظهر
 همه کائنات است چنانچه خداوند عالم فرموده و لقد کرمنا نبی آدم و جعلنا
 فی التری و البصر و فضلناهم علی کثیر من خلقنا تقصیلا یعنی تحقیق که ما
 کرامی نمودیم نبی آدم را و انهارا و محمول نمودیم در بر و تجر بحیوانات و کشتهها
 و غیره انهارا بالابر و اشپم بر هر طب با بس یعنی انهارا بهی چیز بلندی
 دادیم و ایشانرا فضیلت بخشیدیم بحیضهای بسیار که عبارت از کائنات
 مخلوقات بوده باشد تقصیلا برک با اینکه انهارا بلندی دادیم در بر عالم
 اجسام و در مجرای عالم آرزاج و در حقیقت هر کس با چشم عقل در برین ملاحظه
 نماید خواهد دید که سایر موجودات با کلیه طفیلی وجود نوع بشر
 هستند این بادمه خورشید و فلک در کارند تا توانی بکفاری
 بغفلت بخوزی روز و شب این هفت پیکاری پس از این است که کار

پس

پسر و علی علیه السلام در میان بشر افضل و بختراست از همه ما سوا خود چنانچه
 گفته میشود **بِوَسْفِ أَحْسَنِ الْخَوْنِ** یعنی بوسف در میان برادران احسن
 از دیگران است **پسر امیر علیه السلام افضل از جمیع من سوی الله خواهد بود**
 چه نبی باشد اولیاء تمام پای بست او اما حضرت خنمی ما **بِصَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
 پس از خود **امیر علیه السلام و امیر علیه السلام** خود او هستند مغایرت ندارند چنانچه
ابن افضلنا شاهد این مطلوب است و مکرر فرموده **أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مِنِّْي**
و امیر علیه السلام فرمود **أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنِّْي** و در حدیث دیگر **أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ**
أَنَا و در حدیث دیگر **أَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُنَّا مُحَمَّدٌ**
 و هر کس این فخر را انکار نماید بجهنم کافر شده است خالق خود را زانی که
 خلاق عالم مکنون بنی آدم بعد از آنکه مخلوق داد در میان مخلوقات بزرگیده
 جمیع موجودات نمود و او را در فرکاشان فراداد این فخر لازم نیست که اول
 رئیس و سلطان و سر و جمیع خلق خود نموده باشد بلکه او را مظهر سلطنت
 و حکومت و دارای همت کلیه خود فراداده باشد هر کس این را نماند خلاق
 عالم را انکار نموده و رد کرده **مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُمْ فَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ أَعْبَدَ**
عَلَيْهِمْ فَقَدْ أَعْبَدَ عَلِيَّ اللَّهِ وَمَنْ دَعَا عَلَيْهِمْ فَقَدْ دَعَا عَلَى اللَّهِ وَالرَّادُ عَلَيْهِمْ عَلَى
مِثْلِ الْكَافِرِ شیطان یعنی بعد از آن هم عبادت و اطاعت در ایمانها
 و زمینها بعد از آنکه ما مورت شد که آدم را سجده نمایند از راه استسکار و غرور

اباء و امتناع نمود پس ریخیم و مردود کردید **فَكَيْفَ** کسی که انکار و رد نماید
 شخصی را که خداوند عالم مخصوصاً او را شاخص در عالم وجود قرار داده و جمیع
 ماسوی نام امور با بقیاد و اطاعت و نموده و اطاعت او را اطاعت خود
 و مخالفت او را مخالفت خود شمرده که **مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ**
فَقَدْ عَصَى اللَّهَ و از غایت علوجاه و حکایت ز مقامات ان پادشاه گاو کجا
 رسیده که ان حاکم سلطنت کلیه الهیه فرموده **أَنَا الْعَابِدُ وَالْمَعْبُودُ أَنَا**
الشَّاهِدُ وَالْمَشْهُودُ وَ هَكَذَا أَنَا كَذَا وَ أَنَا كَذَا تا جمیع صفات ربوبیت را بر او
 خود ثابت فرموده در مقام کنا مع الله حالات هوفیهات سخن و سخن هو
 وهو هو و سخن سخن مکان کامل حیدر روزی که پیش از روز شب فارغ
 و ازاد بودیم از طلب متحد بودیم با شاه وجود حکم غیرت بکلی محو بود
 ناگهان در بخش آمد بجز خود جمله زاد خود ز خود و این نمود و این سخن
 زهم نمنا شد رسم و این دوی آغاز شد و فیه که نطق مبارکه ان حضرت در
 مادر قرار گرفت از مهابت ان حضرت زمین بجز حرکت آمد و چند روزی از زمین
 فرشت شد عظمی حادث شد بنهای خود را بکوه ابو فیس بردند و با هفتاد
 نمودند زلزله شد بدتر و بنهای برود را افتادند و سنگها از کوه در کردید
 اجزاء کوه از هم پاشید در آنحال ابو طالب علیه السلام بکوه درآمد و فرمود با
 خداوند عالم امشب حادثه بزرگی پدید آرد و خلق مبارکی آفریند که اگر

او را اطاعت نمایند و افراد بولایت او نیکند این زلزله از شما از اهل بیت است
 و یک خانه در همامه از برای شما باقی نمی ماند گفتند سَلْتَنَا وَاطْعَنَّا
 ابوظالب بگفته در امامه دست بسو اسمان بلند کرده عرض نمود الهی
 وَتَبَدَّى اسْتَلْكَ بِالْحَمْدِ بِهَ الْمُحَوَّذِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَالِيَةِ وَالْقَضِيَّةِ
 الْبَيْضَاءِ اَلَا مَا فَضَّلْتَ عَلَيَّ اَهْلَ بَيْتِكَ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّحْمَةِ مِنْ زَلْزَلَةٍ كُنَّا
 شَدِيدًا نَدْرُغُكَ كَرْدِيدٍ وَعَرَبِيًّا نَكَلُّكَ نَاوَشْتُمْ دَرَجَاهُ لِيَسْتَكْبِرَ
 كَمَا تَنْبَأُ دَارِ مِيْدَانِ كَلِمَاتٍ نُوَسِّلُ مَبْنُودِنْدُ زَفْعٍ مَبْنُودِنْدُ مَبْنُودِنْدُ
 نَمْبَلَا فَتَنْكَدُ يَنْ چُونِ شَبِّ وَوَلَادَتِ الْخَضِرِ شَدْرُوشِي عَظِيمِ دَرِ اسْمَانِ
 پیداشد و نورسارها مضاعف کردید و ابوظالب علیه السلام در کوفه
 و بازارهای مکه می کشید با و از بلند می گفت ایها الناس حجت خلدنا
 شد بشارت باد شمار امشب بموودی که خاتم اوصیا پیغمبران است و بشو
 متعبیان و ناصرین خلدونند عالمیان و بر اندازنده شیطان و خشم آورنده
 منافقان و زین العابدین و وصی خاتم الانبیاء و المرسلین بشوای هتدا
 بحم فلك رفعت و روشن گشته ظلمات و زائل گشته شبهات و تبسیر
 و راس البیت و امثال این کلمات صادقه المبنی و العايات با صبح طالع شد
 اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد از خیل نحوی پدید
 که در باب علی چه می گوئی گفت چه بگویم در حق کسی که دروستانش است

اظهار منافق او نتوانستند و دشمنانش از روی حسد فضائل او را
 انکار و پنهان نمودند و مع ذلك ما بین مشرق و مغرب از ما اثر و مفاخر
 او پر شده و از کاملی پدیدند که علی علیه السلام افضل بود با ابوبکر
 گفت تفاوت در میان آنها همینقدر کافی است که ابوبکر ادهای خلافت
 از برای خود نمود با هر سعی و تلاش و مسلم نشد و علی علیه السلام را جمع
 کثیر به الوهبت پدیدند او خود قبول نمود **حدیث بیستم**
 مثل علی في الناس كمثل قل هو الله احد في القرآن یعنی مثل علی علیه
 السلام در میان بنی نوع انسان مثل سون تو خید است در میان
 سورفران بدانکه قرآن کتاب ندر و نبی است و این عالم کتاب نگو نبی است
 شیخ مجوعه کتاب نگو نبی است و الا انسان هو نبی الله فی الارض عن
 الصادق علیه السلام الصون الانسانیتة هی کبر حجة الله علی خلقه
 وهو الكتاب الذی کتبه بید و در حدیث قدسی در دست که خلدون
 عالم فرموده که خمرت طینة ادم بیدتی از یعیان صباجا و مقصود از
 خلقت این عالم کبر که جمیع ماسوی الله است همین خلقت انسان است
 در محل خود بیان شده پس خلاصه موجودات و زبده کائنات نوع انسان
 است که او را عالم صغیر می گویند که نمونه عالم کبیر است بل انعم انابجر
 صغیر فیک انطوی العالم الاکبر و چنانچه در تروی کتاب ندر و نبی است

توحید که سوره اخلاص هم میگویند رئیس سوره فرشته است از همه اشما
 بزرگتر توحید و نقطه تفرید که در ضمن آن مندرج است و مقصود
 از جمله قرآن غیر از توحید چیزی دیگر نه و همه توحید و جمله تفرید در ضمن
 آن تفرید کرده و لهذا سوره توحید نامیده شده همچنین امیر علی علیه السلام
 در بیان افراد انسان من حیث الوجودی شیخ توحید الهی است که جمیع
 جنس کالات ربوبیت و ذاتی تمامی اوصاف الوهیت است چنانچه
 است لیس لله ایه اکبر منی وهو المثل الاعلی لرب السموات العلی
 و مثل در عالم خود باید حکایت نماید از مثل بنحو اکل حتی گانه هو و الا
 مثل شمرده نمیشود کجا مانده که مثل علی بوده باشد و اینطور مثل بود
 که مقام مثل علی و حکایت کلیه است مقام عالم نورانیت امیر علی علیه السلام
 است که در حدیث مشهور معرفه بالتورایه معرفه الله خطاب
 بکسان و ابودکر که ستمی بجد است شان شده چنانچه در کتاب عو
 و غیر آن نقل نموده اند که ابودرره روزی از سلمان پرسید که یا ابا عبد
 چه چیز است معرفه علی علیه السلام بالتورایه سلمان گفت باجدب
 بروم از خود انجناب بیسهم هر دو با هم آمدند انجناب ز خانه نبود منتظر شد
 تا شریف وارد عرض کردند که برای چه چیز آمده اند فرمود مر جابا بد و در
 و روی که منعا همد شده اند از برای مرین خود که مر این ان هذا واجب علی

کلی مؤمن و مؤمنه بعد از آن بفضیلی کامل در بیان این مقام فرمودند
 ملخص آن این است که باسلمان و باجدب کامل نمیشود ایمان احدی
 مگر با اینکه مرایشناسد بنورانیت فاذا عرفنی کنت نقداً منحن الله قلبه
 للإیمان و شرح صدق لایسلام و صار عارفاً مستبصر و هر کس فاضل
 باشد از این معرفت پس او شاک و مزایب است باسلمان و باجدب معرفتی
 بالتورایه معرفه الله و معرفه الله معرفتی بالتورایه و هذا هو الله
 الخالص الذی قال تعالی و ما امرنا الا لیعبدوا الله مخلصین له
 الدین حقاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک من بین الیقین و ما
 از اقامه صلوات و لایب من است گنبد که اقامه نمود و لایب مر اقامه نمود
 است صلوات و اقامه ان صعب و مستصعب است لا یحمله الا ملک
 مقرب و نبی مرسل از مؤمن امنح الله قلبه للإیمان و مؤمن منحن ان
 شخص است که وارد نمیشود چیزی بر او از امر ما مگر آنکه شرح مینماید
 خداست و از برای قبول ان و شک نمی نماید و مرید نمیشود با اباذر
 انا عبد الله و خلیفته علی عبادیه پس نسبت ربوبیت بمانده بید
 و بگویند از فضل ما هر چه خواهید فایکم لن نبلغوا کنه ما فینا و نهما
 ما اعطانا الله تعالی فان الله قد اولانا من فضله ما لا یصفه الا الصنفون
 ولا یحظر علی قلبی احد منکم فاذا عرفتمونی كذلك فانتم المؤمنون حقاً

عرض کردند فامه صلوة افامه ولايت شماست فرمودارغای سليمان ^{مصدرا}
 ابن مقل است قوله ^{تعالى} واستعينوا بالصبر والصلاة وانها لكبيره على ^{الاشياء} الخ
 مراد از صبر رسول الله صلى الله عليه وآله و صلوة افامه ولايت من است
 و از اين جهه فرموده و انها الكبريه و فرموده است و انهما الكبريه جهه
 انك جميع في اسلامه فائل بنو ت هسند بخلاف ولايت من كه او را
 فائل بنسند الا قبله كه خدا انهارا خاشعين فرموده و در موضع ديگر
 فرموده و غير معطله و قصر مشيد پس فرض خداست و بنوع معطله ولايت
 من است كه معطل نمودند و انكار نمودند و از او بدون ولايت من نفع
 نمند خدا انها را فرار بنو ت رسول صلى الله عليه وآله بعد از ان فرمود
 انا امام الخلق و وصي النبي صلى الله عليه وآله كما قال انت مبعوث
 هرون من موسى الا انه لا ياتي بعدي باسلمان و باجندب من محمد
 بكونه بوديم خدا و زاد و شوق کردند فقال لا حديهما كن محمدا و لا اخر كن عليا
 ولذا قال صلى الله عليه وآله انا من علي و علي مني لا بودي مني الا ^{شيء}
 كه ابو بكر از اداء سون برانست و مشركان مغرول نمود و از راه بركردانند
 و داد من بر دم ادا نمودم جهه انكه خبير نازل شد كه سون برانست و اكبر
 مشركين خوانده خواهد شد با خدا لا بودي بها الا انت او من هو
 كسي كه قابليت اداء صحيفه بجانب رسول صلى الله عليه وآله نداد و چگونگی

قابليت

قابليت امامت و خلافت است و اثار و باسلمان و باجندب ما هر دو نور و خدا
 بوديم او محمد مصطفی شد من وصي من رضی او ناطق من ضامنت هسند
 و در هر عصر ناطق و ضامنی لازم است محمد است مندر و منم هاد
 كما قال ^{تعالى} انما انت منذر و لكل قوم هاد محمد صاحب حشر من حشر
 نشر محمد صاحب جنت و من صاحب جهنم اقول للنا ر خذني هذا
 و رزي هذا انا صاحب العود و صاحب اللوح المحفوظ اعطاني الله
 علم كل شيء انا صاحب الدلائل انا صاحب المنجيات انا الصراط ^{المنشعب}
 انا النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون انا صاحب الدعوة انا
 انا صاحب الامر الذي يقول تعالى بلغني الروح من امره على من شاء من
 عباديه و ابن روح خداست بهر كس كه الفاء نمايد ان روح را فدا
 عن سائر خليفه و قوض البند قدرته و احبائه الموتى و علم كل شيء و كسبه
 من الشرح الى المغرب في حطبة واحدة و تعلم ما في السموات و القلوب ما
 في السموات و الارض خدا عطا کرده است بمن علم منها با و بلايا
 و احوال و فصل الخطاب را و در جني علم القرآن الذي فيه نبيا ن كل شيء
 الى يوم القيمة و اعطاني ما له يعطيه احدا من الاولين و الاخرين لا ملك
 مقرب و لا نبي مرسل انا حملت الوحى في السقينة يا من ربي انا اخرجت
 بونس من بطن الحوت انا سقفت البحر لموسى انا انجيت ابراهيم من النار

انا انجيت

اَنَا اجْرَبْتُ الْمِيَاهُ وَعَرَسْتُ الْأَشْجَارَ أَنَا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَمِ أَنَا الْمُنَادِي فِي يَوْمِ
 فَتْرَتِي وَأَنَا أَسْمَعُ كُلَّ قَوْمٍ يُلَاحِظُهُمْ أَنَا خَضِرُ عَالَمِ مُوسَى أَنَا مَعْلَمُ سُلَيْمَانَ ذِي
 الْأَنْدَادِ وَالْقُرَيْنِ أَنَا مُدْنُ اللَّهِ أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ مِنِّي إِنْ مِثْنَا كَمْ مِثْنَا وَغَابْنَا
 لَمْ نَعْبُدِ أَنَا أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمَوْعِنَةٌ أَنَا كَلْتُ عَيْنِي فِي الْمَهْدِ أَنَا أَدَمُ أَنَا نُوحٌ
 أَنَا إِبْرَاهِيمُ أَنَا مُوسَى أَنَا عَيْسَى أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا الَّذِي أَنْفَلْتُ فِي الصُّورِ كَيْفَ أَشَاءُ
 وَمَا أَنَا إِلَّا عِبْدٌ مِنْ عِبَادِهِ تَعَالَى تَزَلُّوا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَقُولُوا لِي فَضَّلْنَا
 مَا شِئْتُمْ وَلَنْ نَبْلُغُوا كَمَا عَطَاَنَا اللَّهُ وَنَحْنُ آيَاتُ اللَّهِ وَدَلَالَةٌ وَحُجَّةٌ
 وَخَلْقَانَةٌ وَأَمْتَانَةٌ وَنَحْنُ رَجَاءُ اللَّهِ وَخَيْرُ اللَّهِ وَلِيَا زَالِ اللَّهُ يَنَابِئُ بَنِي
 بَعَاثٍ وَمَنْ قَالَ هُنَاكَ لِي وَكَيْفَ رِيمٌ وَمِمَّ فَقَدْ كَفَرُوا شَرِكًا إِنْ لَمْ يَكُنْ
 يَسْتَلْ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يَسْتَلُونَ وَكَيْفَ شَكَ كُنْدُ عِنَادٍ وَرَزَقٌ
 وَمَرَابٌ بِأَشَدِّ يَسْرٍ وَمَقْصُرٌ نَاصِبٌ أَنْتَ يَا سَلْمَانَ يَا جَنْدَبَ أَنَا أَلْحِي
 الْمَوْتِي بِأَذْرِ اللَّهِ وَإِنِّي كَمَا نَأْكُلُونَ وَمَا نَشْرُونَ فِي بَنِي نُوَيْكَةَ وَأَعْلَمُ
 بِمَالِي الضَّمَارُ وَمَا مَانَ زَاوِلَادٍ مِنْ جَنِينٍ هَسْتَنْدِ وَهَمَّ مَا بِي أَنْتَ أَوْ
 مُحَمَّدٌ وَالْحَرَامُ مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَكُنَّا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَظْهَرُ فِي كَيْلٍ وَفِي وَرَمَا
 فِي تِي صُورِهِ أَشَاءُ بِأَذْرِ اللَّهِ فَإِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ
 قَوْلِي لِي أَنْتَ فَضَّلْنَا بَدْرِي كَمَا خَلَدُوا نَدْعَا مَمُودَةَ بِمَا أَنْجَحَلُ وَالْعَظِيمُ
 أَنْهَابُهَا سَتَ عَرْضُ نَمُودَةَ كَمَا أَنْ جَبْرِي أَنْتَ فَمُودَةَ كَمَا خَلَدُوا نَدْعَا مَمُودَةَ

عالم

بما علم اسم اعظم زاك بان خرف ميثمنا اسمها وزمين وهشت ودوخ
 وعرج ميثمنا اسم باسمان وهبوط ميثمنا اسم بزمين وميكذ زم بمشرف ومثني
 ميثمنا اسم بسوك عرش يس مني تشين ميثمنا اسم الله عز وجل يس اطاعت ميكند
 بما هر جينه حتى السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والحيوان
 والكسح والذباب والبخار والنجمة والنار وبوجود بن منحورم ومي
 اشانهم ودر بارها راه مبروم ومحن عبادته المكرمون الذين لا
 يسيئون بالقول وهم با مريم يقولون ومحن نقول الحمد لله الذي فضلنا
 على كثير من عبادته المؤمنين والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا
 لنهتدي لولا ان هدانا الله وحفت كلمة العذاب على الكافرين بانسلا
 ويا جندب هذين مفرق بالثورانية ومن عرف في هذه المعرفة فقد حان
 في حجر من العلم وعرج الى درجته الفضيل واطلع على سر من اسرار الله
 ومكنون خزانته انتهى ملخصاً **حدِيثُ بَيْتِي بِكُمْ لِكُلِّ**
بَيْتِي صَاحِبِ سِرٍّ وَصَاحِبِ سِرٍّ عَلِيُّ بْنُ ابْنِ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعِي هَسْتَنْدِ
صَاحِبِ سِرٍّ أَنْتَ وَصَاحِبِ سِرٍّ عَلِيُّ بْنُ ابْنِ طَالِبٍ أَنْتَ وَلَا يَخْفَى
كَمَا صَاحِبِ سِرٍّ أَنْتَ وَصَاحِبِ سِرٍّ كَمَا هَرَجَةَ الشَّخْصَ مَكْحُوبٍ وَالسَّرَّادُ شَيْءٌ بَلِّدُ
بَعْنِي مَطَالِبِ مَخْفِيَةٍ ذَرَفَلِبِ خُودُ دَاشِدَةَ بَاشِدُ بَاشِدُ الشَّخْصِ صَاحِبِ بَرَايَتِنَا
وَبَاوُدُ رَمِيَانِ بَكِيَارُ دُورِ جُورِ الشَّرِّ جَمِيعِ سَمَوَاتٍ وَارْضِيَانِ بَلِكُ جَمِيعِ مَوْجُو

من الدنيا

انبیا مرسلین و ملائکه مقربین اتفاق نمایند بر بعضی عدل و علی بن
 ابیطالب علیه السلام با همه عبادت ها ایشان هرگز معذب نمیدارد
 خدا ایشان را در آتش جهنم و بد رسیده که بعضی از آدمی در دنیا
 خود را از امت من می شمارند و حال آنکه از اسلام هرگز نصیبی ندارند
 و از علامت بعضی ایشان تفصیل ما درون آنحضرت است با و با عیاش
 حد زکن از اینکه در حق آنجناب شکی داشته باشی و در حدیث دیگر
 از عامه و خاصه وارد است که آنجناب فرمود شب معراج در پیش عرش
 ملکی را دیدم بالای منبر از نور شنسکه و قبه از نیکدانه فرارید پسند
 بر بالای سر و نصب گشته و نلو لولغان آن قبه بجای بود که ظاهر او
 باطن و باطن او از ظاهر نمایان بود و فرشتگان بی حد و حصر صف تا
 در اطراف و باهاست ادب نشاده بودند و در غایت خشوع و انکسار
 با و نگاه میکردند گفت با جبرئیل این کسست با این جلالت و عظمت جبرئیل
 گفت یا رسول الله نزدیک تو و سلام کن چون شنیدم و سلام دادم دید
 که آن جنیب ل من و از آن جان من و این عم من علی بن ابیطالب است که چشم
 مگر علی در عروج ملکوت علی من مینفت نموده گفت نه و لکن فدای
 ملائکه اعلی و ساکنان عالم بالا نظر عجیبی و درویشی که با او در علی
 داشتند مشتاق لغای و شدند و طافت و صبر از ایشان منقطع شد

۵۲
 مال و علم و قدرت و کبریا را
 تا آنکه علی بن ابیطالب را
 گفت یا رسول الله که در حق
 آنجناب شکی داشته باشی
 و در حدیث دیگر از عامه
 و خاصه وارد است که آنجناب
 فرمود شب معراج در پیش
 عرش ملکی را دیدم بالای
 منبر از نور شنسکه و قبه
 از نیکدانه فرارید پسند
 بر بالای سر و نصب گشته
 و نلو لولغان آن قبه بجای
 بود که ظاهر او باطن و
 باطن او از ظاهر نمایان
 بود و فرشتگان بی حد و
 حصر صف تا در اطراف و
 باهاست ادب نشاده بودند
 و در غایت خشوع و انکسار
 با و نگاه میکردند گفت
 با جبرئیل این کسست با این
 جلالت و عظمت جبرئیل
 گفت یا رسول الله نزدیک
 تو و سلام کن چون شنیدم
 و سلام دادم دید که آن
 جنیب ل من و از آن جان من
 و این عم من علی بن ابیطالب
 است که چشم مگر علی در
 عروج ملکوت علی من
 مینفت نموده گفت نه و
 لکن فدای ملائکه اعلی و
 ساکنان عالم بالا نظر
 عجیبی و درویشی که با او
 در علی داشتند مشتاق
 لغای و شدند و طافت و
 صبر از ایشان منقطع شد

۵۳
 همه با زبان عجز بیدرگاه الهی نالیدند پروردگار عالم این ملک را از نور علی
 علیه السلام بر صورت او در پیش عرش خلق کرد و جمیع ملکوت و ساکنان صوم
 جبروت در هر روز و شب جمعه هفتاد مرتبه بزارش و می آیند و تسبیح
 و تقدیر الهی می نمایند و ثواب تراهدید به دروسان علی می نمایند و آنچه
 بعثت با حق نبیا اگر اصل زمین علی را دوست میداشتند چنانچه
 اسما نهاد و دوست میدادند خداوند عالم ابد آتش جهنم را خلق نمی نمود
 و در حدیث دیگر در هر یک از ارکان عرش الهی هفتاد فرشته است که هر
 عبادتی و تسبیحی میکنند و عمل ایشان منحصراست بدعا کردن بشعبان
 علی بن ابیطالب علیه السلام و آنچه که صورت امیر علیه السلام که از نور او خلق شد
 همین یک مثال و یک عنوان بود از مثالهای آنحضرت که در اینجا یعنی در عرش
 نمودار شد و مدبر و مدبران صورت همان خود حقیقت علوی بود و
 همین صورت در بالای سر همه حاضر میشود بلکه در همه دنیا
 موجودات در هر حال در هر زمان حضور دارد و همچنین اولاد ظاهرین
 آنحضرت اگر چه ناخودشان خواهند آن حضور ظهور تمام نمیشاند
 و این است معنی احاطه آنحضرت بیک و جمیع از جوه و این است ذات ائمت
 آنحضرت است که کویته را چنانچه اخبار شریفه حاکی است از انمعنی و
 در طبق آنها گفته ام اری و همه فی کل شیء کما تمثال له محیاة فی کل شیء

ارنی کل فی الی کون مرآة وجهه فلم ارشباغرفه فی الخلیفة نسبت
 هواه فی الهوی حیث انه حجاب عظیم عند اهل الحجة ولا یندرج
 الخواجیب کلها لیبصرها یرعین البصیر الی اخره وبعده فقل صلی الله
 علیه و آله هر طرف کدزکم بهنگار من نوی نظر چه افکندم بجز نوبت منظر
حدیث شریف دوم انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد
 المدینه قلبا منها من بابها یعنی شهر علم هشتم و علی را نیتا لب در آن شهر
 و هر کس اراده بکند شهر را پس باید از در آن داخل شود و در حدیث دیگر
 و من اراد العلم قلبا لباب یعنی هر کس علم را بخواهد باید بسوی باب نیتاید
 بداند که شهر چنانچه مبدانی مجمع اصناف و انواع خلایق و عبادات و اشیاء
 و اطعمه و اشرب و سائر اجناس موجودات جنس انبیه میباشد و هر چیزها
 در آنجا جمع میشود پس مقصود حضرت خدی ماب صلی الله علیه و آله ان
 که جمیع انواع علوم از هر صنف و نوع بوده باشد من آنها را جامع هشتم
 و علی باب ان شهر است چنانچه شهر جملة ما فیها راه نمیشود یافت الا بوا
 باب کما قال رسول الله فادخلوا البیوت من ابوابها همچنین بجد علوم دستنیت
 بر الا بواسطه علی علیه السلام و الحاصل که من جمیع علوم را دارا هشتم و هر
 ان علوم را از علی علیه السلام میتوان یافت هر کس علوم را بخواهد پس باید
 علی علیه السلام رود و این اشاره است باخبار دیگر که دال است بر اینکه ایشان بط

طریق

و بحی الله و خیر ان علم الله هسند چنانچه فرموده اند سخن خرد و حجه و عینه
 و در حدیث دیگر امیر علیه السلام منته فرماید گمانی نوحیدان با یونیه و غیره انا
 عن الله الناظره و اذنه الواعیه و ید البایطة علی خلیفه بالرحمة و اننا
 فلب الله الواعی لعلیه پس علم خداوند اعلی را بر علیه السلام خواهد بود
 زیرا که حق جل و علا را قلبی منصور و نمیشود مثل فلوب ماها که در نوبی ان
 علوم جمع شده باشد بطوری که ما ازیم زیرا که این ضره مستلزم شریک
 و کفر است پس قلب و که حافظ و جامع علوم او است امام علیه السلام خواهد
 بود و در قرآن مجید منته فرماید که قال فما بال الفرقان الأولى قال علمها
 عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی و عند رب و کتاب محل علوم دیگر
 عبادت را بر علیه السلام است و هو الکتاب الذی کتبه الله سیده کما فی الحجر
 و هو اللوح المحفوظ عن الافراط و التفریط و الجهل و النسیان و الخطاء
 و الزلل و الفساد فی القول و الفعل و در جمیع نقل نموده که در خبر صحیح است
 انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم قلبا لباب اگر علمای این
 جز را نقل نموده اند بلکه گفته اند اجتماع جمیع امت بر این است که حضرت
 نفس شیشه خود را مدینه علم قرار داد و منع نمود از دخول بران مکه بر ساطت
 باب از جهه مسلمیت اصل بن خراج الفین بر او فروده اند که او بگو سقها
 و عمر خطاها و شیعه اما رجل این دو فقره را این را بیان کرده اند که مدینه

صف

سفت و جیطان نمی باشد سوای حصا فلعده که شهرت بدان منوط است
 و در حدیث ورود حدیث شریفه گفته اند که اعرابی مدینش نبی صلی الله
 علیه و آله پس عرض نمود که طیش طاح فغادر و شبل این انشب و در این
 سوال الفاظ غیر بی غیر مانوسه هست که دیگران نمی فهمند و در این
 که مردی مرده و او را ولد بی باقی مانده نرکه او مال کسب حضرت رسول صلی
 علیه و آله بازبان او جوار داد که للشبیل میطاً یعنی نرکه مال ان ولد است
 و ولد حاجت بکران است از ارف و لفظ انجر میطاً خوانده شده بامم که انم
 فاعل میشود از ایاطه و میطاً هم خوانده شده با فاف معنی چمنجا و ناما پس
 درین اثناء امیر المؤمنین علیه السلام داخل مجلس شد سوال اعرابی همگنا
 بان سبدا اخبار و قبله از عرض شد همان جواب فرمود که سبدا رسل
 فرموده بود فقال صلی الله علیه و آله انما مدینه العلم و علی بابها و از جمله
 لطائف متعلقه با این مقام آنکه اعرابی داخل مسجد شد پس ابتداء شروع
 بسلام نمود بر امیر علیه السلام بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را سلام
 داد اصحاب خندیدند و وجه ان پنهانند گفت من از پیغمبر صلی الله علیه و آله را
 شنیده ام که فرمود انما مدینه العلم و علی بابها فصعلک فی طریق قول صلی
 علیه و آله و مردی است که اعرابی دیگر هر وقت داخل میشد و میخواست
 زیارت رسول صلی الله علیه و آله را بعمل آورد اول می آمد بر علیه السلام زیارت

مبنود بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و در مراجعت نیز امیر علیه السلام
 زیارت مبنود درین خصوص سوال نمودند استدلالات بحدیث مذکور
 نمود که بعد از آنکه امیر علیه السلام بباب پیغمبر صلی الله علیه و آله شد هر کس
 داخل خانه شود باید دهها باو آبا با از در دراید چه گفت ان خداوند
 تزیل و روحی خداوند امر خداوند تندی که من شهر علم علمم در است
 در است این سخن قول پیغمبر است کواهی هم کاین سخن از او است نو
 کوی دو گوشم با او از او است و با جمله باب العلوم بودن ان پادشاه کونین
 مسلم بن الفریقین است و درین باب اخبار و آثار بیرون از حد شما است
 مزی است که انحصار و فی بالای منبقره فرمود انا خور رسول الله و انجیر
 و وارث علیه و معدن سیره و فوت نمیشود از من هر علمیکه از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله صادر شده و نه انجیریکه او طلب نموده و مخفی نیست من
 هیچ منبریکه بر عهد نزول کشته و عروج کشته و هیچ نازیک و روشنی و همه
 اینمحل مشروح است از برای کسیکه سوال نماید و واضح است از برای کسیکه
 طلب نماید هلال بن نافع کدی در این مقام تکلم نمود بکلامی که مشعر است
 انحصار بود حضرت صلی الله علیه و آله نظر به بیعت و نموده فرمود از هی ای
 سفر پس آنمرد بصورت غراب بقیع شد و پید و از جمله اخبار درین مضار
 خبر مردی در بخارا و انوار است که چون فضاخانه حضرت زهرا علیه السلام

آمدند و آنجا غزای یک شمشیر و یک زره و یک سباجچه ملا خطه نمود
 بزخال هلبت با سف نمود و چون ذخیره پادشاه هندی بود با شمشیر که فراتر
 بود با خود فدوی کسب فراتر از مس طرح نمود و طلا شد بخت
 امیر علی بن علی او در حضرت فرمود بگو طلالی ساخته ای فضا اما اگر جدا
 که اخذ بودی هر چند رنگ طلا نگر شده بود و قیمت او بیش از پیشند فضا
 کرد ای سید من ابا شما ابن علی را میباید فرمود از وی و اشاره بحسین علیهما
 نموده فرمود این طفل هم میباید بعد از آنکه حسن علی بن علی آمد و طلا را بد
 او هم همان حرف را فرمود که پدرش فرموده بود بعد از آن امیر علی بن علی فرمود
 که ما اعظم از این را میبایم پس بدست مبارک اشاره نمود ناگاه نالی طلا
 و کجهای زمین را فضا مشاهده نمود که میبکشد شنید بعد از آن حضرت
 فرمود که ای فضا این طلا را هم در پهلوی آنها بگذار پس فضا او داد و جنبانها
 بگذاشت و با آنها در گذشت و از نظر او غایب شد و نیز اصبح در آن بود
 که ما با امیر علی بن علی در زینب از کوفه شمشیر مدائن بیرون رفیم و درین
 با هفت نفر تحلف نمودند همه نفری در مکانی از حیره که او را خورق
 میگویند که تا روز چهارشنبه بنده اینجا میثوم بعد از آن هر چه پیش از
 نماز جمععه علی بن علی صلوات الله علیه ملحق میثوم در مدائن پس آنها در جندی که غذا
 میخورند سوسمازی ظاهر شد و راضی نمودند و درین حربه از آنرا

درین

دست فرار کرد گفت بیعت کنید این سوسمار را که این امیر المؤمنین است
 پس هر کسی هفت نفر بدین قرار بیعت نمودند بعد از آن آمدند و رسیدند
 وقتی که امیر علی بن علی مشغول خطبه نماز بود این هشت نفر از در داخل
 انحضرت نظر بایشان افکنده فرمود ایها الناس پس بدو رسیده رسول خدا
 صلی الله علیه و آله هر حدیثی از آنرا انشاء نمود هر حدیثی مشتمل
 بآب از علم و هر بابی بجز عقاب و در حدیث دیگر فرمود تعلیم نمود بمن رسول
 الله صلی الله علیه و آله هر از باب از علم تا که مفتح شد از ایمن از هر باب
 هزار مسئله و خدا بخواهد منبر ما بدیوم نذ عواکل اناس با ما هم و قسم
 منجورم که این هشت نفر در قیامت با منم امام خودشان که سوسمار است
 مبعوث خواهند شد عمر بن حریث و رضاء او از نخلت روز من افتادند
 مانند شاخ درخت که بر زمین افتد و ازین نوع اخبار و آثار بیرون از حد شمار
حدیث یک و بیست و یکم یا علی انت بعسوب المؤمنین و المال بعسوب
 الظالمین یعنی یا علی تو بعسوب مؤمنین هستی و مال بعسوب ظالمین است
 و بعسوب در لغت عرب بزرگ زینورهای نخاله را میگویند که تمامی زینورهای
 آن نخاله با بیع او میشوند و او در پیش آنهاست و فی الصحاح البعسوب ملک
 النخل و منه قبل للبیید بعسوب قومیه و با جمله بعسوب پادشاه زینور
 و از منی ایشان با او است و او در میان زینوران شود همه منفرد و با مال

میشود

میشوند و نمیدانند چه میکنند و غسل میکنند و دست نمابند بنا برین
 کرمه عالم امکان بمنزله محاله است که خانه زنبوران است و جمیع مؤمنان
 در نوری آن از انس و جن و ملائکه و انبیاء و اولیاء و سایر ذرات موجودات
 نور پرتو بمنزله زنبوران و امیر علی علیه السلام درین میان بعسوب ایشان است که
 جنگلی را بی دندان و حرکتی و همگی با یکدیگر او را فرو افکند و احکام آن را
 حضرت باوری در همه آنها جاری و ساری است پس بعسوب المؤمنین را بع
 معنی امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و اما ظالمان پس مال بعسوب آنهاست
 که خیال مال امری آنهاست و آنها در پی مال هستند یعنی طالبان
 دین نمیشوند چنانچه مالک مالوا الیهما و چنانچه اقبلت قبلوا الیهما
 هر که را نبود درون با صفا از نفوس و هم مینسازد خدا بمنزله شمشیرش
 ضم ان ضم را می پندد دمیدم و لیعم ما قبلک الف معبود مطاع
 دون الاله و تدعی التوحید قال لعلنا ارايت من اتخذ الهه هواه و حدیث
 شریفی اشاره دارد بر اینکه انحضرت خاتم النبیین و مجمع العالمین و قائد
 اهل الدین الی الصراط المستقیم و هادیهم الی التبیح القویم میباشد و اعلم
 ایشان بی دن و اجاره او باطل و نابود و مصداق و قدینا الی ما عملوا من
 عمل فجعلناه هباء منسورا خواهد بود و مقتضای مقابلت فقرتین این
 بود که در فقره اخیر و المال بعسوب الکافرین مینمورد لکن بعبیضالم شایبان

دانه باشد

راه باشد که هر کس بزحمت و طریق علویته نیاید ببحقیق انحضرت و اظلم نموده
 در دین ضمن از حجت اهل انفس خود خود را هم ظلم نموده و ظلم در اصل
 وضع شیئی است در غیر محل خود عدل چه بود وضع اندر موضعش ظلم
 چه بود وضع در زمان موقعش عدل چه بود اب ده اشجار را ظلم چه بود
 اب دادن خار را پس نعمه منافقان غیر با بیان امیر مؤمنان از جمله کافران
 شده اند که امر ولایت را در غیر محل خود فرار داده اند الا لعنة الله علی الظالمین
 که مطر در از رحمت خداوند گریخته اند و الکافرین هم الظالمون و الظلم
 ظلمات یوم القیامه در بخارا انوار روایت نموده که خدا بضمین البیان
 در زمان عثمان مجذمت امیر مؤمنان علیه السلام عرض نمود که والله من نقیبه مید
 تا و بیل قول تمام انا انبکه رسیده باین شب با لیل طریقه زار پیدان کلاری
 که فرمودید بمن در حیره که چگونه توای خدا بفره در وقتی که ظلم کنند عینها عینا
 و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله پشت سر ما باشد و من ندانم کلان ترا مکن
 آنکه در شب بخاطر آمد که عینتو یعنی بویگر بعد از آن عمریشی کردند بر تو و
 اسم ایشان عین است امیر علی علیه السلام فرمود آنچه بفرمودش کردی عبد الرحمن
 که مینگردد در شوری بسو عثمان و زود است که ضم میشود بسوی ایشان
 عزیزین خاص با معویبه سپه هند که خوار پس این عینها هستند که اجتماع نمودند
 بظلمت من و اسم بویگر عبد الله بود بن عثمان مکتبی با بیخافه پس خلفای ایشان

و عبد الرحمن

و عبد الرحمن بن عوف و عمر غاصر عنهما فسندك طم نمودند عن ابي که مراد علی
 السلام است و بدانکه بسبب المؤمنین در جای بسبب الذین است که مراد از
 اهل ذم نیست و همچنین فائد الغر المحجلین که مراد از او هم پیشوای مؤمنین است
 زیرا که غرض جمع اغر و غراء است که در اصل بمعنی اسب پیشانی سفید میباشد که
 انبیاء منکونند که قوائم بقیه است و یا های و سفید بوده باشد و چون
 موافق اخبار در رد و زینب است و در رد و سب و پای مؤمنین که آنها را
 وضو است و اب وضو عسلا و مستحجابها میسر نور ساطع میشود و
 المؤمنین علی السلام فائد و پیشوای ایشان است در دنیا و آخرت عمل
 در آخرت از حیث جزاء که فائد و پیشوای آنها شده اند از داخل محبت منکر
 و از بیجهت فائد الغر المحجلین هم در القاب تخت وارد شده است عبادنا
 شی و حستک واحد و کل الی ذاک الحال پیشبر و امام المقتضین هم هکذا
 البوم ندعو کل اناس یا امامیم لواحبت شخص حجر الحمره و المر مع
 حشر غلامان علی با علی حشر غلامان عمر با عمر ذره که اندرین ارض
 رساست جنس خود را مثل گاه و گهر است ناربان مرزبان را طابند
 نوربان مرغوبان را جاد بند الجنس الی الجنس قبل و کل الف بشکله الف
 اما ترى القبیل بالقبلا بکوز با کوز با باز کند چندان همچین
 بعد از تیرغ و در دن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه منوره که او که

مهاجرت فرمودند شخص محنتی که در مکه معظمه معروف بود بمدینه آمده بود
 ذکر او را پیش حضرت نمودند که فلان محنت مشهور از مکه بمدینه آمده فرمود
 کجا منزل نموده عرض نمودند که در خانه فلان محنت میباشد حضرت بنسب نمود
 فرمودند ان الراضح جود مجتده فانعارف منها اشلف و ما تانکر منها
 اشلف و در ورود این حدیث شریف وجوه دیگر هم در روایات وارد شد
 و چون شیعیان و مجتبان حضرت از فاضل طینت ایشان خلق شده اند و
 شعاع ایشان هستند که از نور ایشان خلق شده اند کما قال الفاعل
 فرجی فی قلوبهم علی ما نفع فی الشرایب شریف من بای محبت صورته
 و جسمه لا یری اللهم ان شیخنا خلیفوا من فاضل طینت و عجنوا بماء
 و لا یبنا فاغفر لهم ما فعلوا من الذنوب تکالی علی مجتبان و لا تقار عنهم
 یدنوبهم عند اعدائنا و ان حفت موازینهم فقیلها بفاضل حسنا تاناس
 شیعهها از شیخ طینت ایشان خواهند بود و ایشان شیعیان خود را جشیو
 خواهند فرمود مادرفرزند جو پای وی است اصلا هم فر عها را در پی
 چنانچه منافقین از فاضل طینت اتمهات الفسوف و العیسان خلق شده اند
 از شیخ طینت ایشان ذابح ایشان خواهند بود من النار الی النار هر که باشد
 امة الهادیه هادیه باشد مراد از او به بوم ندعو کل اناس یا امامیم و جعلنا
 ائمة یدعون الی النار و بوم العیمة لا یبصرن حدیث پیش چندان

اِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ بَنِيٍّ فِيْ صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِيْ فِيْ صُلْبِ عَلِيٍّ ابْنِ اَبِيْطَالِبٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْنِي خَدَّوْنَدِ عَالَمِ ذُرِّيَّتِيْ بِهَرِ سِيْغَتِيْ اَزْ صُلْبِ خُوْدِ فَرَادَا دَهْ وَذُرِّيَّتِيْ
 مَرَّ اَزْ صُلْبِ عَلِيٍّ ابْنِ اَبِيْطَالِبٍ فَرَادَا وَفَرَادَا اِيْنِ اَسْتِ كِهْ اَوْلَادِ اَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
 كِهْ پِيْشِ اَزْ مَنِ بُوْدَهْ اَنْدِ طُوْرِيْ بُوْدَهْ كِهْ اَوْلَادِ ذِكُوْر دَاشْتِهْ اَنْدِ اِيْنِ حَقِيْقَةً
 اَوْلَادِ اِيْشَانِ بُوْدِ اَزْ صُلْبِ خُوْدِ اِيْشَانِ اَمْدَهْ بُوْدِ اَوْلَادِ دَخْرَانِ اِيْشَانِ
 اَوْلَادِ رِيْزَانِ خُوْدِ شَانِ بُوْدِنْدِ بَعْنِيْ اَبْتِيَاءِ نَسَبْتِ دَا دَهْ نِيْشِنْدِ اَنْدِ لَكِنْ
 اَوْلَادِ عَلِيٍّ ابْنِ اَبِيْطَالِبٍ كِهْ اَزْ دَخْر مَنِ فَا طَهْ زَهْر اَهْسَنْدِ اَوْلَادِ مَنِ وِيْمَنِ مَسْئُوْبِ
 هَسْتِنْدِ كِهْ حَقِيْقَةً اَوْلَادِ مَنِ هَسْتِنْدِ وَا لِيْجِيْ كِهْ اَوْلَادِ دَخْر شَخْصِ نَهَارِ اَوْلَادِ
 نِيْزِنْدِ اَزْ دَهْرْدِ وَا زْ صُلْبِ شَخْصِ هَسْتِنْدِ اَكْرِيْهْ اَوْلَادِ نِيْزِنْدِ اَوْلَادِ دَخْر
 هَسْتِنْدِ لَكِنْ چُوْنِ خُوْدِ خُوْدِ رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَوْجُوْدِ نِيْوَنْدِ
 اَزْ اَوْلَادِ دَاشْتِهْ بَاشْدِ نَسْلِ وَا زْ خُوْدِ فَا طَهْ زَهْر اَعْلِيْهَا السَّلَامُ فَرَادَا دَهْ
 كِهْ اَوْلَادِ عَلِيٍّ ابْنِ اَبِيْطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوْلَادِ اوْ فَرَادَا دَهْ شَدِهْ وِمَرِيْ اَسْتِ كِهْ چُوْنِ
 اِيْهِيْمِ دِيْ خُوْدِ رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَا فَا تِ نَمُوْدِ اِيْنِ خُوْدِ كِيْمِهْ وَا زْ اِيْهِيْمِ
 وَغَضَبِ مَنْجُوْر دِعْرَضِ كِرْدِنْدِ بَارِ رَسُوْلِ اللّٰهِ شَمَا هَمِ كِيْمِهْ مَبْتَهْمِ اِيْشِدِ خُوْدِ فَرُوْدِ كِهْ
 قَلْبِ مَبْسُوْر دِ وِجْشَمِ كِيْمِهْ مَبْتَكِنْدِ لَكِنْ اَلَا نَقُوْلُ مَا بَشِيْخُ اللّٰهِ فَا نِ جُوْدِ
 الْعَيْنِ مِنْ قَسَاوَةِ الْقَلْبِ وَمَنَافِقِيْنَ هَمِ شَمَانْتِ نَمُوْدِنْدِ كِهْ نِيْغِيْرِ صَلَّى اللّٰهُ
 عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ اَبْرَ اَسْتِ بَعْنِيْ اَبِ اَعْتَبْ وَخُوْدِ اَزْ اِيْجِيْهْ غَضَبِ زِيَادِ فَرُوْدِ كِيْمِهْ

عالم از راه تسلی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل فرمود سون کورترا
 که انا اعطیناک الکوثر الی اخر السوره یعنی اعطا نمودیم بنو کوثر را در عوض پیغمبر
 و کوثر در لغت عرب هر چیز کثیر الحجز و البرکه را گویند و مراد از کوثر بوجوه مختلفه
 ذکر شده مثل قرآن و علم و چشمه معروف در بهشت و غیر ذلک از جمله حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام نفسی شده که در پی رسول صلی الله علیه و آله را حضرت
 بعلا مده ان هم بنوعی که بحمد الله دوزیر و زدر تر اید و خیر و برکت او همه عالم را
 فر و کفره از جهات عدیده که یکی از آنها وجود و خلفت ائمه هدی علیهم السلام
 میباشد از نسل آنحضرت و بعد از ایشان ائمه سادات عالی درجات از سلسله
 علویه که با وجود اینکه خلفاء اموی و عباسی چه قدر از ان ذریه خلف نمودند
 و چه قدر سادات در عهد خلافت ایشان سادات خودشان را از ان ذریه
 پنهان نمودند بطوری که حالا در نوبی ائمه درم داخل عوام رعیت هسند و
 ساداتشان معلوم نیست با ز این سادات معلوم الحال صحیح النسب نیستند
 که بی بنی همه عالم را فر و کفره بخلاف معاندین ایشان که با لایم مقطوع الاعقاب
 و مستحق الاتساب شده اند و مصداق ان شایک هو الابر محققیند
 نموده و در اخبار و آثار وارد است که خداوند عالم ذریه حضرت زهرا علیها
 السلام را با نسل جهنم حرام نموده است کما ورد ان فاطمة علیها السلام احصت
 فرجها حرم الله ذریهها علی النار و سادات مخلصه در ائمه جهنم نخواهند بود

و در شان اولاد آنحضرت نازل شده ^و ثم اوردنا الذين اصطفينا من عبادنا
 فيما ظالم لنفسه و منهم مفضل و منهم ما سابق بالخيرات باذن الله ذلك
 هو الفضل الكبير و در حدیث وارد است که مراد از الذين اصطفينا
 من عبادنا ذریه فاطمه علیها السلام هستند که ظالم لنفسه از ایشان
 سا ذات فاسد العمل و مقصد ایشان سادات صحیح سابق بالخیرات باذن الله
 هستند که ظالم لنفسه از هر چه معصوم و مطهر هستند و هر سه فرزند
 خدا هستند و اگر کسی از اینها برخلاف حق هم بوده باشد موافق اخبار در وقت
 اختصار حق را با و میفرماید تا از دنیا با ایمان و فرار بجزای خود میبرد اگر چه
 در مقام جزاء اعمال فرزند و وزیر عذاب سایر مردم از برای آنها خواهد شد
 مثل علماء که این دو فرزند ثواب عملشان دو برابر جزای کردار بدشان هم دو برابر
 میشود بلکه میشود که همفکاد نگاه از سایرین عقوبت شوند تا اینکه یک نگاه از آنها
 با سیدی گذشت شود پس از کلمات سابقه ما چنین تصور نشود که سادات
 عذاب نخواهد بود کتب و قد قال بن العابدین و سید الشاحدين علیهم السلام
 خلقنا من عصي الله ولو كان سيدا فرشتا و لا تخفى که چنانچه مذکور
 شد ذریه دخر هم داخل ذریه است و باند هیچ اولاد سادات ذکر او ایات
 که با اولاد سایر مردم تزویج میشود پس در آخر الزمان طور میشود انشاء الله
 تعالی که جمیع مؤمنین و شیعیان هم ذریه رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشند

اهل از منتهی مشاخره محرم حضرت زهرا علیها السلام میشوند و وقت عبود
 حضرت فاطمه علیها السلام در محشر که ندا می آید یا اهل الجحیم غضوا ابصارکم
 حتی تجور فاطمه علیها السلام هم آنها چشم نمیپوشند و محرفانه محضرت نگاه
 میکنند و حدیث شریف مذکور در صریح است بر آنچه منافقان ^{نمودند}
 که محمد صلی الله علیه و آله ابتر است و لادی و عقیق نازد و حسان و سنا
 اولاد فاطمه علیها السلام اولاد علی بن ابیطالب علیهم السلام است نه اولاد رسول صلی
 علیه و آله چنانچه این فقره را از صد و شصت و پنج بعنوان اقیاء شهبه در میان
 انداختند و بعد از رسول صلی الله علیه و آله بجهت در خصوص ما بخلق
 جور و تبعه ایشان و ما بین ائمه معصومین علیهم السلام و شیعیان ایشان در
 آمد تا اینکه علماء و اشهدین شیعه رضوان الله علیهم این مسئله را با حسن و نحو
 ثابت نمودند که اولاد علی علیه السلام اولاد رسول صلی الله علیه و آله هستند
 و از برای اثبات این مطلب استدلال متعدده کافیه و اینه افامه نموده اند
 در کتاب خمس و غیره از کتب فقهیه ذکر نموده اند و خودمان علاوه بر سابقین
 محکم علیهم افامه نموده ایم و خطی از برای ساق کلمات ایشان افزوده ایم اگر چه
 گفته اند و رب ساق ربنت خلخالاً و عن الرسول صلی الله علیه و آله فی الحسین
 انما ابناي و در حدیث دیگر اینای هذان امان فاما ام فعدا و نیز روایت
 ام سلمه و از شد پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت حسین با الا

سینه خود گرفته تا صف مبرمود در این اثناء حسین علیه السلام شریع نمودام
سالمه خواست حسین را از سینه انحضرت برادر رسول صلی الله علیه و آله
فرمود لا یزوی علی و کذب بکوله و در استعمال آن عیب همیشه منکند
که ایشان اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و ظاهر آنکه اطلاق
حقیقت است نه مجاز یعنی تعظیم و مبالات و محض صادق علیه السلام
منکند است ابن الصدیق یعنی بکر برای آنکه مادر انحضرت ام فرزه
بنت الفاسم بن محمد بن ابی بکر بود و کجا فاسم دختر عبدالرحمن بن ابی بکر بود
و از آنجمله حضرت صادق علیه السلام مبرمود و کذب بکوله و بکر مرید است
و استلال نموده مجتهد بنت بنت لفظه کما حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم
و در صحیح محمد بن مسلم عن احمد بن محمد علیه السلام انه لولا ان یجرم الله اولی النبی
صلی الله علیه و آله بقوله و ما کان لکم ان یتکوا ازواجهم بعد ابدا
هر آنکه بجز حسین علیه السلام خرام بودند بقوله و ما کان لکم ان یتکوا اما انکم
ابائکم من النساء و در این مباهله فل تعالوا ندع ابنانا و ابناکم و بناتنا
و بناتکم و انفسنا و انفسکم و در خبر است که رسید خلیفه عباسی زین
کاظم علیه السلام پرسید که شما از اهل بن رسول الله میگویند و شما را ضعیف میپند
و حال آنکه شما اولاد علی هستید باید و خیر از ایشان فرمائید حضرت استغفاء
فرمود از راه نیت خلیفه حاضر نمود حضرت بعد از اخذ امان از ابی بکر شریفه و اولاد

۸۹ فرمود که و وصینا له الحق یفوب کلا هدینا من قبل و من یزید اود
و سلمیمان و ابوب و یوسف و موسی و هرون و كذلك یجری الحسین
و ذکر ابویحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین عرض نمود این حدیث
دارد بمطلب شما حضرت فرمود ابایم را خداوند عالم ذریه نوح نفرموده
و حال آنکه از مرید بود و فی العیون عن اکاظم علیه السلام انما الحق عیسی
الانبیاء من طرف مرید و كذلك الحفنا یذاری الی صلی الله علیه و آله
من قبل منا فاطمه علیها السلام و العیاشی ع الشاذلی علیه السلام لقد
سب الله عیسی من فی القرآن الی ایهیم علیه السلام من قبل النساء ثم نزل
هذه الاية و نیز اجماع معتقد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیشوند
از این ذریه ظاهر نکاح نماید و در حدیث سابق حضرت کاظم علیه السلام
بخلیفه فرمود که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله از شما زنی بخواند یا مبدید
عرض نمود چرا نمیدهیم بلکه با این فخر میکنیم همه اولاد آدم فرمود لکن ما نمید
و او خود بخواند و نمیشوند بکدر زیرا که اولاد او هستیم و ایضا اینها وارث
هستند شرعاً للابان و الریاض و الوارثه فی اریث الاولاد و چنانچه ما
هم از ذریه آدم هستیم همچنین ساکنات معصومون علیه السلام بلکه غیر معصومین
علیهم السلام ایضا از ذریه رسول کرده هستند و اینکه گفته اند بنو نبی و
ابنا نبی و بنات نبی و من ابنا الرجال الی بعد این از جمله اشعار مجعوله است

بنی

در پندار از روی قصد و عمد و ممکن است که منتهی بر اینست که اگر از آن چیزی
 بوده باشد حتی دختران خود را از راه جاهلیت میبکشند تا اینکه بازل شد
 قوله تعالى **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** وقوله تعالى **وَإِذَا شَرَحْتُمْ**
بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ یا اینکه مراد این است که چون غالباً
 اولاد پسران در خانه پدر میباشند و با موزان پدر و راسخ میمانند و اولاد
 دُنیویتر انداد و امانت میکنند و اولاد دختران در خانه های مردم دیگر میشوند
 و کار گذاری ایشان برای پدر و پدربزرگ خودشان میباشد از آنچه در
 گفته اند نه اینکه در حقیقت اولاد دختران اولاد نیستند و قضیه علی بن
 نقیطین باهرون الرشید مشهور است که در وقتی که حوالی عمده هرون
 بعلی بن نقیطین و زبیر خود که از جمله شعیبان است که از برای اولاد من عهد
 لباسهای تازه بدوزانند و هرون را در خانه دختر بود که از شوهر بکشد بود
 و چند نفر اولاد صغار همتر داشت که در خانه هرون میشدند و هرون مکرر
 با علی بن نقیطین در مسئله اولاد دختر گفتگو نموده بود و حاضر داشتند و اینکه
 اولاد علی علیه السلام اولاد رسول صلی الله علیه و آله نیستند زیرا که نسبت
 با حضرت اولاد دختر هستند علی بن نقیطین در این مقام فرصت یافته خواست
 خود را مدلل نماید از برای اولاد پسر هرون لباسها تازه دوختند و دادند
 آنها روز عید پوشیده داخل حضور هرون شدند و برای صغیران دختر هرون

لباس تازه نداد که هرون از نکرده همان صغار مخزون و ذل شکسته با لباسها
 مشغول پیش هرون رفتند هرون سوال نمود که چرا اینها لباس تازه ندادند
 علی بن نقیطین گفت که شما نقره موده بودید هرون گفت یا شیون گفتیم که هر که اولاد
 مرا لباس تازه بدوزند گفت صحیح است گفت که مگر اینها اولاد من نیستند
 عرض نمود که خود شما منفراتید که اولاد دختران اولاد نیستند هرون خجل
 شد و عاجز گردید بجهت آنکه **كَفَرَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** **بِكَيْفٍ**
بِكَيْفٍ نَجْمٍ **فِيمَ الْحِكْمَةِ عَشْرَةَ** **أَجْرَاءَ** **فَاعْطَىٰ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
سِتْرَةً **وَالنَّاسُ جُرُزًا** **وَإِحْدًا** یعنی حکمت ده جزو قرار داده شده نجران
 بعلی بن نقیطین گفته شده و بجز سبای مردم و مراد از حکمت علوم حقیقیه است
 زیرا که در تعریف حکمت گفته اند که **الحكمة هي العلم بأحوال أعبان الوجود**
على ما هي عليه في نفس الأمر بقدر الظاهرة البشرية على مقتضى القواعد
العقلية و حاصل مقصود از این تعریف آن است که حکمت علم و اطلاع بحقایق
 استیاست چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمله **أرعبه** خود میفرماید
اللهم اربني **الاشياء** **كأني** **ومراد** **استفرا** **واستمر** **این حالت است و طبق**
قوله تعالى **وَلِلَّهِ رَبِّ رِزْقِي** **وَعَلِمَا** **وَكَا** **هِيَ** **حِكْمَتُ** **وَالنَّاسُ** **جُرُزًا** **وَإِحْدًا**
هِيَ **وَضَعُ** **كُلِّ** **شَيْءٍ** **فِي** **مَوْضِعِهِ** **وَإِن** **مُسْتَلِمٍ** **عَلِمَ** **بِحَقَائِقِ** **أَشْيَاءِ** **أَسْتَوَى**
 معنی در اینجا از این است و مراد از این تقسیم مذکور در حدیث شریف تقسیم

حقیقتیست بطوری که در حقیقت حکمت را بدین نظر نموده باشند بلکه در ادبیا
 این است که علم سائران پیش علم علی بن ابیطالب علیه السلام جزئی است ازده جزو آن یعنی
 علوم همه مردم نزد علم او نمودی ندادند و در غایت قلت مینماید نظر اینکه در آن
 وارد شده است که رحمت صد جزو است بود جزو آن بالتمام خداوند عالم را
 و بجزو سائر مردم را که به همه مردم فتمت شده که با آن بیکدیگر ترخم مینماید و آن
 بجزو است محبت پدران و مادران با اولاد خودشان و عکس آن و هکذا
 و رحمتها که در عالم ما بین مخلوقات متحقق است و خداوند عالم روز قیامت
 جزو اعم علاوه آن بود جزو نموده بتمامی صد جزو رحمت به بندگان خود
 بترجم مینماید فَبِحَافِظَتِهِمْ مِنْكُمْ مَا ارْتَحَمْتُمْ و نیز وارد شده که خدا زاده
 جزو فتمت نموده اند جزو آن در علماء است و بجزو آن را همه مردم
 فتمت نموده اند و علماء و انبیا از آن حظ اوقی حاصل است و الحاصل
 از حدیث شریف سابق الذکر بسیار که بودن علم مردم است در جنب علو
 موعده در پیش علم علی بن ابیطالب علیه السلام چنانچه اینجاست گفته است که علم
 فی علم علی علیه السلام مکمل نظر در پیش در پای بزرگ و لفظ فاس در حدیث مذکور
 از الفاظ عموم است و شامل جمیع انبیا و اولیاء پس علوم جمیع انبیا و اولیاء
 پیش علم علی علیه السلام مثل نظر است در جنب دنیا و مذکور شد که از موعده
 علیه السلام بعد از مراجعت از صاحب خضر علیه السلام از عجایب دنیا پرسیدند

گفت با خضر نکند در دنیا آشناده بودیم مرغی از هوا آمد پیش چشم ما
 بقطره آب در پای او داشت بطرف مشرق انداخت و بلب نظر به طرف مغرب
 و یکی بطرف شمال و یکی بطرف زمین و یکی را بخود در پا انداخت و طبلان نمود
 و رفت ما تعجب نمودیم و سرترا انداختیم متعجب بودیم در این امر که شبی
 ظاهر شد و از خبر ما پرسید بیان حال نمودیم گفت شما دو نفر بفرستید معظم حد
 سرترا را بجز انمیدانید و حال آنکه من صیادی هشتم و سرترا من را میبندم
 این مرغ مسلم نام دارد که در وقت صلا نمودن مسلم مسلم مینماید و از آن
 او را مسلم مینامند و این با این عمل خود اشاره نمودن بیک شخصی بعد از این
 آمد که وصی نبی خیر الزمان است و علم جمیع اهل مشرق و مغرب و اسمانها
 و زمینها پیش علم او مثل این قطره است در پیش این دریا پس ما علم خود را
 بسیار حقیقت مردم و در حدیث وارد است که موسی اعلم از خضر بود و لکن
 خضر موکل بود بر علی که موسی طاقت آن نداشت و موسی موکل بود بر علی که
 خضر طاقت آن نداشت و در کافی از صادق علیه السلام روایت است که فرمود
 لَوَكُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَالْخَضِرِّ لَيَمُنَّ بِنِيَّتِي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَأَنَا مِمَّا بَيْنَهُمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا
 لِأَنَّ مُوسَى اعْطِيَ عِلْمَ مَا كَانَ وَهُوَ يُعْطَى عِلْمَ مَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَأَنَّ حَتَّى
 نَقُومَ السَّاعَةَ وَقَدْ وَدَّعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَوْجِبَاتِ
 حَدِيثِ اسْتِحْدَادِ بَكْرِ بْنِ كَعْبٍ عَنِ الصَّائِفِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ وَوَلَدَتْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

علیه السلام

علیه السلام

علیه السلام وانا اعلم کتاب الله وقیه بدء الخلق وما هو کائن الی یوم القیمه
 خبر السماء والارض وخبر الجنة والنار وخبر ما کان وما هو کائن اعلم
 ذلك كما انظر الیه کفی از الله تعالی بقول فی تفسیر ان کل شیء واز این
 نوع اخبار و آثار بسیار وارد است و از آن چیزی که مذکور شد معلوم میشود
 که علوم انبیاء و اولیاء در پیش علم محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و فی
 نداد در صورتیکه حضرت موسی علیه السلام با وجود اینکه از اعظم انبیا
 و از جمله اولوالعزم بود مکلف شد بجهت بعضی علوم از حضرت علی علیه السلام
 که حضرت مینداشت و موسی مینداشت چنانچه حضرت بعضی علوم را مینداشت
 و بعضی دیگر را مینداشت و حضرت صادق علیه السلام فرمود که آنها از علم
 ماکان میندافتند و ما هم ماکان و ما هو کائن و ما یكون الی یوم القیمه
 را میندایم پس چه قدر خواهد بود علم موسی علیه السلام پیش علم آل محمد
 الله علیه و آله علای بر آنکه از احادیث مذکوره در مخیله بد که علم انبیا خصوصاً
 بود و علم ائمه ما علیهم السلام حضوری پس در صورت علم انبیا صوری
 و علم ائمه علیهم السلام حقیقی و علم انبیا کسبی و علم ائمه ذاتی و جلی و علم انبیا
 خیالی و علم ائمه علیهم السلام شهودی خواهد بود هر دو نوع هستند لکن
 ان کجا و این کجا و العجیب کل العجیب از احوال شخاصی که مینویسند امام علی علیه السلام
 تا توجه نماید مینداند و حال آنکه امام علی علیه السلام همه غفلت نداشتند در حق

نزد بیداری

نزد بیداری و نه در خواب و نه در نماز و نه در سخن رسول صلی الله علیه و آله منفرودت
 عینی و لا ینام قلبی و هم نور و احوال بودند چنانچه ائمه علیهم السلام فرموده اند که
 حال جنات و نباتات فانی و بیداری و خواب فانی است و از عجب سر می بیند
 از پیش من بینم و سهو و غفلت مینمایم و در اخبار علی علیه السلام که امام علی علیه السلام
 باید بطور باشد و اخبار دلالت بر بعضی فایده جزئی که کاشف از حقیقت
 علوم آنهاست بسیار است از آن جمله در کتاب بحار الانوار مرقی است
 که در برادر بودند در فیه از عربی یک همشیره داشتند و گفتند که غش ما
 قبول مینماید که نوشوه بر روی و پیش چشم ما با در انجینی بخوانی ماها اجنبنا
 مال خود مان و اما دام الحیات بدست تو میدهم نوشوه کن دخره قبول
 و الهام علی بعد خودشان نمودند بعد از مدت دیدند که شکم آن دختر
 شکم مثل زن حامله و نهمت بر او نشاند دخره قسم خورد که بخورد و در کار
 نکرده منازعه بلند شد و افعه را پیش حلال مشکلات میگردانان علی علیه السلام
 بردند و کیفیت را عرض نمودند که علی علیه السلام طبعی طلبید ملو از کل سپاه و دختر را
 بالای آن نشاندند که از بطن آن در آمد فرمود این دختر وقتی در فلان چشمه
 غسل مینمود که از آب ز راه فرج در رحم او قرار گرفت و ما حال اینطور بزرگ
 پس ایشان گفتند با علی تو خدای بزرگ ما بدو سپیکه تو عیب میندانی و ما
 فی الارحام را بیان مینمائی فرمود من خدا نیستم رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرا

ملاحظه فرموده بود از این واقعه که در پیروز در انبیا و درین ساعت حادث
 میشود گفته اند که با آن برادران نسبت خدای با خضر دادند از آنچه که این
 شریفه داشتند بودند که حو جل و علا در فران چند فرموده **ان الله عنده علم**
الساعة ونزل الغيب ويعلم ما في الارحام وما ندري نفس ما اذا نكبت عذرا
وما ندري نفس باي ریح تموت الفی الضاری علیکم السلام هذه الحجة
الاشياء لو يطلع عليها ملك مقرب ولا نبي مرسل وهي من صفات الله
وفي نهج البلاغه فهذا هو علم الغيب الذي لا يعلمه احد الا الله وفي النهج
في الحديث ان مفايح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله وقد روى عن امته
لهذا علمهم السلام ان هذه الاشياء الخمسة لا يعلمها على التفصيل والخبير
غيره كما ونيز در كتاب بحار مروي است از عماره که در خدمت اميرالمؤمنين در مسجد
کوفه نشسته بودم ناگاه دیدم انجناب فرمود **صدي فيه صدي فيه یعنی صدیق**
کن او را پس من سوی بمن و شمال نگاه کردم احدی را ندیدم **اميرالمؤمنين**
فرمود که با نیت منبائی که با که تکلم منبایم سر خود را است کن پس من خود را
راست نمودم دو کوبوردیدم که کوبان با یکدیگر تکلم مینمودند خضر فرمود با عمار
این کوبورماده بهر خود مینگفت که خواخیزار نموده بر من غیر ما و مرا همچو رسالتی
ان رضم باد نمودم که من نکرده ام این کار را ماده گفت من بصدیق منبکم تراست
او گفت منم سخن آنکس که درین مجلس نشسته که راست مینویم ماده خواست که باز

او را آنکس که کند من او را گفت **صدي فيه صدي فيه** عمار مینگوید عرض نمودم با امیر
 المؤمنین من منبدا شتم احدی را که بدانند زبان مرغان را غیر از سلمان بن داود
 علی السلام انجناب فرمود ای عمار قسم بخدا بدرستی که سلمان بن داود از خدا
 بواسطه ما اهل بیت درخواست نمود ما آنکه داشت منطق الطیر را در حدیث
 دیگر که ما او را منطق الطیر موعظه بودیم فآنظر ماذا اتری بین تفاوت ره از
کجاست تا بکجا حدیث بدیست و ششم کلمه رسی و رسی
وان علیا رسی و ذاری یعنی برای هر چه رسی و ذاری هست و بدیست
 علی رسی من و ذاری من است بدانکه رضایت فالتعریف کرده اند باینکه
هو التسلط علی التصرف بعد الوفاة یعنی تسلط نمودن شخصی بر تصرف بعد
 از وفات و وراثت را تعریف کرده اند باینکه **هو استحقاق انسان بموت احر**
بسیب و سبب منبأ بالاصالة یعنی مستحق شدن اشائی است بجهت
 مردن اشان دیگر چیزی را از راه سبب یا سبب الاصله پس حاصل معنی
 حدیث این میشود که برای هر چه شخصی هست که پسران شخص رضا صاحب تصرف
 نموده بعد از وفات در امور آن خود را آن شخص وراثت ان پسرانست که هر چه
 که برای پسران بود آن شخص استحقاق تمام میرساند و وصی و وراثت من علی است
 است و این مسئله واضح است که اولی شخص در امور است و وصی او است
 غیر از اجازت نیست که مباشرتاً در امور تصرف نماید و این جمله را بعلوه مشغول

وصيت در حدیث روز غدیر علی و رسول استهاد فوق المتابر والاعواد من
 صدقوا نذر زیاد و که نصیب فرمودند بقول خودشان که است اولی بکفر
 من انفسکم فالو ابلی قال صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فهذا علی مولاه
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذ من خذله و منعلق
 وصیت همین ولایت در انفس است که در حدیث مذکور است و جمیع اموال
 و حقوق همه تابع بانفس میشود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله استحقاق تصرف
 بود در انفس و اموال جمیع مردم و این تصرف را اقرار نمود بعضی از اصحاب علی علیه السلام
 بجهت وصایای که برای آنحضرت فرمود و اما مسئله در این است که در روایات
 معتبره وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ان العلماء ورثة
 الانبیاء و ذلك ان الانبیاء لم یورثوا ذرهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم
 من احدیهم فمن اخذ بشئ منهنما فقد اخذ بحدی و افر فانظر و اعلمکم هذا
 عن باحدی و نه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدو لا یفون عنه
 شیء الغالین و ایحال المبطین و حاصل مقصود از حدیث شیعیان است
 که علماء و ورثه پیغمبران هستند از آنجهت که انبیاء میراث درهم و دینار نکندند
 اند بلکه احادیثی از احادیث خودشان میراث گذاشته اند هر کس چیزی از
 اخذ نماید پس تحقیق حظ پیغمباری و نصیب کاملی اخذ نموده است و حدیث
 دیگر که علم میراث انبیاء و مال میراث اشقیاء است و معلوم است که علی

کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 ۹۹

تسبب به پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولادش مال نبود زیرا که اولاد رسول الله
 صلی الله علیه و آله مال نداشت که این اهتمام همه در خصوص میراث بودن
 مال و بوده باشد علاوه بر آن و از مال حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 معلوم بود که حضرت فاطمه علیها السلام بود از جهت عوالت و اطلاق ابان
 دال بر نوارث باء و اولاد مثل قوله تعالی بوضیکم الله فی اولادکم الذکر
 مثل حظ الانثیین و رتب سلیمان داود هبک من کنک و لبنا و شیعی
 من ال یعقوب الی غیر ذلک از آیات و اخبار دیگر حضرت زهرا علیها السلام
 در خصوص غصب بکنفک و ابا انما در مسجد اخیخاج فرمودند بانی بکن
 بعد از آنکه اولاد حضرت فاطمه علیها السلام ادعاه تصرف در فدک بعنوان
 و عطیه از جانب رسول صلی الله علیه و آله نمودند و در حقیقت منصرف هم بود
 ابو بکر از جهت عدم معرفت بحکم مزاعره از منصرف بینه خواست و حال آنکه
 مسئله البینه علی المدعی و البین علی من انکر فاعده شایعه شرعیه بود
 همه خواص و عوام میدانستند و فاطمه علیها السلام من ابی الماشات
 بالخصم حضرت امیر علیه السلام و امین و اسماء بنت عمیس شاهدان نام نمودند
 نمودند و هر یک از اینها در غیر عتبه رد نمودند حضرت بعد از آن متمسک بایات
 و اخبار ازت نمود و در آن ضمن فرمود باینکه فحماة اوت با لولا اوت کانا
 ایة یعنی فایزید و خود ازت میبهری و من ازید و خود ازت بزم الی غیر ذلک فی فضل

کدر

کدر شرح خطبه ذکر نموده ایم پس بسیار واضح بود که وارث مال رسول
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت فاطمه علیها السلام بود علی السلام پس فرمود
 علوم و سایر صفات کالبه و اوصاف جلاله و جلاله متشود و از این
 لازم می آید که علی علیه السلام حائز و جامع جمیع کالات بوده باشد زیرا که رسول
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشرف و افضل جمیع موجودات و شخص اول کائنات بود و جمیع
 امکانات و کونیه بواسطه فعل امد چه طور میشود که او خود نداشته باشد
 و معطی البقی پس بقیایه ذات بافته از همتی بخش کی تواند که شود همتی
 بخش و اگر حدیث علی که وارد شده در تفسیر قولی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 علماء اُمّی کاتباء بنو اسرائیل و افضل من انبیاء بنی اسرائیل که صادق و علیها
 فرمود سخن العلماء و شیعیان المتعلمون و باقی الناس هیچ رعاغ ملاحظه
 شود و بنصورت معنی العلماء و رتبه الانبیاء این میشود که ائمه اسلام
 علیهم السلام در جمیع انبیاء هستند بدون استثناء شیء در طبقه ما قبل آن
 خوان همه دارند و نونهادوی و از حدیث مذکور در می آید که انبیاء مثل
 مال نمیکند ازند و این حدیث را صدق و با اسناد خود با تفصیل
 علی حدیث روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا الى الجنة
 وان الملائكة لتضع ارجلها لطلاب العلم رضاه و رتبه لست بغیر طالب العلم

متن

من في السموات ومن في الارض حتى الحوت في البحر وفضل العالم على العابد
 كفضل القمر على سائر النجوم بسلة البدر وان العلماء ورثة الانبياء
 ان الانبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما ولكن ورثوا العلم فمن اخذ به
 اخذ بحظ وافر ولا يخفى ان ابو بكر از جمله بهمانه در غضب فذل حدیثی جعل
 نمود که سخن معاشرة الانبياء لا يورث ما تركاه صدقة یعنی ما کرده پیغمبر
 میراث نمیکند ازیم هر چه از مال دنیا بعد از خود بگذاردیم صدقه است
 بر مسلمانان و اجتماعی اما میده است که این حدیث از جمله جعلیات و موضوعات
 است و حال آنکه حدیث سابق الذکر را خود شان قبول دارند و در کتب معتبره
 ذکر نموده اند و الجواب عن هذا الاشكال بعد صحة الرواية و بعد ان
 تخلفها على اليقينه این است که مراد از خبر مذکور در کتب خاصه این است
 که انبیاء با لذات ضد توریت در ازم و در نایب با اولاد خود ندارند مثل شما
 مردم نه اینکه اگر اتفاقا که پیشی فرماید با اولاد ایشان نرسد زیرا که اینطور
 خالات بنیاء سلف شنیده شده و خلاف طریقه مسنره سلف است و متنا
 جمیع شراعی گذشته و شریعت مسنره محله بر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است با اینکه
 مراد این است که انبیاء از حیثیت میراث چیزی نمیکند ازند مگر علم الامر خیر البشر
 پس ایشان در جنبه دارند نبوت و شریعت در مقام شریعت مثل سایر مردم هستند
 در میراث مال و سایر خواص شریعت و در مقام نبوت میراث ایشان علم است بجز

کتاب

گفته اند که علماء اولاد روحانیین هستند ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
علم مبینند و آثار و صورتی اولاد جنما نیز هستند باری ما را بفرست
تا او را در محکم از نسبت ما بنمایند و از آنچه در محکم روحانی بر علم مقدس است
از حق پدر جنما و با جمله ثابت و محقق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جمع علوم بود پس از علم آسمانی و علوم اوقیانوس و چنانچه فیضی
مشبه علم ایشان ما بفرا مد کور شد که عینت علم الله و عزت روحی هستند
و این علم آسمانی فرموده که انا قلب الله الواعی لعلمه و در اخبار خاصه و عامه
محقق شده است که قول صحیح و کل شیء احصیناه فی امام مبین در شان
ایم علی السلام است یعنی اولاد از امام مبین علی ابیطالب علیه السلام میباشد و امیر
علیه السلام نفسی نمود حرف باران از اسم الله العظیم برای اعتبار از او است
تا آخری فرموده باین اعتبار لوطا ل اللیل کطلناه و در روایات خاصه که
انحصر فرمود علم ما ان و ما یكون کله فی القرآن و علم القرآن کله فی سور القدر
و علم الفایح کله فی البسملة منها و علم البسملة کله فی باها و انا النقطه تحت
الباء و این خبر از مشکلات اخبار شمرده اند و الامر كذلك و لکن یغیب
اهلش اما در پیش اهل علم کبریا است و هو یذو الاستقامه و اربع الهدی
حدیث بیست و هفتم انا و علی هذا حجج الله علی خلقه
یعنی من و علی که این شخص بوده باشد حجج خداوند هستند بر خلق او بدانکه

حجت آن چیزی را مینویسند که با او علیه بر خصم مقابل حاصل آید و دلیل و برهانها
باشد و مقابل طرف مخالف و پروردگار عالم انبیاء و اولیاء و فرستاده کلمات
از بیگانه صلاکت و هائی داده بشا هره هدايت برسانند تا لا یكون علی الله
حجة بعد الرسل و لیهلک من هلك عن بینة و بحی من حی عن بینة و حق
جل و علا در روز جزا مخلوقات خود احتجاج خواهد نمود که اینها انبیاء
و اولیاء و الیه هدايت شما فرستادم شما چرا مخالفت نمودید و حجت بودن
انبیاء و اولیاء معلوم میشود با اظهار معجزات و خوارق عادات خارجه
از طوق بشرانیم و محقق شود که این شخص معصوم است و جانیب الله است
مثل زنده نمودن مرده ها و استنطاق حیوانات و عبادت و اطاعت مخلوقات
غیر انسانی از جنات الاقمار و النکونین و همچنین سایر اوصاف که از صفات
و بویست شمرده میشود که بشر من حیث هو بشر عاجز از ایشان مثل ان میشود
پس انبیاء و اولیاء لابد که خالی باشند از صفات الوهیت و افعال ربوبیت
و این فقره در پیغمبران و اولیاء مختلف است بعضی از حکایت جزئیه و بعضی از
حکایت کلیه حاصل است و حکایت جزئیه هم علی اختلاف مراتب تلك
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض هم درجات عند الله و حکایت کلیه
مخصیصه است و مثل و عقل کل که فلام اول و لوح اول و حقیقت محمد است
که انحضرت اینها را با تمامی حضرت احدیت است پس انحضرت حجج کبری علی

عالم خواهد بود و چون انحصار و امیر کبر علیهم السلام و افعال اخبار سابقه
 نور واحد هستند که خلایق عالم ان نور شعشعاً زاد و ضمت نموده
 و یکی را گفته کن محمداً و دیگر را کن عیسیاً بِسْمِ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ انصافاً و همه
 جمیع صفات کالیه و اوصاف جلالیه و جمالیه الهیه مظهر جمیع افعال ذات
 و ذراتی نماید صفات الوهیت خواهد بود و لهذا قال علیهم السلام انا
ابن الله الاكبر و لکن الله ابه اکبر منی و اصل ابه بمعنی مابه الحکایه است
 و چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در طبق قولی عنا فل انما انا بشر
 مثلكم و یوحی الی انما الهکم الله واحد کر نظامی مثلکم باشد کبر ناد
 یوحی الی دنده زر و قالوا لولا انزل الیه ملک و لو جعلنا مملکة
 و جلا و لکننا علیهم ما یلبسون لا بد است که مفرقان درگاه الهی حج
 الله هستند و از برای ارشاد خلایق مبعوث شده اند در ظاهر بشر در صورت
 هم جنس بینه نوع انسان بوده باشند که بتوانند با انسان ایشان با ایشان الفا
 نمایند و در معنی باطن ما و ذراتی حقیقت انسانیه و طور و زاء طور العقل
 باشد بعبارة اخری ذره همین بوده باشد و خبر من نفسیه و در خبر من
 که از ان وجه علانی بتوانند از معبد الابدی حدیث و صفات نکوسته و شیبیه
 نموده و از وجود دیگر ایشان عالم سفلی افاضه نمایند و مصداق لتامع الله
 خالات هو فیها نحن و نحن هو و هو هو و نحن نحن بوده باشند مثل حدیث

مخاه فی النار که گفته اند و نکاهن بخوز نک انش است و انش می افتد
 و انش و ش است چون بصورت کشت همچون زرگان پس اما النار
 و در شس زبان شد و نک و طبع انش محشم کو بدو من انش من
 و لهذا امیر علیهم السلام فرمود که ظاهری و لایه و رصانه و باطنی غیبی
 و این از ان جهت است که باطن انحصار و اخرج بعالم الوهیت است که عقول
 از ذرات کفیان عاجز است و این در مقام نورانیت انحصار است که بظا
 اشاره شد و زبان ان مقام فرموده که معرفتی بالانوارانیه معرفتی لله
 الله معرفتی بالانوارانیه و با این مقام اشاره نموده اند فی قولهم علیهم السلام
 و مقامات انی لا یظیل لها فی کل مکان بزم ملائک سماک و ارضک و در
 اینجا وارد است حدیث قدسی که اولیائی تحت ذبانی لا یعرفهم غیر ذبانی
 فرموده اند ان فلوننا و عنیه مشبهه الله فاذا شئنا شاء الله و اذا شاء الله
 شئنا با وجود این فرموده اند یقولون عن الربوبیه و قولوا فی حقنا ما شئتم
 و نیز فرموده اند اجعلوا النار باکون الیه تم قولوا فینا ما شئتم و لن یبلغوا
 و الحاصل انما عباد مکرمون لا یسئرونه بالقول و هم با من یقولون و اذا
 که ایشان جامع بین الغیبین هستند و مثل حدیثه مخاه در عین حدیث
 منصف بصفات نار است شده اند بطوری که کانه هو اولو الهی عجزت عن
 حدیثه و النار فون بمعنی نرها هو ان اوعه بشر انا لعقل تمنع و ان فی الله

فِي قَوْلِي هُوَ اللَّهُ وَلَيْتِم مَائِيْلٌ دَرْدَمِي عَلَى كَارِ خَدَائِي كَرِهَةٌ اَظْهَارِ جَلَالِ كِبْرِيَا
 كَرِهَةٌ دَرْخَلْفَتِ دَاتِ بِي مِثَالِ عَلَوِي سَبْكِي كَرِهَةٌ خَدَا جِهْ خُودِ نَمَائِي كَرِهَةٌ
 اَسَدِ اللَّهِ بَرِ جُودِ اَمْدِ دَرِ كِسْ پَرِ دِهْ هَرِ جِهْ بُو دِ اَمْدِ وِلْهَذَا خُصْرُ رَسُوْلِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوْدُ بَا عِلِّيْ لَا يَبْرُؤُكَ اِلَّا اللهُ وَاَنَا وَوَاْفِ كِتَابِ عِلْمَا
 فَرَفِيْقِيْنَ رَا وَاَضْحَ اَنْتَ كَرَانِ عَالِيْ جَنَابِ رَمَلِكِ مَلَكُوْتِ نَصْرَتِ دَا شَنَدِ وَهَرِ مَحَلُو
 مَطِيْعِ دَاتِ اَفْسِ اَوْ بُو دِهْ اَنْدِ حَكَائِيْ شَمْسِ كَمَرِ اَمْشُوْرُو دَرِ كِتَابِ مُعْتَبِرِ
 فَرَفِيْقِيْنَ مَسْطُوْرُو مَدَكُوْرُو وَتَكَلِمِ زَمِيْنَ بَا اُو دَرِ شَبْتِ فَا طَهْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَاَسَا رُو اُو دَرِ مَعْرِفَتِ مَاتُوْرُو جَنَابِ فَا طَهْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُوْدُ كِهْ مَرِ شَبِ
 زَفَا فِ عِلِّيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ اُو تُو سِيْدِمِ دِي بَرَا كِهْ مَشِيْدِمِ زَمِيْنَ بَا اُو اُو اَزْ مَشِيْنَ
 مِي كُوْنِيْدُ بَا مَدَا اِيْنَ حَكَائِيْ بِيْدِمِ عَرَضِ نَمُوْدِ اِنْجَنَابِ مَجْدِ نَمُوْدُ
 اِيْ فَا طَهْرُ حُوْ شَعْرُ سُوْ هَرِ زَا بَرِ هَرِ خَلَا فِ نِقْضِ سَلْتِ فَا دِهْ وَ زَمِيْنَ دَا اَمْ نَمُوْدِهْ كِهْ
 اِنْجَبَارِ خُودِ زَا اِنْجَبَارِ دَرُوِيْ وَ اَفْعِ مِي شُوْدُ دَرِ مَشْرِفُو مَغْرِبِ بَا اِنْجَبَابِ عَرَضِ مَشِيْنَا
 وَ هَرِ جِهْ بَرِ حَكَائِيْ كِهْ دَرِ رِضَانِ خَلَا فِ اِيْ نِيْ كَرِ زَلُوْلَهْ مَشِيْدِيْ دَرِ مَدِيْنَتِ اَفْعِ
 شَدِمِ دِمِ مَضْطَرِبِ شَدِيْدِ وَ بِيْدِ خَانِ اِيْ بِيْ كَرِ هَجُوْمِ اُو زِيْدِ اُو كَفْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 اِيْ نَبَا اِيْبِ خُودِ بُو تُو كِهْ مِمِ بَا نِقَاقِ مَاتُوْرُو مَرْدِمِ بِيْشِ اِيْمِيْنِ كِبْرِيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمْدِ اَمْشُوْرُو
 كِهْ اِيْ بِنِ عَمِ رَسُوْلِ اللهِ مَا دَرِ دَرِ بَا بِيْ سِيْعِيْ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ دِيْ كِهْ اَرِيْنَا
 رَحَلَتِ نَمُوْدُ هَا رَا اِيْمَانِ اُو اَكْرَا شَتِ وَ سَفَارِ شَرِيْمَتِ اِيْمَانِ نَمُوْدُ خُصْرُ رَا اِيْ رَسُوْلِ

خود را بدوش خود افکند و روانه صحرا شد مردم هم همراه آنحضرت آمدند
 در صحرا در موضعی آنرا بنشستند مردم نمود خود حضرت هم نشسته شروع عجز
 نمودند و زمین حرکت مینمود مردم اضطراب گشتند حضرت اضطراب ایشان
 ملاحظه فرمود پای مبارک بر زمین زد و فرمود مَالِكُ بَا اَرْضِ قَرِيْبِيْ قُوْرَا
 زَمِيْنَ سَاكِنُ شَدِ وَ دَرِ حَدِيْثِ دِيْ كَرِ زَلُوْلَهْ جِهِيْنَ شَدِيْدِ بُو دِهْ كِهْ دِيْ بُو اَرَا هَا
 مَدِيْنَهْ زَا دِيْ بِنْدِ كِهْ دَرِ حَرَكِ بُو دِ خُصْرُ وَ حَشْتِ مَرْدِمِ رَا مَلَا حِظَهْ فَرَمُوْدُ
 مَبَارَكُ دَرِ بَرِ زَمِيْنَ زَدِهْ فَرَمُوْدُ مَالِكُ اَسْكِنِيْ يَسِرْ زَمِيْنَ سَاكِنُ شَدِ وَ نَجِيْرُ
 زِيَادِ شَدِ فَرَمُوْدُ لَعِيْبِيْ نِيْمَا سِيْدَا زَا اِنْجَبَارِ مَرْدِمِ بِنْدِيْدِ فَا لَوْ اِنْعَمَ فَا لَعَلِيْبِيْ اَنَا اَلَّذِي
 فَا لَعَلِيْبِيْ فِيْ حِيْمَةِ اِيْذِ اُرِيْبِ اَلْاَرْضِ زِيَا اَهَا وَ اَخْرَجْتِ اَلْاَرْضُ اَنْفَا لَهَا وَ قَالَ
 الْاِنْسَانُ مَا لَهَا بُو مَشِيْدِ حَدِيْثِ اَخْبَارِ هَا وَ دَرِ حَدِيْثِ دِيْ كَرِ اِيْنَ زَلُوْلَهْ
 وَ اَلْاَرْضِيْنَ اَخْبَارِ خُودِ اِيْمَانِ مِي كَفْتِ وَ دَرِ حَدِيْثِ كَفْتِ كُوِيْ مِيْنِ بَا اَمِيْرِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْدَرِ خُصْرِ دِيْمِيْفَهْ اِيْسْتِ كِهْ دَرِ حَلِ خُودِ بِيَانِ شَدِ وَ خَوَا هَدِ شَدِ اَلَّذِي
 مَعَهُ اِلَى غَيْرِ ذَلِكَ وَ قَوْلِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِهْ مَرْدِمِ وَ عَلِيْ حُجَّتِ خَدَائِمِ
 بَخْلُوْ اُو مَرْدِمِ جَمِيْعِ خَلْقِ اَسْتِ وَ بَرَابَرِ بُوْدِنِ اَمِيْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَا اَلْخُصْرُ دَرِ حُجَّتِ مَجْمُوعِ
 مَوْجُوْزَاتِ بَا نَظُوْرِ بِيْ كِهْ رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُجَّتِ اَسْتِ عَلِيْ اَعْظَمِ مِيْنِ
 كَذَلِكَ فَمَا مَلِكِيْ ذَلِكَ **حَدِيْثِ شَيْبِ هَشْتَمِ سَأَلَ النَّبِيَّ**
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عِنْدِ اُمِّ الْكِتَابِ قَالَ اِيْمَانُ ذَلِكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بجای خود

سوال نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کتب است که نزد او است
علم کتاب فرمود این است جز این نیست که این شخص علی بن ابیطالب است و این
اشاره است بنقیض این شریفه که در آخر سوره رعد که فرموده و بقول الذین
که قالست من سلافل کفی بالله شهیدا بنی بینه که و من عنده علم الکتاب
فی بی و غیره عن ابی بکر علیه السلام یا ما غنی و علی اولنا و افضلنا و خیرنا بعد
صلی الله علیه و آله یعنی خداوند عالم از لفظ من در این شریفه که علم الکتاب
است ما را افضل نموده و علی علیه السلام اول ما و افضل ما و خیر ما است بعد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و در کتاب الخراج مذکور است که شخصی سوال نمود از
منقبت ایشان حضرت این به خواند و فرمود ما را افضل نموده از من عنده علم الکتاب
و در کتاب مجالس مردی است که در رسول صلی الله علیه و آله که سوال کردند از
اوست و این برادر من علی بن ابیطالب است و عیاشی روایت نموده از ابی بکر علیه السلام
که با حضرت عرض نمودند که این عبد الله بن سلام چنان گمان میکند که من عنده
علم الکتاب پدر او است حضرت فرمود دروغ گفته است این شخص علی بن ابیطالب است
و این به در شان او نازل شده و او است عالم این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ارضا ذی علیه السلام پس بداند که الذی عنده علم من الکتاب علم ام الذین
عنده علم الکتاب یعنی آن شخص که پیش او است علم از کتاب افضل است
با آنکه پیش او علم کتاب است فرمود علم شخص اول پیش شخص ثانی نیست

مگر بقدر آنچه پیشه صغیر یا پر خویش از اب در باب کفر و مراد از اول صفت
بر خاست و در حضرت سلمان علیه السلام که پیش او علم جزئی بود از کتاب مراد از
امیر علیه السلام است که ثمانی علم کتاب پیش چنانچه لفظ این شریفه دلالت دارد
ذکر که علم من الکتاب با من یعنی غیر علم الکتاب است و تفاوت از ثانی
بین ما موجود است و از امیر علیه السلام روایت است که الا ان العلم الذی یصبط
یبادم من السماء الى الارض و جمیع ما فضلت به الیبتون الی خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله یعنی خاتم النبیین و در حدیث دیگر از کافران و الضا
علیه السلام علم الکتاب و الله کله عندنا علم الکتاب و الله کله عندنا
و بدانکه خداوند عالم زاد و کتاب هست کتاب نگویند کتاب نگویند و نبی کتاب
نگویند ثمانی موجودات را میگویند و هم گفته که مجموع ما سوی الله گفته
مجموعه است که در صفحات کونیا ان نفس جمیع موجودات ضبط و ثبت است
و کتاب نگویند و فراموش است در ثوی ان جمیع حالات عوالم کونیه ضبط
است و در خصوص ان نازل شده فبیتان کل شیء ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین پس جمیع موجودات نگویند در کتاب نگویند و نگویند
در کتاب نگویند ضبط شده و بعد از آنکه علم جمیع کتاب را امیر علیه السلام بوده باشد
آنحضرت عالم جمیع جزئیات و کلیات عوالم اکوان خواهد بود و این اشاره است
با حاطه علم آنحضرت جمیع کائنات و اجزای آن بسیار دلالت بصحت این گفته

خجانی از من سزده حضرت فرمود الله اکبر جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
 كان زهوقا بعد ذلك ان حضرت دایه اخضا فرمود که ملاحظه فرمائید که
 خبری است که حاصل است پس حضرت روی بان برگردید فرمود که نواز فلان ده نیست
 از توابع دمشق که در کوههای آن برف بسیار است فرمود بی والله فرمود که
 از شما که پاره ازان برف بیاورد که کشند از اینجا تا انجا دو پست و پنجاه فرسخ
 راه است با این مسافت بعیند چه طوری از اینجا برف توان آورد فرمود که نظر
 فدره الله فی علی پس از بالای تبر که شسته بود دست دراز فرمود که
 دیدند قطعه از برف در دست دارند و ابزان می چکد فریاد و غوغا از اهل
 برخاست فرمود ساکت شوید پس برف را داد بدانه حاضر که ببرد در توبه
 چهره منصوبه کرد مسجد که زن فریاد در توبه زن بگذازد در طینه
 بنشانند و فرمود که گریه از او جدا خواهد شد و زن او پنجاه درهم و دو
 پس همبطور شد و حضرت فرمود که دختر خجانیست نموده بلکه در طفولیت
 اب رفته گریه را سفل اعضا او از راه فرج داخل رحم شده باشد و فرج
 شده اینطور که دیده پس آن پیر گفت شهادت میدهم که نوعا می باشد در او
 است و با آنچه در خواطر خطور نمیناید پس همگی مردم دعا و ثنای آن حضرت نمودند
 و مدتی بود بازان نیامده بود خواهش بازان نمودند حضرت اشاره با شما
 نمود فی الحال بازان بقدر کفایت زید بعد از آن حضرت اشاره فرمود بازان

منقطع کردید

منقطع کردید و از اینجور اخبار و آثار لا بعد ولا یحیی و از شد بطور
 که کاشف است از کمال تسلط انجناب در موجودات بازی علماء و علمای شیعی
 که غیر خداوند احد بر او ادای آن قوه ندارد هکذا لایزال ثوبان من بین
 خطا فبصافعا و بعد انما لا **حَدِيثٌ يَسْتَمِرُّ حَبَّ**
عَلِيٍّ بِأَكْلِ الذُّنُوبِ كَمَا أَكَلْنَا زَاكِرَ حَطَبٍ یعنی محبت امیر مومنان علیه السلام
 پنخورد کاهان را یعنی زائل نمیکند آنها را چنانچه آتش همه را فانی نمینماید این
 حدیث شریف اشاره است بر حدیث شریف مشهور از حضرت رسول
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَر مَوَدَّ حَبَّ عَلِيٍّ حَسَنَةً لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ كَمَا
 حَبَّتِ انْحَضَتْ بَاعِثُ شَفَاعَتِ وَمَغْفِرَةُ كَاهَانَ مَبْشُورٌ جَنَاحُ بَعْضِ عَلِيٍّ
 سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ وَمَقْصُودُ بَيْنِ نَيْسَتِ كَمَا دَرَفَرُ كَسْرٍ حَبَّتِ مَكْرٍ
 عَلِيٍّ لَيْسَ بَوَدَّ بَاشَدُ هَرَجِهَ خَوَاصِلُ زَكَاهَانَ بَعْلِي بِأَوْرَدِ صُرِي مَجَالِ وَتَدَارُ
 از همه آنکه محبت آنحضرت کاهان را زائل خواهد نمود چنانچه جمال شبعه زلف
 اغواء شیطان این اعتقاد را دارند و الا لازم می آید که شیعت باطل بوده باشد
 نه نماز نه روزه نه سائر اعمال موظفه شرعی هیچ یک بکار نیاید و مستند
 جزاء و امر و نهی و ثواب و عقاب حساب کتاب زمینان در زود و اگر فراموش
 این بود می بایست می نمودند که محبت علی را داشته باشند بعد از آن هر چه
 و لیس الامر كذلك و حال آنکه خود معصومون علیه السلام را چه قدر از آنها مانده است

دود

دروزه و سائر فرج و اذاب شرعیته میفرمودند و متصل مشغول نماز
 و روزی و ذکر و فکر قائم الیل و صائم النهار این کرمه شبها از خوف خدا
 و این همه نوحهات بدن نگاه خالصی همیشگی و این قدر نکات و دقائق در احکام
 فرعی که خودشان عمل فرموده و دیگران امر فرموده اند حتی اینکه گفته اند
 لیس شیعینا الا من شیخ آقا و اتبع آغا لنا و در حدیث دیگر که امیر
 علیه السلام شبی از مسجد بعد از نماز بخانه تشرف می کرد جمعی در عقب آن
 حضرت می آمدند تا رسیدند بدرخانه مبارکه حضرت انجا موجه ایشان شده
 فرمودند من انتم یعنی شما چه کسانید عرض کردند که ما از شیعیان شما هستیم
 حضرت فرمود مالی آری منکم سبأ الشیعه پس چرا در شما آثار شیعی
 نمی بینم عرض نمودند که شیعه چه طور میشود فرمود عمن العیون من البکا
 خص البطون من الطوی ذبل الشفاء من الظماء صفر الوجوه من السهم
 علیه السلام عبرة الخاشعین یعنی شیعه شکور و چشمشان معیوب می شود
 از کبر و شکشان به پشت چسبیده از کبر سبکی و لبهای ایشان خشکند
 عطش در ایشان زرد گشته از پنداری شب در عبادت خدا و ذکر بالا
 آنها آثار خشوع کنندگان میشود یعنی منصف جانان خاشعین میشوند
 و این مضمون اخبار و آثار بسیار وارد است و نیز در اخبار معتبره فرموده اند
 که شیعه مشق از شعاع است و شعاع تابع میشود و با شخص این کلمه

منشور

میشود که بگوید من شیعه علی بن ابیطالب علیه السلام هشتم و حال آنکه افعال میکند
 که علی بن ابیطالب آن افعال را دشمن میدارد و معصیتهای میکند که علی بن ابیطالب علیه السلام
 از نیک آنها بیزاواست هر کس مخالف خدا بکند تابع شیطان است و تابع شیطان
 دشمن علی است زیرا که علی دشمن میاید از شیطان و افعال شیطان و تبع شیطان
 و دوستدار دشمن دشمن است چنانچه دشمن دشمن دوست است و قطع نظر
 از اخبار و آثار عقول کمپین و اخبار هم همین حکم را حکم است و حدیث مذکور
 مشهور که حب علی حسنة لا یضرمعها شیئة هم صحیح است و اصل این خبر ^{نفسی}
 امام علی علیه السلام روایت شده و حدیث مذکور را ذیل دارد که در آن ذیل است که
 مذکور است باین مضمون که مگر از ضررها نماند که بمصائب نیاید شود از
 معاصی تا آخرت پاک برود از برکت محبت آنحضرت و اگر مصائب نیاید در نظر این
 کاهان کفایت نمود پس با سکران موت تنفس میشود و آعذاب فرج بزرخ و الا
 با احوال قیامت کبری و الا یعنی اگر با همه اینها پاک نشد پس در طیفه اغلا
 جهنم او را پاک میکند بعد از آن بهشت مینماید که بهشت جای ناکان است اصل
 معصیت بدون تنقیه و تصفیه با آنجا برافتن نیش و اولیاء راه نمیدهند و در ^{بعض}
 از اخبار مرید و کتاب بحار الانوار وارد است که صادقی علیه السلام فرمود با صحابا
 خود که عمل و طاعت تمامید و تقوی و پرهیزکاری را نوشته خود نمائید اگر چه
 از امت هر جوم میسیند و شعاع شما را از آن خواهند نمود و لکن هستند

الشیعنا

از شیعیان و محبین ما جماعتی که شفاعت ما ایشان را در آن نمیکند و اگر اند
 آنکه ششصد سال یا شش هزار سال در آتش جهنم میوزند پس در بنصورت
 مراد از خبر مذکور و امثال آن اینطور خواهند بود که از جهنم محبت علی علیه السلام
 ضرر معصیت بطوریکه موجب خلود در آتش جهنم بوده باشد تا محبت حضرت
 وارد نمی آید همچون عذابها پس این سخن بطوریکه بگفتار و اهل خلود وارد
 خواهد بود پس بعد از آنکه نمیشود و لکن تنقیه و تفضیله تا انقدر که لایق و شایسته
 شفاعت بشوند البته خواهند شد علی اختلاف درجات و در بعض
 اشخاص مجرب و خوف یا خوفی از عرش پائی با خلدن شوکه در بدن او و خودنک
 از این جزئیات و در بعضی بطور شد از آنها مثل مراد اولاد با دچار کبر و غرور
 سخن را مریض شدن یا نماندن روح مراتب برسد بدین آتش جهنم بر رخ و ما غرض
 و سائر مودت با جمیع بر رخ تا احوال فیما بین و عذابها جهنم آزار و شکن
 نسبت بحالت طبیعت خود علم نداشتند و نمیدانند که اصل بخت خلف آن چه
 طور است تا آن اعمال مسته که از او میزند یا با جزئیات عقاب و ذنوب تنقیه
 بر دار است با با کلیات پس با بد مومن بین الخوف والرجاء کالمعلق بالشعر
 فی الهواء بین الارض والسماء در غایت واضطراب همیشه روی توجه بدو
 رب الارباب بود بقدر لائق و ميسور با زکاب طاعات و اجتناب از شیطا
 اشتغال داشته باشد در مقام اذاریت با مولا ای ذنوبی فرعون و اذاریت

کرمک طغی چنانچه لقمین به سپر خود وصیت نمود که یا بنی ارجح الله علی
 لو لو واقفیه بد نوب الثقلین لعنک و خف الله خوفا لوجهه بطاعه الثقلین
 لعنک بک یغرم رجاء محض با خیال نیست که انشاء الله خدا کرم است و رحم
 خواهد بخشید با در مقام امن از فکر الله بگوید گویند محبت کنند و خواهند
 و ان پار عزیزند خو خواهند بود از خیر محض جز نکوی باید خوش باش که با
 نکو خواهند بود سبقت رحمة عصبه و هو ارحم الراحمین اینها همه صحیح
 بلا کلام لکن باید موافق فاعله ادب راه رود و اذاب خود را بقدر طا
 با مولا ی خود نگاه دارد و اطاعت او را می نواهد و از پشیمانها خاطر خود را
 و بقدر مقدور همت بر تسلیم و انقیاد احکام او بگذارد اگر چه خود طاعت
 انبیاء و اولیاء لائق ذکرگاه خدا نیست تا انما مشیت خالک چه رسد و لکن
 کل یعمل علی شاکلته و ما جعل الله علیکم فی الدین من حرج یرید الله ینکم
 البسرة ولا یرید بکم العسر اما فرموده اند ما لا یدرک کلمه الا یرک کلمه
 و الیسور لا یسقط بالمعور بعد از عمل آوردن ميسور و عدم تنقیه در امتثال
 او را نواهدی من ینبذ ازمة الامور انوفت باید توکل بخدا داشته باشد
 در عفو و تقصیرات و وضو و ان واقعه ذکر دار و گفتار در همه حالات علاوه بر
 خود انسان در همه حال غافل از ذکر ملک منغال و از همه اعمال و افکار
 بلکه از همه خود وجود در حال اشتغال بجمع اشغال مقتصرا م و تمام است

وَجُودَكَ دَبَّ لَابْقَاسُ بِهِ دَبَّ حَتَّى أَثَرُ مَوْجُودَاتٍ وَكُلُّ كَأَنَّكَ فِي
مَقَامٍ فَرَمُودَةٍ أُنْدَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ
يَسْ مَا مَشَى عَدَمٌ زَادَ كَانُ فِي سِرِّهَا وَرَاجِعٌ بَارِ وَجْهٍ سِرِّهَا كَرَمٌ مَقَامِ عِبَادَتِ
وَعِبُودَتِ خُودِهَا وَانْعَمَالِ خُودِهَا تَرَاجِعٌ دَائِمٌ لَافِي بِنِزَمِهَا بِأَعْتِمَادِهَا
وَارِي دَائِمٌ بِنِزَمِهَا يَسْ بَارِ وَجُودِهَا عَمَالِ بِأَكْمَالِ دَقَّتْ وَاحْتِطَابُهَا بِنِزَمِهَا
مُخَصَّرٌ جَابُودَةٌ بِنِزَمِهَا وَابْنِ عَمَالِهَا وَنَابِهَا تَوَكَّلْ تَمَانِيْمٌ نَهَانِيْمٌ بِعَمَالِ خُودِهَا طَبِئًا
بِهَامٍ وَنَسَانِدٌ مَخَاطِرٌ جَمِيعٌ بِنِزَمِهَا مَثَلًا دَرِطَبِيقِ الدُّنْيَا مَرَعَةُ الْأَخْرَجِ وَارْتِجَاعِهَا
وَمِنْهَا تَشْمُومٌ تَمَانِيْمٌ وَخَارِ وَخَاشَاكَ إِذَا نَابَكَ مَمُودَةٌ تَحْمِيْمٌ بِبِشَادِهَا وَبِأَبَارِيْمِهَا تَمَانِيْمٌ
ذَلِكَ تَوَكَّلْ بِجَلَالِهَا وَتَمَانِيْمٌ مَمُودَةٌ مَمُودَةٌ وَارْتِجَاعِهَا بِشَادِهَا خَدَا وَتَمَانِيْمٌ انْتِشَاءِ اللَّهِ
مَمُودَةٌ تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ دَرِطَبِيقِ خُودِهَا وَارْتِجَاعِهَا بِبِشَادِهَا تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ
بِنِزَمِهَا بَارِ وَجُودِهَا بِبِشَادِهَا تَمَانِيْمٌ بِبِشَادِهَا وَخُودِهَا بِبِشَادِهَا
وَخُودِهَا بِبِشَادِهَا تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ
نَقَسْ لَيْتِيْمٌ اِنْفِغَمٌ مَرْمُودَةٌ كَرَمٌ زَبَانِهَا تَمَانِيْمٌ كَرَمٌ غَفُورٌ تَمَانِيْمٌ
تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ اَعْرَابِيْمٌ بِبِشَادِهَا رَسُوْلُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خُودِهَا
دَرِطَبِيقِهَا زَبَلٌ نَمُودَةٌ دَاخِلٌ مَجْدُهَا خُودِهَا بِبِشَادِهَا وَارْتِجَاعِهَا
نَمُودَةٌ تَوَكَّلْ بِجَلَالِهَا مَمُودَةٌ خُودِهَا بِبِشَادِهَا تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ
بَارِ وَارْتِجَاعِهَا بِبِشَادِهَا تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ تَمَانِيْمٌ

ولكن ابن خضرة كجائش ان نداد در هین فد رجا اهلش كل في است العاقل
بكيفية الاشياء والعاقل لا يفتقره الف عينا رة **حديث**
مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن خلف عنها غرق
بمعنى مثل اهل بيتي مثل كشتی نوح است هر كس سواران كشتی شد در طوفان
نوح نجات یافت و هر كس خلف نمود از ان كشتی غرق شد و چون حدث
دلیل عموم است چنانچه در علم معانی آمده مثلاً فی قوله تعالی ایاك نعبد
واياك نستعين منعلق زاد در شمعین مكد و نَمُودَةٌ یعنی گفته ایاك نستعين
فی آیه كذا از كذا فی امور الدنيا و امور الآخرة بلکه مطلق فرموده كه از
استعانت میجویم این دلیل میشود كه ما استعانت در جمیع امور است
كه استعانت بجز او است پس در فقره مثل اهل بیتي كه تقریر نموده فی آیه
ذلك امر این میشود كه مثل اهل بیت من در نوب جمیع مخلوقات مثل سفینه
نوح است و در منعلق سفینه هم عمومیت دارد از جهة اینکه طوفان همه عالم
گرفت و بجز جانی نماند محل نجات مگر سفینه نوح پس در میان جمیع مخلوقات
هر كس بسفینه و لا یتل محمد صلی الله علیه و آله پناه نبرد از اولین و آخرین و لا
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نپناه نبوده باشد در طوفان ضلالت كذا
غرق و نجات خواهد بود چنانچه در تفسیر آمده است سید و لكل قوم هاد
شد و هر كس علی لكل قوم هاد است یعنی علی السلام از برای هر قوم و هر هاد

است و این حکم شامل جمیع اولادین و آخرین است و لهذا رسول صلی الله
 علیه و آله فرموده ادم و من و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یونس و عیسی
 و غیره از اولاد اوست و اینها را در دنیا و آخرت و عوالم غیب و شهود و آنچه در نوبت آنها
 از انسان و جن و ملک و غیر ذلک همه مأمور و مواله علی بن ابیطالب علیه السلام
 و اولاد ظاهرین او هستند و هر کس از ذرّه و لا پست ایشان بپرسد برود
 مالک است و از جمله مؤبدان این مطلب است آنچه از شهر شویب
 منافی رحمت طولانی از علی بن محمد الصبیح نقل نموده که او میگوید که
 وقتی در راهی لشبظان برخوردیم از من پرسید نو کیشی گفت یکی از فرزندان
 ادم گفت لا اله الا الله نواز الهای که کان دارند که از دستشان خدا بگذرد
 با او عصیان می رود و خود را دشمن بداند و اطاعت او را منتهی
 قنلت من انت قال انا صاحب الایم العظیم و مالک الطیل العظیم
 و قائلها بیل و مصالحی فی الشقیة من انم که نافر صالحی زانی کردم
 و انش می رود برای بهیم او فرختم و نذر قتل می کردم و قوم فرعون را با
 و اندم و کلوا ساله را بجهت اغوای نبی بر اهل ساخه واره بر حضرت زکریا
 نهادم و آنچه را با بیل بخریدم و در بدو رحمتی لشکر از من می کشید
 که با محمد و اصحابش قتال نمایند و اصحاب پیغمبر را من در شقیه نبی
 جمع آوردم و هودج غایب را در روز قتل من برانستم و آنکس را فاسقان

وینا

بقتلای من بر نفسی علی بن ابیطالب خراج نمودند کینه من ابومرّه و نام المنین
 مغضوب رب العالمین و موجب خجالت یوم الدین گفتم ترا قسم منیدم
 علی بن ابیطالب علیه السلام که مرا در همه کتب بعملی که موجب نراب الهی بوده باشد
 و فراد و حوادث زمان مدد نمائی گفت باینکه از دنیا افتاعت نمائی بعتا
 و کفایت و از برای آخرت بیازد و نشی علی بن ابیطالب علیه السلام در شمشیر شمنان
 زادی و فوشه ندانی که درین رهنفت است عبادت خدا کردم و در هفت کتب
 معصیت او و زیدم بخدا هیچ ملک مفری و هیچ نبی مرسل ندیدم که بدو
 او فوسل بخوبی و محبت و امیدوار نباشد اشخص منکون بد این بگفت از
 من غایب شد و من این ماجرا را بخداست نام بخدا فر علی بن ابیطالب نقل نمودم فرمود
 امن الملعون بلیسانه و کفر بقلیه و نیز در کتاب مذکور یکی از صلحا عرض می کند
 اهل بیت علیهم السلام آمد و شد می کرد و خود را از هواداران و دوستداران
 ایشان منیداشت نقل کرده که ابلیس را در فلان جزیره در فلان دریا
 کسب کردیم که مینا باند و میبگفت شعر شقیی الی الله اهل العباء
 فان لم یکنوا شقیی فن شقیی الی شقیی الوصی شقیی الحسین
 شقیی الحسن شقیی الی حصن فرجها فصلی علیها الی المنین
 و عجب آنکه جمیع خلق از ابلیس لشکر او می کشند و از او بجد استعانت می طلبند
 و او لشکرش را علی بن ابیطالب می کشند و منو سئل او می شود و نیز در همان

شما از علی

کتاب از علل الشرائع که از صدوق علیه السلام است پس بدین سخن نقل شد
 که ای پسر زکریا از افتاد بر جمعی از اشقیاء که امیر المؤمنین علیه السلام را نمود با الله
 بدین گفتند یا نیکوایان زکریا که نبی اکرم آتش تون مولا که یعنی خستار دنیا
 و آخرت نصیب شما باد یا مولای خود علی بن ابیطالب دست نام میدهید در
 بخار و سوز که مبدل نبی اکرم ان اشقیاء گفتند من این عملت آنه مولا نا
 یعنی از کجا دانستی که او مولای ما است پلین گفت از قول پیغمبر شما که فرموده است
 مولا ه همد علی مولا ه اللهم فال من والاه و عاد من غاذه و انصر من نصره
 و اخل من خدله پس ان اشقیاء گفتند که یا نواز موالیان و شیعیان
 قال لا اذکن اجبه و هر کس که او را از دین باورد و ما و اولاد او را بکشد
 و من در قوم جان بن الجان دوازده هزار سال بندگی خداوند نمودم و بعد از
 فزای جان از نهائی شکوه نمودم مرا با سنان دنیا بچند و مثل ان مدت نگرا
 بعد از حق معافه مشغول بودم و در میان ملائکه بیخبرم در ان آتاء دیدم
 که نور شعشعای کبریا که ظاهر شد و هر انرا سجد نمودند و در جبهه بودند که
 این نور کدام ملک مقرب یا نبی مرسل است که ناگاه از غیب نیاید در رسید که
 نور ملک مقرب و لا نبی مرسل بل هذ نور طینه علی بن ابیطالب علیه السلام پس
 بر شاکه او را به بکباد مینماید و مقدس از دنیا و ایت نموده از کتاب خراج
 پس بدین سخن از محمد بن سنان که او گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام در حق

ششم خیار و ندکه مزه بی ز اهل چین در است اذن دخول میخواهد اما ما علم
 طاذا نبرد داخل شد و سلام نمود امام علیه السلام از او پرسید که مگر نور درم شهر نو
 ما ز امی شناسید گفت بلای استبداد و مولای حضرت پرسید که از کجا علم بجایان
 پیدا نموده ایند نبرد گفت با بن رسول در شهر ما در سخن است که در تمام ک
 از ان درخت در رو کرد و بار کل نام میبرد و شکوفه میکند بر کل که اول رو
 بروز میکند نوشته میباشد لا اله الا الله و بکلی که در آخر روز ظاهر میشود
 مکتوب است که علی خلیفه رسول الله و ما ز از ان کل وان درخت علم بجای
 رسول الله و وصی و وزیر ندان انهم رسیده و در انجا دوست و شیعیان شما
 بسیارند و الحاصل فی حال ممکن نیست و نبوده که سکان انجا از سفید
 و سپاه و مسلمان و کافر علم بجای انحضرت نداشتند و اسماء مطهره انبیا
 ثبت درهای بهشت و جنت و طبقات و صفحات ارضین و سموات و محووم
 که اکبر کبریا و عرش و سر ذات و حج و غیر ذلک بلکه در هر ذره از ذرات
 که اسم مبارک ایشان ثبت نبوده باشد ثبوت ندارد اما ظاهر مشهور
 و اطمینانست و روا اگر اسماء شیعه ایشان در کجا ثبت شود حجاب نمیشوند
 در نیات نوشته نشود نمی ویند و هکذا جمیع ذوات الوجودات من الله
 الی الله و هکلی موجودات قبول نموده اند و لا یتان نکونیا و شیعا
 الا فریعه معدومه که کثیرا قبول نموده اند فقال علی بن محمد رحمها الانسا

اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهْلُوًّا اَلَمْ يَرَا اَنْ لَّهٗ سَجْدَةٌ مِّمَّن السَّمٰوٰتِ وَمِنْ اِلَآءِ اَرْضِ الشَّمْسِ
 وَالْقَمَرِ وَالنُّجُوْمِ وَالْجِبَالِ وَالشَّجَرِ وَالدَّوَابِّ وَكَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيْرًا عَلَيْهِ
 الْعَذَابُ وَمَنْ يَّمِنِ لَّهٗ تَمٰلِكُهُ مِّنْ تَمَكُرٍ مَّا يَشَاءُ وَاَيْمُنًا مِّنْ
 نَّفْصِلِ نَمَامٍ وَّلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَلَمْ يَلْمِزْ لَكَ لَمَمًا وَّلٰكِن لَّيْسَ مِنْهَا عَمَلٌ اِلَّا بِاِذْنِكَ
 اَهْلَ الْاِيْمَانِ **حَدِيثٌ بَكْرٍ** مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِ كَيْسَانَ بِحِطَّةٍ
 مِّنْ دَخَلِ عَقْرِكُمْ بَعْنِي مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِ مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِ كَيْسَانَ
 دَاخِلٌ شُوْدَا مَرْبِيْدَةٌ مَبْشُوْدَةٌ بَعْنِي جَمِيْعٌ كَا هَا نِ وَرَجِيْحَةٌ مَبْشُوْدَةٌ مَبْشُوْدَةٌ
 وَلَا يَبْتَ وَنُوْلَايِ اَهْلِيْبَيْتٍ دَاخِلٌ شُوْدَا كَا هَا نِ رَجِيْحَةٌ كَرْدُوْدَانِ رَا جِيْعٌ اَسْتَعْمَعِي
 حَدِيْثِ شَرِيْفٍ سَابِقِ التَّكْرِيْمِ نَفْصِيْلٌ كَمْ كُوْرٌ كَرْدُوْدَانِ وَنَفْصِيْلٌ اَبْ حِطَّةٍ
 دَرَبِي سَبِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ بَرِيْلٌ
 وَفِيْهِ كَخَضِرٌ مُّوْسَى قَوْمٌ خُوْدُوْدَانِ دَرَبِي اَبُوْدُوْدَانِ وَرَجُوْدَانِ نَجَاتٌ اَنْتُمْ
 وَخُوْدُوْدَانِ فَرَجُوْدَانِ وَتَبَعُوْدَانِ دَرَبِي اَبُوْدُوْدَانِ شُوْدُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ
 كَهْنُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ اَهْلَاكٌ مُّوْدُوْدَانِ مَارَا اَبُوْدُوْدَانِ رَا لَابِتٌ خُوْدُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ
 بَرِيْلَانِ كَدَرَا نَجَانَةٌ سَابِقَةٌ اِسْتَدْرَجِيْ نَبِيْلِي كَبْنُوْدَانِ زَهْنِيْتٌ بَكِيْمٌ لَبِيْحٌ
 خَدُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ دَرَبِي اَبُوْدُوْدَانِ مَدُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ سَابِقَةٌ مَبْشُوْدَانِ فَاوَلَدٌ
 دَرَبِي مِّنْ كَرَجِيْبِيْنِ اَسْتَدْرَجِيْ نَبِيْلِي اَبُوْدُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ
 وَدَرُوْدَانِ شَامٌ مَّرْجُوْدَانِ مَبْشُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ اَبُوْدُوْدَانِ

مبانیست
 حاصل آنکه
 در توبی اسباب
 از بار خطه داخل شد
 گناهان او
 رنجیده

و در روایتی که بر این کرده و حاضر بر ماند های ایشان نازل می آمد پس چنینکه
 میخوردند و سپهر میشدند باز از انضا طبران می نمود و هذا قوله تعالی و ظلمنا
 علیکم الغمام و اتر لنا علیکم المن و اسئلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم
 و ما ظلمونا و لکن كانوا انفسهم یظلمون و بود با حضرت موسی علی السلام اینکه
 که او را در میان م میگذاشت و عصا خود را با او میزد و او زده چشمه از آن
 جاری میشد هر چه میبفت بیطی از اسباب بی سربل که در او زده سبط
 و ذلك قوله تعالی و اذ استسفی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانحسرت
 منه اثنا عشر عینا فاد علم کل اناس مشرکهم کلوا و اسئلوا من رزق الله
 و لا تغوا فی الارض مفسدین و اینکه این حالت برای انضا طول کشید
 بهم رسانیدند فقالوا یا موسی ان تصیر علی طعام واحد فادع لنا و ان
 یخرج لنا مما نبتت الارض من قبلها و قیامها و قومها و عدسها و صیلا
 الایة و قوله تعالی و ما ظلمونا و لکن كانوا انفسهم یظلمون یعنی آنها که
 دادند آنچه که با او مامور بودند و وفا نمودند بان چیزی که معاهد شده بودند
 خودشان را ظلم نمودند ما را لان کفر الکافر لا یفدح فی سلطاننا و ملکنا
 كما ان ایمان المؤمن لا یزین فی سلطاننا و فی عن البایر علی السلام فی قوله
 و ما ظلمونا که آنحضرت فرمود از الله تعالی اعظم و اجل من ان ظلم و لکن
 خلطنا بفسیر فجعل ظلمنا ظلمه و لا یبئنا و لا یبئنا حجت بقول انما لیتنا الله

توم

و رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِعِزِّ اللَّهِ قَدِيرًا وَبِعِزِّ اللَّهِ لَاحِقَةٌ إِنَّ اللَّهَ لَبَاقِعٌ لِمَا تَكْفُرُونَ
 کسی در ظلم نماید بلکه ما را مخلوط نموده بنفس خود پس ظلم ما را ظلم خود^{شمرده}
 و ولایت ما را ولایت خود شمرده و اینجا نکته ایست دقیق و بارز است که
 عقول که ناس از صور آن عجز دارند سرگشته همراست و در دل شفقت
 نهفته خوشتر نکهها چون بیخ فولا داشت نیز چون نداری نویسی^{و لایق}
 پیش این الناس بی اسپر میا کنز بدین بیخ را نبود چنانکه لیس کل ما بعلم
 بقال ولا کل ما بقال حاو منه باقول الموالی و باسیر الله المتعالی مدح
 تو خف است از ندانان گویم اندر مجمع رو خانیان ماح خورشید
 مداح خود است که در چشمم روشن و نامرید است دم خورشید چنان
 دم خواست که در چشمم کور و تاریک و بد است نویختا بکینه کاند چنان
 شد سودا قناب کاغذ بعد ذلک خداوند عالم مینماید و اذ فلنا اذ
 هذه القرية که مراد از قریه ارجاس است از بلاد شام و این خطاب در زمانی
 که از شبه بیرون رفتن بودند فكلوا منها حيث شئتم رعدا یعنی پس بخورید
 از آنجا هر جا بخواهید و از هر چیزی بخواهید با وسعت و بدون تعب و اخلوا
 الباب سجدا یعنی داخل بشوید با این فرموده خداوند که فرمودند از این باب
 سجد و وارد است که خداوند عالم با لایق در صورت حمد و علی مقصود
 نموده بود و فی الرسل الامر فرموده بود که سجد بکنند از همه تعظیم ایشان

صغیر

و سجدا بکنند بر خودشان بیعت ایشان را و ذکر مولای ایشان را و یاد
 آوردند عهد و میثاقی که اخذ شده بود از آنها برای آن دو نفر زکوار و قوله
 حظه یعنی گویند که سجد از بر خدا از همه تعظیم است بان صورتها و عظمای
 ما بولایت ایشان حظه است بدینوب ما یعنی سبب خط و زوال کاهان است
 تعقیب که خطا با کرد و ستر بد المحسین ناما کاهان شمارا بنجشم و بوا
 می آید و برای کسانی که از کتاب نب نموده اند و در عهد ولایت ثابت بود
 فبذلک الذين ظلموا فولا غیر الذی قبلهم یعنی سجد نمودند بدان
 که مأمور بودند و گفتند آن چیز را که با و مأمور بودند بلکه داخل شدند
 بایشان خودشان و گفتند حنطه حمران سفوتها احب الینامن هذا الفیعل
 و هذا القول یعنی کندم سرخ که از افوت خود بکنیم بفرست از برای ما
 از این فعل و از این قول و در جای دیگر از نفسی افرام علی السلام وارد است خلا
 انما این بود که وقتی که بان باب سپیدند بکنند دری است بلند گفتند
 حاجت که ما وقت خول کریمیم مثل حالت رکوع و ما کان داشتم که این
 در کوفاه بوده باشد که لا بد بوده باشیم محم شد و وقت داخل شدن آن وقت
 در بلند است که حاجت کوع نلزد پس چرا با این بلند در نماز ابریم شد
 نموده اند تا آنکه این موسی و پو شع بن یون ما را اسماء و سحر به کنند و ما را سجد
 بدهند تا با طبل پس نشینها خود را بطرف باب نمودند و گفتند در جاف اول

خطه

امر چه خواهد شد درین دنیا خیرش بر عرض نمود که آخر هر ملک و قناس فرمود
 اما اذن فلا یعنی حالا که آخر امر من و قناس است میخواهم آنها را بیاورم که میخواهم
 روزی بشنوم و روزی که رسد روزی که بشنوم خدا را شکر منما بهم ^{در دنیا}
 که رسد بشنوم از خداوند خود مسئلت روزی که بشنوم خیرش بر عرض نمود که
 و قنات کل خیر یا محمد انما فی حضرت سلیمان علیه السلام سلطنت ظاهر ^{در دنیا}
 داشت و قنات عرض نمود رب هب لی مملکا لا یتبع احد من بعدی بک انت
 الوهاب خداوند عالم فرمود قنات ما لا یخرج من بعدی بک انت
 الی اخره سلطنتی برای و عطا شده که هیچکس از سلطانین دنیا نداشته
 و با وجود این غذای و گهی از خورده ارد جو خام بود که با قدری آب بپزیدند
 و این خنک برای نفس خود میداد و این غذا را هم با اجرت زمین برای محصل
 مینمود و چون حجت تعلق دنیا داشت پنجاه هزار سال بعد از همه انبیا
 به هشت میزد که حلاوه الدنیا امرن الاخره و امرن الدنیا حلاوه الاخره
 و در اخبار وارد است که اغنیا و بعد از فقر به هشت میزد و انقدر اغنیا
 در موقف حساب نگاه میدادند که از عین جاری ایشان در معرض حساب
 چهل شتر بتوانند شلپ شوند لهذا اهل بیت اظهار علیهم السلام فقر را بر
 اختیار نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الفقیر خیری و بی فقر
 و انفق جالس الفقراء و مسکین جالس المساکین و امیر علی علیه السلام فرمود با دنیا

باید

با دنیا بی عرضیام الی شوق لاحان جنبك هیهات هیهات غریبه
 غریبه لا حاجه لی فیک فقد طلقک ثلثا لا رجعة فیها فان عمل قصیر
 و خطرتک ینیر و املاک حقیقته از من ذلله الزاد و بعد السقر و حسیه الطریق
 و عظیم الموزید و چون تعلق دنیوی از کفایت نداشتند لهذا شرف و اعلی
 و الطف و آسوی از جمیع موجودات و جمله کائنات شده اند در دنیا و آخرت
 و از ب مخلوقات هستند بخیر احدیت و لهذا در هر مقام مقدم ^{هستند}
 از بابت خلفت معرفت و سخاوت و شجاعت و کرامت و عبودیت سلطنت
 و همت و دخول جنت و علو درج و غیر ذلک تمام بصورتها لا یصور ^{حالت}
 وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی ابیطالب علیه السلام
 مقدّم از همه انبیا و اولیاء داخل بهشت میشود عرض نمود بنابر رسول الله شما
 فرموده اند که حرام است بی جمع مردم دخول بهشت مگر آنکه پیغمبران داخل ^{بهشت}
 شوند و حرام است بر انبیا دخول بهشت مگر آنکه اول من داخل شوم پس چرا ^{منه}
 اول زهرا علی ابیطالب علیه السلام داخل میشود فرمود که صحیح است من مقدم
 از همه داخل خواهم شد و علی علیه السلام حامل لواء من است که پیش من راه میرود
 و منب که من خواهم داخل شوم بهشت علی پیش من و من مقدم از من داخل بهشت
 خواهد شد بازی تعلقان دنیوی چنانچه مذکور شد با به بعد و دور
 از منب المبادی است حتی روايت شده که حضرت علی علیه السلام از منب که با

میفرماید

پس چه چیز را طلب بنمایند عرض کردند که چه چیز بخوانیم فرموده مقصود
 شما این بوده باشد که آدمنا علی ذلک یعنی خداوند ما را مستر و دائمی نگاه
 دار درین هدایت اگر چه وجوه علیها هم در معنی این مذکور میشود که اگر
 آنها با همه آنها را بجمع باین معنی میشود و مراد از اهل بیت آنحضرت بظاهر
 اصطلاح بنده نفرانوار مطهره بودند که با خود حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله چهارده نفر معصومین علیهم السلام هستند و اینقدر محقق است که
 هیچ اشکالی ندارد و لکن ^{بیت} آنحضرت کاهی نقیم داده میشود با ولادت آنحضرت
 مطلقا از ذریه فاطمه علیها السلام از نسل امیر علیهم السلام در مرتبه اول بعد
 ذلک در سائر مراتب و عبارات آخری سادات غالب درجهان در مرتبه بوده ^{شند}
 که از آن الله حرم ذریه فاطمه علیها السلام علی النار یعنی خلود در نار بر تیره
 فاطمه علیها السلام حرام است گویا ولادت فاطمه علیها السلام از دنیا نبرد
 مگر اینکه موافق اخبار حق را باور می شناسند اگر چه در حالت حضور بود
 باشد و با اعتقاد حق از دنیا نبرد از جهت آنکه ذریه فاطمه علیها السلام
 خلود در آتش نخواهد بود بخلاف سائر مومنین که میشود شیطان در حالت
 اخضرار یا قبل از آن مومنی را که اعتقاد حق دارد از راه بگرداند با القاب بعض
 شبهات در حال حیات با رفت حضور ممان و با اعتقاد کفر و خلاف خود دنیا
 برود و اکثر عوام که از جهت جهل و عدم معرفت اعتقاد خودشان را محکم ^{نموده}

انداز اهل انبمقام هستند احتمال تمام میرسد که شبهه آنکه شیطان
 این در رفتن آن جمله کوران سرنکون این یک فرقی است مابین سادات
 و غیر سادات و فرق علیها هم دارد و آن این است که عمل سادات و همچنین
 علماء و غیره مضاعف الحزاء میشود و دنیا میشود که از غای جاهل
 هفتاد گاه گذشت شود تا از سید و عالم مکی گذشت نمایند و در مجرای
 الانوار و احسن بن زاید روایت نموده که آنکه قال ذکر ت زید بن علی
 عند الصادق علیه السلام منقصه فقال علیه السلام لا تفعل کذا رحم الله
 عی زید ^{اول نقل دوم} ای ای ابی علی السلام فقال ای زید انخرج علی هذه الطائفة
 فقال لا تفعل فی آخاف ان تفعل و تضلک علی ظهر الکوفة اما علمت
 بازید انه لا یخرج احد من ولد فاطمة علی احد من السلاطین قبل خروج
 الشقیانی الا قتل ثم قال علیه السلام الا باحسن ان فاطمة احصنت وجهها
 فحرم الله ذریهها علی النار و فیها ترکتم آورشنا الکتاب الذین اصطفینا
 من عباده و اقمینهم ظالم لِنفسه و منهم مفسد و منهم سابق بالخیر
 باذن الله فان الظالم لِنفسه الذی لا یعرف الامام علیه السلام و المفسد
 العارف بحق الامام علیه السلام و السابق بالخیران باذن الله هو الامام
 علیه السلام ثم قال باحسن انا اهل بیت لا یخرج احدنا من الدنيا حتى
 یقرب کل ذی فضل بفضله و در حدیث دیگر روایتی از او درین کثیر کثیر ^{مست}

حضرت صادق علیه السلام پس حضرت فرمود ما خلفت وراثتك الكوفة
 گفت والله از کوفه بزور نیامدم مگر آنکه دیدم زین علی بن الحسین را که
 با شمشیر خروج نموده بود و با علی صیحت خود ندا مینمود ایها الناس سلوا
 منک ان تقفوا بین ین جوارحی لعلما جاز قد عرفت القرآن بالحق
 و منسوخه و حکم و منشا به و عامه و خاصه و غیره و امثالها الی اخر
 گویند حضرت از او بی تکلیف و فروع در آشنیاء بنظر آورد فرمود با او که
 بذهب بک المذاهب یعنی بگردی که در دنیا ادعای امامت زید خویش
 باشد و در احوال قدری رطبی حضرت هدیه آورده بودند بخوردند
 حضرت از آنها ای که بزین دین نمودند همان حال روید و در خفا
 بزرگ شد و رطب آورد از رطب آن بفرموده آنجناب چند را آوردند
 آنحضرت رطبها را پاره نمود از نوبی آن در جاتم در هر رطب تعبیر و نوب
 و اگر در نوبه خوانند که اسما چهارده معصومین علیه السلام را نوبت
 نوشته شده بود فرمود سلسله و لایب انطوار است دیگر داخل این سلسله
 نیست نوبت نوبت عمر و اگر عمر زید سلطرساند بر حق هر نوبه بر اهلسن
 گذاشت یعنی بخواهد از او بی عرض نمود که این رطبها که نوشته شده
 فرمود در هر سال قبل از خلقت این عالم و با کمال همه این گفتارها نیست
 بعالم اعترفا است و اما بالنسبه الی الاعمال تمام مثل سایر الناس بلکه

کینه که جزاء اعمال ایشان مضاعف جزاء دیگران است فان من عمل
 مثقال ذره خیرا بره و من بعمل مثقال ذره شررا بره و حدیثی
 با شهادت علی علیه السلام معروف است چنانچه در کتاب مناقب نقل نموده از
 اضمحی که دیده بود آنحضرت زاد ریشی از شیهه در مسجد الحرام منعلق با سنان
 کعبه که مناجات میفرمود و در مناجاه خود عرض مینمود اهل بیت عاربت
 سئامک و امانت عبون انا مکت و هدا ان اصوات عبانک و انعامک
 اهل بیت و قد اعلمت الملوك علمها حراسها و اخیبوا عنک بسلام حاجه
 او یبغی منام فائده و انت با اهل بیتی قوم لا تاخذک سنه ولا قوم ابواب
 سماک لمن دعاک مقفات و خرائتک غیر مقفات و قوائدک مبدل
 غیر خطوات با بک مقسوح للذخیلین و رفدک مبدل و لیسائلین با
 یجیب دعا المصطر فی الظلم با کاشف الضر و البلوی مع الالیم قد نام
 و قد کحول لیبیت فاطمه و انت باحی باقیوم لقیم ادعواک ربی عن
 دائما لقیفا فارحم بکافی حی البیت و الحرم هب لی یجودک فضل العفون
 با من البیت ایشار الخلق فی الحرم ان کان عفوک لا یخرجوه ذریبت من حجرتی
 علی العاصین بالینم بعد از آن عرض نمود الا پارکافی انت کاشف کرب
 فهب لی نمون کلها و ارض حاجتی قدری فیلل لراه میبلی علی الزاد انکی
 ام بعد مسافتی انت باعمال فیما جردت و ما فی الوری عبد حجی

تفاوت
 تفاوت
 تفاوت

أَخْرَجَنِي مِنَ النَّارِ بِأَعْيُنِ الْمَنِيِّ فَأَبْنَى رَجَائِي ثُمَّ ابْنَى خَافِي وَتَكَرَّرَ فَرَمُودِي
 مِصْرَعًا وَرَكِبَهُ نَمُودًا إِنَّكَ عَشْتُمُودِي بِالنَّشْرِ رَفْمًا وَنَشْرًا وَابْرَاشَةً بِلَانِ
 كَرَفْمًا وَرَكِبَهُ نَمُودًا أَبْجِشْتُمُ بَرِي وَرَبِحْتَ جِشْمَ خُودِي وَكَرَفْمًا وَرَفْمًا
 مِنْ هَذَا النَّشْرِ اشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَوْلَايَ فَقُلْتُ عَبْدُكَ الْأَصْمَعِيُّ بَسْ
 كَفْتُمُ بِمَوْلَايَ حِرًّا أَنْفَعُ رَضْعًا وَرَكِبَهُ مِثْمَانِيْدًا وَحَالَ أَنْكَ شَمَا از أَهْلِ
 عَصْمَتِ وَطَهَارَتِ هَسْتَنِيْدًا وَأَبْرَ نَظْهَرِ دَرِشَانِ شَمَا نَازِلِ شَدِّ فَرَفْمًا
 بِأَصْمَعِيِّ هَبْهَاتِ هَبْهَاتِ خَلِيفَةِ النَّارِ لِيْنِ عَصَى اللَّهِ وَلَوْ كَانَ سَبِيْدًا
 فَرَشِيْدًا وَخَلِيفَةِ الْجَنَّةِ لِيْنِ اطَاعِ اللَّهِ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبِيْبِيْنَا أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَهُ
 مَعَهُ فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّوْرِ فَلَا انْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَسْأَلُونَ بِهِ
 بَعْضُهُمْ مِنْ مَعَادٍ كَفَسَدَتِ كَلِمَاتُ خُطْبِ خَوَارِزْمِ كَمَا فِي مَبْكَوْنِي دَرِخْصُوسِ
 أَهْلِ الْبَيْتِ كَفْتُ مَا أَقُولُ فِي طَيْبَةِ عَجِيْنَةِ بِنَاءِ النَّبُوَّةِ وَغَرَسْتُ بِأَرْضِ الرَّشَادِ
 فَهَلْ تَفْقَهُ مِنْهَا إِلَّا رَجْعُ الْهَدْيِ وَغَيْبُ النَّفْيِ **حَدِيثٌ فِي رُكْبَانِهَا**
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ هُوَلَاءُ أَهْلُ بَيْتِي وَخِيَرَةُ بَيْتِي مَا
 بُولِيَهُمْ وَخِيَرَةُ خِيَرَةِ مَا بُولِيَهُمْ يَعْنِي خَدَائِدًا وَأَبْنَاءَ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ هَسْتَنِيْدًا
 لِحَمَمٍ مِنْ بَعْنِي بُوْدِنَا وَهَمَامٍ مِنْ هَسْتَنِيْدٍ بَعْنِي مِنْ مَخْلُوطِ شَدِّ أَنْدِ مِثْلِ مَخْلُوطِ شَدِّ
 بُوْدِنَا نَارِ بَدْرِي وَرَدْمَرَانِ چِنِيَكِي هَمَا وَبَدْرِي وَرَدْمَرَانِ وَرَدْمَرَانِ وَرَدْمَرَانِ
 ان چِنِيَكِي بَانَهَا حَرَجٌ مِثْمَانِيْدٍ بَعْنِي مِنْ خَاءِ بَجِيْمٍ بِأَعْيُنِ رَجَائِي بَاجِرِجِ وَالْحَا

بَعْنِي أَذِيْتِ أَفْشَانِ أَذِيْتِ مَنْ اسْتَفْتَى إِذَا هُمْ تَقَدَّأْنَا فِي فِضَائِي اللَّهُ وَرَبِّي
 إِذَا هَلْ بَيْتِ دَرِيْنِ حَدِيْثِ شَيْفِ مَعْصُومُوْنَ عَلَيْهِمُ الرِّسَالَةُ مَسْتَنِيْدًا كَسَبِيْرًا
 نَفْرَهَسْتَنِيْدًا وَمَشَارِئِهِ إِذَا أَفْشَانِ دَرُوْنَتْ صَدْرَ حَدِيْثِ شَيْفِ مَعْصُومُوْنَ
 خَضَتْ أَمْرًا عَلَيْهِمُ الرِّسَالَةَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَحَسَنَانَ عَلَيْهِمُ الرِّسَالَةَ بُوْدِنَا
 كَهَمَانِهَامَا بُوْدِنَا وَرُكْبَانِيْدًا مَوْجُوْدًا بُوْدِنَا وَسَائِرًا مِمَّنْ هَدَى اللَّهُ عَلَيْهِمُ الرِّسَالَةَ هَسْتَنِيْدًا
 بَعَالِمِ ظَهْوَرِ بِنَامِدِ بُوْدِنَا وَلَكِنْ دَرِصْلَبِ خُسْرِي حُسَيْنِ عَلَيْهِمُ الرِّسَالَةَ بُوْدِنَا
 وَإِشَارَةَ بِأَفْشَانِ هَمَّ وَاقِعِ بُوْدِنَا وَخَاصِلِ رَدِّ هَمَانَ أَهْلِ بَيْتِ بِالْمَعْنَى الْأَخْصَرِ بُوْدِنَا
 إِزْجَمَةِ أَنْكَ غَالِبِ حَقِيْقَتِ دَرِ اسْتِعْمَالِ أَهْلِ بَيْتِ بِنِ مَعْنَى اسْتِ وَابْنِ مَعْنَى
 بِنِيْرًا إِسْتِ دَرِ حَدِيْثِ دِيْكِرِ مَعْنَى زِيَادَتِ عَلَيْهِمُ الرِّسَالَةَ كَمَا فِي مَوْذَالِ مَجْدِي مِنْ
 حَرَمِ اللَّهِ بِكَأَحَدٍ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَمَّا بِقَالَ أَنْ كُلَّ مُؤْمِنٍ
 اللَّهُ فَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ أُمَّتُهُ وَفِي الصَّافِي فِي تَفْسِيْرِ قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّمَا يُدْعَى اللَّهُ بِهِ ذَوِيْبِ
 عَنْكُمْ الرَّحْمَنِ أَهْلُ الْبَيْتِ وَبَطْنُهُمْ نَظْهَرًا عَنِ الْبَابِ عَلَيْهِمُ الرِّسَالَةَ تَرَكْتُ هَيْدِ
 الْأَبْنِي فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرُكْبَانِيْدًا وَرُكْبَانِيْدًا وَرُكْبَانِيْدًا
 عَلَيْهِمُ الرِّسَالَةَ ثُمَّ أَلَسْتُمْ كِسَاءَهُ خَيْرِي بَا وَدَخَلَ هُوَ مَعَهُمْ فَبَيَّرَ أَيْضًا بَعْدَ إِذَا
 عَرَضَ يَمُودُ اللَّهُمَّ هُوَلَاءُ أَهْلُ بَيْتِي الدِّيْنِ وَعَدْتَنِي فِيهِمْ مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ
 إِذْ هَبْتَ عَنْهُمْ الرَّحْمَنَ وَطَهَّرْتَهُمْ نَظْهَرًا لِيْنِ أَنْ سَلِمْتُ كَفْتُمْ مَتَمُّنًا بِأَفْشَانِ
 هَسْتَنِيْدًا بِرَسُولِ اللَّهِ فَرَمُودِي وَلَكِنْ مُرَدَّةً بَادِرًا إِتْمَ سَلِمْتُ بَدْرِي بِكَ مَالِ كَارِفِي

لبوی خبر است و این حدیث کتاب طور دیگر مشهور وارد شده است
 مطلب آن هم همین بود که گذشت و در حدیث دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که فرمود در حدیثی که او صدکم بکتاب الله و اهل بنی فانی سئلت الله عزوجل
 ان لا یقرن بینهما حتی یوردها الحوض و اعطانی ذلک و در حدیث دیگر
 وارد است اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله ساکت میشد و بیان نمیکرد که کس است
 بنیاد و هر آنچه دعا می نمود و او را آل فلان و فلان و لکن خدا نازل نمود در کتاب
 خود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ائمانی ندانند الا به و حضرت علی فاطمه و حسن
 و حسین علیهم السلام حاضر بودند پس آنها را داخل نمود رسول الله صلی
 علیه و آله تحت اکتاف او و خانه ام سلمه فقالت ام سلمه ایام از اهل بنی
 نبینم فرمود تو هم مالت بخیر است و لکن آنها اهل من و قریب من هستند و در
 کتاب کمال عن امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت فرمود در ترویجی از مهاجرین و انصاری
 در مسجد را نام خلافت عثمان آنها التالیین می نامند که خداوند نازل نموده
 در کتاب خود ائمانی ندانند الا به عنکم الرجس اهل البیت و بطهری که
 نظهرت پس جمع نمود مراد فاطمه و دو پسر حسن و حسین را و کسان بالائی
 انداخت و گفت اللهم ان هؤلاء اهل بنی و حمی و یونی ما یولونهم و یخرجونهم
 یخرجهم فادھب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا پس ام سلمه گفت من آم
 یا رسول الله فرمود تو هم بخیر است لکن این آیه نازل شده است در خصوص من

من یغنی

من یغنی علی و در خصوص دختر من و دو پسر من و در تفسیر از اولاد پیغمبر حسین
 علیه السلام نه تنها لیس معنا احد غیرنا و در کتاب علی بن الصادق علیه السلام
 که این آیه نازل شده در خصوص پیغمبر و پیغمبر حسین و فاطمه علیهما السلام و
 خداوند عالم پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبض روح فرمود اما المؤمنین شد بعد از
 آن حسین بعد از آن واقع شد تا اولاد او و اولاد الارحام بعضهم ائمه
 فی کتاب الله و این علی بن الحسین بود بعد از آن جاری شد و ائمه علیهم السلام
 از اولاد او که او صباء بودند طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله
 و این اصطلاح در ترویجی اهل بیت اصطلاح خاصی است و احادیثی است
 غالباً با این اصطلاح جاری شده و گاهی چنانچه سابقاً اشاره شد تفریق
 میشود اهل بیت بمطلق سادات عالی درجات و گاهی تفریق داده میشود و جمع
 مؤمنین زیرا که رسول الله در خصوص سلمان علیه السلام فرمود که سلمان
 اهل البیت و در حدیث دیگر که کل مؤمن یغنی فی حق الله الی یوم الیقین
 و در کتابی از صادق علیه السلام روایت شده در تفسیر آیه تطهیر که حضرت فرمود
 یعنی الا ائمة علیهم السلام و اولادهم من دخل فیها دخل فی بیت النبوی صلی الله
 و آله یعنی مراد خداوند نازل اهل بیت علیهم السلام ائمه و اولاد ایشان است
 هر کس داخل شود با آنها داخل شده در بیت نبوی صلی الله علیه و آله چنانچه در
 بیت الله هم اطلاق شده در آیه شریفه ان اول بیت وضع للناس للذکر

مبارک

مبارک و هدیة للعالمین که ذکر نموده اند که مراد از اول بیت موصوفت
 بیت الولاية است که من دخله کان امینا و حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد
 و من یغنی قلبه منی و من عصانی فانک عفور رحیم و در ذریه با نوح گفته
 لبس من اهلک انما عمل غیر صالح و ثابت شده در صفاتی عن الصادق علیه السلام
 که از آنحضرت سوال نمودند از این آیه که مردم اینرا چه طور میخواهند عرض کردند
 که بعضی از ناس عمل غیر صالح و بعضی عمل غیر صالح و هر کس بفرار اول
 میخواهد نفی نموده این پس را که کفان با نام نام داشت از نوح علیه السلام
 که پس از نبوده حضرت فرمود کلا لقد کان آینه و لکن لما عصی الله تقفا
 عن آینه کذا من کان میثا له یطع الله فلبس میثا و ابوفراس در فصد مشهور
 خود گفته کانت موده سلمان له رجحا و لم یکن بین نوح و آینه رحیم
 و این استحال شاعری است و این مثنوی است تا آخر در احادیث و اخبار معصومین
 علیه السلام شایع تمام دارد که شیعیان از شعاع ایشان و از فاضل طینت
 ایشان خلق شده اند و متصل بان سلسله نوریه هستند نو زبان نور و زبان
 طالبند ناربان مرزبان را جاذبند ذره ذره که اندرین ارض و سماست
 جنس خود را مثل کاه و کبریاست کل شیء یرجع الی اصلیه با وجود این آیات
 بینات و دلائل و اصحاحات تعجب تمام از حالت تکمیلی افوای که با الهام هم از این
 و حکایات ما نوره را بر طاق شهبان گذاشته تا بیع کاه و ساله و فرعون الائمة

در ذریه

و سائر الفرفره شده باهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله که آل الله
 هستند چه امانتها نمودند و چه نوح از بیت و از اردو حق ان مقربان کذا
 احدیث بعمل آوردند فالرجح و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون
 و سبغکم الذین ظلموا الی محلی ای منقلب یقبلون **حدیث شریف**
و نیم حب الی محلی یوما خیر من عبادته سنه یعنی دوست گرفتن
 الی محلی یکروز خیر است از عبادت یکسال و در حدیث دیگر وارد است
 که حب الی محلی صلی الله علیه و آله با کل الذنوب کما با کل النار الحطب و غیره
 این مطلب بر سبیل احتیاط و این است که محبت و معنی جامع میشود بمعنی
 و انس و موافقت و مربوط و نحو ذلك زیرا در جاه که مابین دو شخص موافقت
 بوده باشد محبت در میان واقع نمیشود و سختی و اینچنین سختی اثر است
 و نور است با مپیر مثل زان شعاعیة افتاب لجم او نور لا بد ابد هر
 مینظر ظاهر و باطن اگر او مینگردد و چون وجود توام و دوام او نشسته بر او است
 در هر حال در اطراف او در میزند شسته را خود شغل چه بود در جهات که در با
 حوض کشتن جاودان و اخبار داله بر اینکه شیعیان از شعاع ایشان خلق شده اند
 مثل قوله علیه السلام اللهم ان شیعتنا حلیمو من فاضل طینتینار عجمیة
 ولا یشتار غیرک لک هم دلالک بر این مسئله دارند و این موافقت و مربوط
 لازم گرفته که محبت از دو طرف بوده باشد زیرا که الفت تمام مابین نور و نور

شعاعی

شعاعه و آفتاب موجود است ذره ذره کاندزین از زمین است
 جلین خود را مثل گاه و گهر باست چنانچه در آخر شرح حدیث سابق گذشت
 و لهذا خداوند عالم در قرآن مجید فرموده است در خصوص مؤمنین که
 بِحَبَابِ وَبِجُودَةٍ وَحَضَرَ رَسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَرُوزِ خَيْرِ عِبَادِ اسْتَكْتَفَى
 ابونکر و عمر از جناب فرج لا عَظِيمَانَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا حَبِيبًا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ
 وَحِبَّةً لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَدِيهِ وَأَزْوَاجَهُمْ كَلِمَاتٍ
 انْدَجِبْتُمْ تَمَامِ اسْتِ وَبِجُودَةٍ كَدَامِ اسْتِ بَعْنِي بَعْدَ اَزَانِكُمْ بِحَبَابِ اسْتِ
 بِجُودَةٍ خَوَاهِدُ شُدْ مَلَا زَمْتِ دَا زَنْدِ رَا بِنِ اِسْاَرَهْ اسْتِ بِلَيْكِهِ قَضَى
 اَزْوَا نَا كِدْمِ مَبَالِغِهِ وَتَطْرَعُ عَوَامِ اسْتِ اِسْاَرَهْ بِلَا زَمْتِ اسْتِ كَحَبِيبِ
 وَفَيْتَكِهِ اَزْ نَكَطْرِ حَاصِلِ شُدْ لَابْذَا زَطْرِ ذِكْرِهِمْ خَوَاهِدُ شُدْ هَسْبُ عَا
 خُودِ تَبَاشُدْ وَصَلِ حَوْهْ كَدَمِ مَعْسُوفِشْ بُو دِ جَوَابِ اِي وَ تَشْتَهِي نَالِدِكِهِ
 كُو اَبِ كُو اَرِ اَبِ هَمِ نَالِدِكِهِ كُو اَنِ اَبِ خُو اَرِ اَبِ كُو جُو تَشْتَكِي اَزْ دِ بَسْتِ
 نَا بُو شُدْ اَبِ زَا اَلَا وِيسْتِ حَاصِلِ اَنَكِهِ هَكِهِ اَوْ طَالِبِ بُو دِ جَانِ مَطْلُوبِ
 بَدِ وَا عَيْتِ بُو دِ كَرِ كُو نَمِ شَرَحِ اَبِنِ بِحَدِ شُو دِ مَشْوِي هَمِ مَقَامِ كَلِ عَدِ
 بِسِ وِ بِنِ صُورْتِ كَنِ كِهْ اَلِ مَحَلِّ رَا دِ وِ سَتِ دَا زِ اَلِ مَحَلِّ هَمِ اَزْ رَا دِ وِ
 خَوَاهِدُ دَا شْتِ وِ بَعْدَ اَزْ اَنَكِهِ شَخْصِ مَحْبُوبِ اَلِ مَحَلِّ شُدْ مَحْبُوبِ خَلَا وِ
 عَالَمِ خَوَاهِدُ شُدْ وِ بَحَالِ كِهْ حَبِيبْتِ خَلَا وِ نَدِ عِلَا وِ ذِكْرِهِ دَا شْتِ حَتْمِ اَخْتِازِ
 ذَلِكِ

نمیشود و کمال بعد و دوری از آنجا حاصل نمینماید پس لابد گمان
 آن شخص و بچینه خواهد شد و اینکه مدله و بیان محبت بگردد داشته شد
 از همه بیان اقل در جانات است زیرا که سال بسصد و شصت روز است
 بگردد محبت ایشان که هزار عبادت بسصد و شصت روز شد بگردد
 بهتر از عبادت بسصد و شصت ساعت خواهد بود و حاصل مقصود
 آنکه محبت ال لله بهتر از ضعف مضاعفه عبادت الله است خواه
 بگردد زیاد خواه یک ساعت خواه زیاد و که و محبت حقیقه و فنی که
 یک ساعت بگردد فرزند همة عمر خواهد شد زیرا که الدانی لا یخلف
 و لا یخلف یعنی شے ذاتی مختلف نمیشود و تخلف نمی یابد و کسی که فرض
 زمانی محبت بوده باشد بعد از آن مبغض محبت او حقیقی نبوده یعنی
 واقعی نداشته صورت ظاهر نبوده که اصل نداشته زیرا که ان بغض
 کاشف نمیشود که حب و عارضی بوده نه ذاتی و از همه خیالی باشد با همه
 دیگر طاری شد یعنی آخری پیمان او ایمان مشود و بوده نه ایمان
 چنانچه در اخبار وارد شده است که ایمان دو قسم است ایمان مشهور
 مشهور کما قال الله فَمَنْ قَرَأَ مَسْئُورَةً مَسْئُورَةً مَسْئُورَةً مَسْئُورَةً
 عَلَيْهِ اَبْصَا قَوْلُهُ عَالِمِ الذِّیْنَ اَمَنُوا كَفَرُوا اَمِنُوا كَفَرُوا اَمِنُوا كَفَرُوا
 كَفَرُوا لَنْ یَكُنِ اللَّهُ لِبَغْیِهِمْ وَاَبِنِ مَسْئَلَةِ اَبْنِ مَطْرَحِ كَلَامِ وَ مَعْرُكِهِ اَزْ

علماء اعلام که با پیشود که کفر و ایمان منبذل شود پانصد و بیست و یک حرف است
 که نمیشود و در خصوص اشخاص که اول کافر بوده اند بعد از آن مؤمن شده اند
 گفته اند که ایمان لاخفی و کاشف است از اینکه آن شخص اولاً بالذات مؤمن
 بوده بعد از آنکه با تعرض صورت کفر ظاهری از همه بعضی شهادت برای او
 طاری شده بعد از آنکه نفع شده است و هكذا فی العکس و در حقیقت این
 منازعه را بجز بیع لفظی است ایمان واقعی تغییر و تبدل نمیشود و در صورت
 ظاهر که می از بابت جعل مرکب خیال کفر ظاهر میشود و لفظ کفر از زبان
 او جاری نمیشود بعد از آنکه نفع منکر در هر کس است کلام در کفر و
 ایمان و کفر همان ماده و افعیه است که در مؤمن نور است و ذات نور قبل
 بظلمت نمیشود و در کفر ظلمت است و ظلمت منبذل بنور نمیشود و سنک
 صد سال کونی لغل شو گفته و صد سال کونی باشو خالذ کونی
 صفات بکبر اب کونی غسل شو با که شپش هیچ از آن اوصاف بکبر کونی
 شوند اب کونی در عکس علی و محمد و این مسئله را بجز با مخریفات و اختلا
 استعمال و قابلیت است و منتهی میشود مسئله فضا و قدر و انبساط
 جبر و اختیار در میان می آید و این در بابی است عین و صراطی است دقیق
 که القدر سیر من سیر الله مخوم بخاتم الله من اراد الظلم علیه فقد اتى الله
 فی سلطانیه کافی الخبر و در ضمن اخبار قدر فرموده اند بحرفین فلا یحیی

مظنه

مظنه فلا تشکله کثیر الحجاب و العفارین و در حدیث اصبع من تبارک
 امیر علی علیه السلام الا ان القدر سیر من سیر الله و سیر من سیر الله و حرز
 من حرز الله مرفوع فی حجاب الله مطوی عن خلق الله مخوم بخاتم الله
 سابق فی علم الله الی قوله لانه بحر زخ خالص لله عن رجل عمقه ما بین
 السماء و الارض و عرض ما بین المشرق و المغرب سود کا للیل اللذ
 کثیر الحجاب و الحجابان بعلو مره و کسفل آخری شمس نضی لا یبغی ان یطلع
 الیهما الا الله الواحد القدر فمن نطلع الیهما فقد ضا ک الله فی حکمه و تبارک
 فی سلطانیه و کشف عن سیره و سیره و بلاء یغضب من الله و ما راه جنتهم
 و بیس الضیقاتهمی و قد نهینا عن التکلم فیه چنانچه وارد شده که در روز
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد پیش اصحاب بد که ایشان حکم
 مینمایند و مسئله قدر غصب حتی آخرت و خدشاه و قال انما هلك
 من کان فیکه یخوضهم فی هذا غرقت علیکم ان لا تخوضوا فیه ابدا
 و در حدیث دیگر اذ ذکرت القدر فامسکوا و کسب فی محضت ان تمسکوا
 ببرد مکر انبیاء و اولیاء و اشخاصی که از ایشان اخذ نموده اند قال علی
 عالم الغیب فلا یظهر علی غیبیه احدا الا من ارتضی من رسول ما
 یسئل من بین یدی و من خلیفه رصدا و با کله محبت حضرت امیر مکتب
 جمیع سبب است حب علی حسنه لا یضر معها سینه بلکه یغسلها

در کتب

ذکر نمودیم که حبه لا کبیرة لودر علی سببنا الخ و صارت حسنا
اولئک الدین بیدل الله سببنا هم حسنا و ذلك ان محبتهم بحب الله
و من انبصهم فقد انبص الله و خداوند عالم بفرز و جلال خود قسم خورد
که احدی از محبتین خود معذب باشد مگر آنکه بپس خود محبت ما باشد
است و ماده شفاعت و این مطلب را اخبار و ادعیه بسیار وارد است
و در دعای بنی کزیمه ثمالی از سجاده علی علیه السلام منقولست معنی آنست که
دکنی علیک و جی لیک شفیعی الیک و انا و اثنی من دلیلی الیک و کن
من شفیعی الشفاعت و در ادعیه نماز شب از سجاده علی علیه السلام وارد است
که عرض منمودند الهی کیف ادعوك و قد عصیتک و کیف ادعوك
و قد عرفت حبک فی قلبی الی غیر ذلک المر مع من احبه و لو احب شخص
محر الحرمه **حدیث و شکر** حب علی بر آنست که
بغی محبت علی علیه السلام و دوست گرفتن آنحضرت است از دشمنی
بغی سبب است و از دشمنی است از دشمنی و در اخبار بسیار وارد شده که
هیچکس از دشمنی حتم خلاصی نمی یابد تا محبت علی را بیضا نبوده باشد و از
آنحضرت زاد اخبار و آثار قسم الجنة و النار خوانده اند و در حدیثی
در کتاب علل تراغ که صدوف علی علیه السلام با استناد خود روایت نموده اند
غرض از صدوف علی علیه السلام در وجه اینکه چرا علی استطاعت علی علیه السلام قسم الجنة

خواننده شد فرمود لای حبه ایمان و بعضه کفر و جنت از برای اهل بیت است
و از برای اهل کفر و لا بدخل الجنة الا اهل محبتی و لا بدخل النار الا
اهل بغضی حتی انبیاء و اولیاء سلف آنحضرت و دوست میداشتند و
انها آنحضرت را دشمن میداشتند فرمود با نداشتند ای مفضل اینرا که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در روز خیر لا عظیم الزا به عدرا رجل احب
و رسوله و حبه الله و رسوله ما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه و همچنین
و فنی که طائر مشوی پیش آنحضرت وارد شد فرمود اللهم انینی باخلفک
الیک باکل معی هذا الطیر و مقصودش علی علیه السلام بود و اما با هر خود
و لا بد که پیغمبر آن گذشته دوست میداشتند محبوب خداوند خود و از
امثالشان دوست میداشتند محبوب انبیای خود و خداوند خود را
و دشمنان ایشان بالعکس فلا بدخل الجنة الا من احبه من الاولین
والاخرین فهو اذن قسم الجنة و النار و حدیث مذکور با تفصیل
گفته است و در تفسیر امام علی علیه السلام در تفسیرش و از اینست موسی الکما
و الفرقان لعلمک تهتدون و وارد است که مراد از کتاب تورا است و مراد
از فرقان هر چیزی فارغ بین الحق و الباطل و اینان کتاب تورا موسی علیه السلام
و ایا اینان فرقان پس آن از همه این است که وقتی که خداوند
اکرام نمود امت موسی علیه السلام با کتاب تورا و ایمان بان کتاب حق بود و

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَمَا أَنَّهُمْ أَيْمَانُ أَوْ رَدُّوهُ وَأَفْرَاقُهُمْ نَدَبٌ وَتَحْقِيقُهُ كَمَا بَاقِي مَا نَدَبُ اسْت
 فَرَفَانِ كَمَا فَارِفَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْحَقُّ وَالْبَاطِلُ اسْتِ وَالْحَاصِلُ فَارِفَ بَيْنَ
 الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ فَسَيُجَدُّ لَكُمْ بَرَاهِمًا بَانَ فَرَفَانِ فَسَيُجَدُّ بِرِسْمِكُمْ مِنْ فَرَفَانِ
 أَمْ بَرَدَاتِ خُودِ فَرَفَانِ حَقًّا كَمَا فَارِفَ نَكَمَ أَرَا حَقًّا بَاقِي فَرَفَانِ عَلَى الْآبَانِ فَرَفَانِ
 عَرَضَ نَمُودَانِ حَقِّ خَيْرِ اسْتِ بَارِبِ فَرَفَانِ مَوْسَى اخْدُ بَرِيهَا بَانَ بَرِيهَا بَانَ كَمَا فَارِفَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَيْبَتِ بَعِيرَانِ وَبَسْمَلِ رَسُولَانِ وَبَرَدِ رُوصِي أَوْ عَلِي خَيْرِ
 وَهَيْبَتِ أَوْلِيَاءِ أَوْ كَمَا فَارِفَ أَوَّلِ مَنَافِعِ بَرَدِ مَنَافِعِ كَمَا فَارِفَ سَادَاتِ مَخْلُوقَاتِ
 هَسْتَنْدِ وَشَبَعِ كَمَا فَارِفَ نَمُودِ نَدَبِ رُوصِي خَلْفَاءِ أَوْ سَادَاتِ هَسْتَنْدِ
 فَرَفَانِ عَلَى هَسْتَنْدِ وَسُلْطَانِهَا جَنَاتِ عَدَلِ مَنَافِعِ اسْتِ فَسَيُجَدُّ بَرِيهَا بَانَ
 أَرَامَتِ خُودِ كَرَفَتِ بَرِيهَا بَانَ فَرَفَانِ نَمُودِ وَبَعْضِي بَرِيهَا بَانَ كَمَا فَارِفَ
 نَدَبِ قَلْبِ فَرَفَانِ فَسَيُجَدُّ بَرِيهَا بَانَ نَمُودِ اسْتِ كَمَا فَارِفَ مَنَافِعِ بَرِيهَا بَانَ
 انكسر که ایمان آورده بود محمد و علی و عیسی ایشان و شیعه ایشان با عد
 ظهوران در پیشانی منافقین و نیز در تفسیر امام علی علیه السلام در این است که
 و اینکه موسی علیه السلام خواست عهد فرماز از امت خود بگذرد برای محمد
 علیه السلام به نبوت او و بر علی و ائمه با امامت ایشان قالوا ان تؤمنوا لک ان
 هذا امر ربک حتی نرى الله عینا نأجیرنا یدلک پس صاعقه گرفت
 ایشان را پس موسی علیه السلام فرمود بکن در بکن آن که صاعقه نکره بود با قبول

منما یند

منما یند و افرار میکنید و اگر قبول ننمایند شما هم باین اشخاص که صاعقه
 گرفته اند ملحق خواهید شد که گفتند ما نمیدانیم که این گرفتاری باینها از جهت
 که در امر محمد و علی نمودند پس سوال بکن از پروردگار خود بجز محمد و آل محمد
 اینرا که ایشان زنده نمایند تا سوال نمایم که از چه جهت صاعقه آنها را گرفت
 پس موسی علیه السلام دعا نمود خدایند عالم آنها را اجزاء نمود پس سوال
 نمودند از ایشان که گفتند از جهت امتناع ما از اعتقاد نبوت محمد و امامت
 علی علیه السلام این صاعقه فراهرا گرفت و تحقیق دیدیم بعد از این مردن
 خودمان ممالک پروردگار خود را از اسما آنها و حجابها و عرش و کرسی و جنان
 و غیران پس ندیدیم شخصی انقاد ما را جمع الممالک و اعظم سلطانات
 من محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و انا لما مننا هذه الصاعقه
 ذهب بنا الى التیران فاداهم محمد و علی کفوا عن هؤلاء عدا بکم
 فانهم یحجون بمسئله سائل سئل بنا عن رجل بنا و بالنا الطیبین
 و در متا خوارزمی روایت شده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان
 الله جعل علیا فاد المسئله الی الجنته به یک خلون الجنة و بعد بون
 بوم القیمه پسندیم که چگونه است این فرمود با محبت و داخل جنت
 میشوند و با بعضی و داخل نار میشوند و نیز در کتاب مذکور نقل نموده از
 عمر الخطاب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که دوست دارد

وای علی

ترا می علی میباشد با پیغمبران در درجات ایشان روز قیامت و کسی که بچرخ
 به دشمنی نوبس باک نذازد از اینکه یهودی مرده است یا نصرانی و نیز در آن
 کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است آنکه لا یجوز احد
 علی الصراط الا و معبره براه یوله یبیر و یوله یبیر ذریبته اهل بینه و هو یبیر
 علی الجنة فیدخل محبیه الجنة و یبغضه النار و یفرار است که خلق
 عز وجل من نور وجهه علی بن ابیطالب سبعین الف ملک است تغیر کرد
 و محبیه الی یوم القیامه و در حدیث دیگر من اراد ان یشک با محب الی
 فلیحبت علیا و ذریبته و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
 نموده که فرمود معقر ال محمد صلی الله علیه و آله برائت من النار و حب ال
 محمد صلی الله علیه و آله جواز علی الصراط و لایه ال محمد صلی الله علیه و آله
 امان من العذاب لیکل شیء اناس و اناس الدین حب اهل بینه و عنی
 صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب و منین لایمینی بعدی ما ارسلت الهم وجه
 ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه و موده عیناده و در حدیث دیگر
 لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجوار و عن النبی صلی الله علیه و آله
 و الیه ایضا جائی خیر سل من عند الله تعالی یورثه اس خضره مکتوب
 فیهما یبیا ضریف افترضت محبه علی بن ابیطالب علیه السلام علی خلقی قبل عام
 ذلک عنی و در حدیث دیگر از عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فالت سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول لعلی علیه السلام حسبت ان لنس
 لیهیک خسر عنده مؤمنه ولا و خسر فی غیره ولا فرغ یوم القیامه و در حدیث
 دیگر که در هیچ موفقی از موافق محشر کسی که در نمیواند بکند مگر با این
 که ند کرده مرد است از علی بن ابیطالب علیه السلام غیر ذلک و هم این اخبار را
 اهل سنت و جماعت بر سبیل تسلیم و ادعان نقل نموده اند و از این اخبار
 ظاهر میشود که برات علی بن ابیطالب علیه السلام ند کرده مرد و لا بان جمیع عوالم
 است تا محشر چه رسد و در تصور است مگر علی علیه السلام حکم جمیع ممالک الهیه
 خواهد بود و هیچکس بی اذن و اجازه آنحضرت جانی نمیتواند بکند و و کار
 نمیتواند بکند و لهذا در خصوص آنحضرت از جمله القاب حکم یوم الدین
 در زیارات ما ثوره از ائمه معصومین وارد شده و حاکی یوم الدین کما
 جمیع ایام خواهد شد **حدیث** و **حقیقت** من مات فی حب
 ال محمد فقد مات شهیداً و من مات فی بغض ال محمد فقد مات مینه
 جاهلیته یعنی هر کس که در محبت ال محمد پیش بخفتی که شهید مرده است
 و هر کس که در دشمنی ال محمد پیش بخفتی مرده است هر من جاهلیت
 در محبت ال محمد چندان وجه میشود بکی از آنست که آن باد شمنان ال محمد
 جنات تمامند با اینکه مقبول شود کشته کرد و واضح است که این شخص شهید
 شده است و یکی از آنست که انسان در حالیکه محبت ال محمد در دل داشته باشد

از دنیا برود بجهنم شهید مرده است زیرا که شهیدان شخص را نمیگویند
 که در معرکه قتل که معصوم علیه السلام یا نائب خاص آن بان امر کرده
 شود بسبب قتل و این شخص را شهید نمیگویند چنانکه ملائکه شهادت
 میدهند با و مغفرت و جنت با اینکه ملائکه رحمت رفت احتضاد و در
 حاضر میشوند با اینکه معصومون علیه السلام از راه لطف و رحمت
 مخصوص بنده حاضر و جمع میشوند با غیر ذلک و همه این صفتها را محبت
 مذکور جمع خواهد شد و یکی این است که از غایت افرط در محبت ایشان که
 در دل دادند از کثرت شوق نمیدر شهید مرده است چنانچه از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله وارد شده که من عشق و کم ثم مات فقد مات شهیداً
 و این قیاس نظیر این سه قسم مذکور در فقه اولی جاری میشود در فقه ثانی
 ایضا و مراد از مینه جاهلیت مردن ایام جاهلیت است قبل از بعثت حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که ایام فرشت است و اشخاص ائمه و اهل بیت
 بودند که محبت خود را نمی داشتند بلکه مشرب بودند و بیست و غیر
 از اقسام چهار و حاصل کلام آنکه مرگها ائمه و اهل بیت و بودند و کس
 بغض ال محمد داشته باشد پس اعتقاد حقیقت ایشان را نداشته پس محبت
 عرص خود را نرفته و او را اعتقاد نموده پس جاهل ایام زمان خود شده
 مثل ایام جاهلیت پس کافر خواهد بود علاوه بر فیه بغض اگر شخصی نسبت مال

محمد جاهل صرف بوده باشد که آنها را اصلاً نشناسد و لو اینکه بغض هم ندانند
 باشد باز مینه او حکومینه جاهلیت دارد زیرا که باز آنها را شناخته و اعتقاد
 نموده پس داخل حدیث مشهور میشود که من مات و لم یعرف امام زمانه
 فمات مینه الجاهلیة اگر چه در مینه ایام جاهلیت مستضعفین هم
 دارد که از راه ضرورتی نظیر بجهت معرفت مانده اند و در خصوص
 فاضلین روز قیامت تکلیف علیهم خواهد شد مثل اینکه اثر خود
 افرحت و تکلیف خواهند کرد که داخل اثر شوند اگر طاعت نمودند
 آنها را نمی سوزاند و نجاست بافته بهشت میروند و الا کافر خواهند شد
 و در اثر جهنم معدن خواهند شد و نمکد بخاین و اطفال کفار و غیر
 از تکالیف در محشر بحسب ما یزله الحکیم المطلق مصلحه و این نحو مستضعف
 بودن که مستلزم تکلیف علیهم اخروی است که هر چه فضا در محشر قبول تکلیف
 نموده باجمی خواهد شد منافاة ندارد که شخصی رفت مردن کافر مرده باشد
 زیرا که اسلام و کفر ظاهری که مستلزم حکم طهارت و نجاست و جواز حمل
 و بیخ و حفظ اموال و انقیاد و غراض و سایر احکام است داخل نجاست اخروی
 بیست میشود که شخصی در ظاهر محکوم با اسلام است و بر او احکام مسلم
 میشود از باب طهارت و جواز میباشند و غیر ذلک لکن در آخرت محکوم بکفر
 است و جهنم میرود و بیست میشود که در ظاهر محکوم بکفر و نجاست و غیر ذلک

از احکام کفر میشود و لکن در اخوت محکوم با اسلام است و همیشه بر کفر
مسئله بسط و تفصیل علیحده دارد که در محل خود مذکور است و از حد
مذکور که من مانت و لم یعرف امام زمانه مانت میثه الجاهلیتیه که منفق
علیه موافق و مخالف است و جمعی که از اعاظم علماء عامه است در کما
جمع بین الصحیحین نقل نموده اند لال میشود بر آنکه امام عصر لابد حجت
خدا و معصوم از جمیع صفات کمالیه و حاکی از اوصاف جلالیه و جمالیه
حضرت باری تعالی بوده باشد و آن عتبات زمان اولو الامر میباشد که در باب
شریفه و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم وارد شده است که
و جوب طاعت و فرمانبرداری ایشان ردیف و جوب طاعت خدا و رسوله
و مخالفان ایشان بینه مخالف خدا و رسوله است و این جور اشخاص باید
جمع باشند که بعضی از بی و طهارت ذاتی و جمیع بندگان ممتاز و شریف
این عطیه و مرتبه شریفتر ازند و قول و فعل ایشان مطابق امر و ازاده الهی
و عیال است که جمعی از امت بگویند اولو الامر چه که خداوند کافر عباد را با طاعت
و انقیاد ایشان امر فرموده و تو فهمشند یکی سلطان روم و دیگری خان
اوزبک سبحان الله فلان خان هیچ فهم را که از فهم دو بیت عمریه با فادیه
فاصل است علاوه بر منق و مجوز شایع و ظاهری با محکمان و مشایخ
فرقانی و مدلولات بیانات فرقی و منکر استماعه اشناقی که مقام امر نهی است

خداوند

خداوندی سپردم شود خلافت ملت بکلیت و خلافت دولت بکلیت
الامر باطنی واقعی غیر اولو الامر ظاهری و صورتی است حقیقت اولو الامر
ال محمد صلی الله علیه و آله هستند و خلفاء جوریه تسکیم ایشان را
و ایشان را افضل از خود میدانند و این همه اذقوال و افعال
کدشنگان واضح و هویدا میشود چنانچه واضح و آشکار و کالتیس فی
رایعنه النهار که امیر برادر و الدائمه ظاهر علیه السلام علی رؤس الاشهاد
فوق المنابر و الاغواد مینمودند سلوئی عمادون العرش و سلوئی
ان تقفونی الی اخره و در حدیث مشهور روایت شده است
علیها حکمت بین اهل التوراه بنو زانم و بین اهل الانجیل و انجیلیم
و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الفرقان بقرانهم و در حدیث
دیگر فرموده اند لو کشف الغطاء ما از دت بقینا الی غیر ذلک مما
لا بعد ولا یحصى و از ابو بکر پرسیدند از معنی فاکه و اب فی قوله عا و کما
و ابا گفت اما الفاکه فاعرفها و اما الاب فلا اعرفه و محمد در حدیث
دو جا گفت لولا علی لهلك عمر و فینک در حکم غلط کرده با در حدیث
با مشکلی عاجز مانده امیر علیه السلام رفع ان عطفه نموده حتی در میان عامه مشهور
شده قضیه لا ابا حسیس لها بمنزله که علماء بخود رکت محبته ذکر نموده اند
و از جمله اشغال مشهور معدود کرده اند و تمامی خلفای امیر و بنو عباس هر

کائنات

که انصاف است این مفاها را در حق ائمه علیهم السلام تسلیم داشتند و
 میبودند و عوام کالانعام غالباً تمهید بودند و بطریق میبودند و
 کل نایع میشدند و بعضی امام زمان را در حدیث مذکور مشهور فرمایند
 تا قبل نموده و بعضی بفتح الکتاب توجیه کرده و حال آنکه ذاتش تمام فراموش
 واجب غیبی نیست و تماماً فاضل برای نماز پیش شب بعد لازم است از جمله
 صلی الله علیه و آله که فرمود لا صلوات الا بفتح الکتاب و اگر کسی این را
 نداند و عدل ترک کند علم او را تمام نماند و فاسق خواهد بود که کافر علی
 بر این جمع معبر از عامه مثل حقیقت فاضل خواندن را هم لازم نمیدانند بلکه
 بلکه آن مختصره مثل مدها متان و در کجا و ترجمه او را مثل در کجا و ترجمه او را
 سنبل کفی میداند پس امام زمان همان امام مجتبی است که مالمی رسول صلی الله
 و اله بوده باشد و صفاتی که از جمیع امور اصلاحیه دنیوی و اخروی
 امت را که این همه نبیاء و اولیاء جمیع اصلاح دنیوی و اخروی است آمده اند
 در قبضه تصرف داشته باشد و این امر مختص است بائمه اثنی عشر اول محمد صلی الله
 علیه و آله که کلام من قریش فی الاخبار الکثیرة المتواترة و فرقی ما بین
 و نبی این است که پیغام الهی به پیغمبر وحی رسالت جبرئیل میسرند و با امام علی
 بواسطت رسول صلی الله علیه و آله با الهام و چه طور منصور میشود که
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آنکه زحمان شریفه مقرر و مشرف نمایند و

لقد انزلت

از اسپارد بنمرد فاسق و جمیع منافق که شراب الخمر و زکات الفجر بوده
 با امت خود را و کذا در بعد کربان دزنده که هر چه خواهند بکنند و کما
 بجائی برسد که شارح عقائد شعی بگوید که آنکه لا یغزل الامام بالفتی
 و الفجر لانه قد ظهر الفسق و انشرا الخمر من الائمة و الامراء بعد الخلفاء
 و السلف كانوا یفادون لهم و یقیهون الخمر و الاعیاد یأذونهم باشار
 و فایده که از علماء حقیقت است بگوید که لا یجد الامام حد الشریکة
 نائب من الله تعالی و امثال این کلمات و لوازم این حکایات افسوس
 الی الحق الحق ان ینبع ام من لا یهدی الی ان یهدی فما لکم کف کفون
 و بعضی از مشایخ شیعه امام زمان را علماء شرع تقصیر نموده و بسط کلمات
 ایشان در وجوه و مواظفات بطلان این مذهب محل علیها دارد حدیث
سوی هشتم اللهم لا تمسینی حی بن ربی و جده علی علیه السلام
 یعنی پروردگارا مرا نماند تا اینکه مرا بنامی روی علی بن ابیطالب علیه السلام و آنرا
 فرمود در وقتی که امیر علیه السلام در سفر بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 دشمنی آوردن اجتناب استیضاء منفرمود و این کلام شریف اشاره است
 باظهار غایت شایان بدیدن رو مبارک امیر علیه السلام و این استنباط محبت
 جسمانی بود مبتنی بر هوی بملاحظه فرات نسبت و سبب و یا بودت دنیوی
 بلکه رو حابود من جانب الله تعالی و یا فریه کما قال معاه و ما یطوق عن الهوان

الایمن

الا وحي بوحي واين درخواست لغو و عبث و بجا نده نبود که درخواست او به ما
 بلکه از جهت تبرک و نهي طلب خير و مبارکي و اخرا از قبض با ني بود که از
 ملاقات ان وجود بابرکات حاصل ميپويد پس در صورت حضرت ^{تسلي} محمدي
 طالب شفا و تبرک از دين روي مبارک ان وجه الهي و معدن رحمت
 و برکات نمايندگي الهي ميپويد و چون رسول کائنات که اشرف و افضل مخلوقات
 و جمله موجودات است از جاني طالب فيوضات و برکات بوده باشد پس
 بمادون ان چه ميگردد پس لازم مي آيد که جمیع موجودات طالب فيوضات
 از ان ذات کامل الصفات بوده باشند و مذکور خواهد شد که حضرت
 رسوا ^{عليه السلام} خداوند عالم را قسم مي داد محبت علي ^{عليه السلام} را
 که بخاطر اقامت آن حضرت و انبیا مرز و ابن عباس سلمان زاد و خواب بد
 در درجيات غالبه گفت يا ابا عبد الله يم نلت ما نلت قال ابن عباس
 والله ما نلت بذلك لا تحبني علي ^{عليه السلام} و روي در مسجد رسول
^{صلى الله عليه وسلم} پيش مهاجر و انصار خيبر مثل من جاني الله سبحانه طبعي
 از رطب بهشت آورد بدهد به رسول ^{صلى الله عليه وسلم} که علي را پيش خود
 نشاند و قري مبل فرمايد بعد از اتمام خيبر ^{عليه السلام} ان شاء
 لکن از بهشت آورد که دست بشويد و من جاني الله امر رسيد که ان پيغمبر
 بدست علي ^{عليه السلام} در رسول ^{صلى الله عليه وسلم} خواست که اب بزي ^{عليه السلام}

از راه ادب و جفا با نمود چون ختم انبیا فرمود که امر خداست انصافا
 فرمود چون ^{صلى الله عليه وسلم} اب بزي ^{عليه السلام} دست خود را
 مي شست ملاحظه نمود که آب را کف اصل او پيدا نبود که بخت نمود حضرت
 رسول ^{صلى الله عليه وسلم} فرمود يا علي ملائکه سبقت ميکنند بسنگد بکبر
 در اخذ نمودن آب است نو نيمتا و بزرگي ان غيبت است و انبها نپست مکن
 از جهت اينکه ^{صلى الله عليه وسلم} مظهر صفات و بويست و ذراي و صافا الوهيت
 هستند در عالم نورانيت که فرموده اند يا سلمان و يا جندب معرفتمني
 بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفة الله معرفتمني بالنورانية الى اخره و اوست
 قباض مطلق و مظهر فيوض حق و وجود حق که مضاف الحق مع علي ^{عليه السلام}
 مع الحق ميباشد بدو و معه جفما دار و از انجه اراده آن حضرت
 و اولاد ظاهرين و حکم انجناب دارند از اده الله و مشيت انبسا مشيت الله
 و فعل انبان فعل الله و قول انبان قول الله و علم انبان علم الله
 لکن ما يشاؤون الا ان يشاء الله بل هم عبادة مكرهون لا يشعرون بالقول
 و هم بازمه يفعلون عقول و اوهام از اذ ان مقام ان امام عالم مقام عاجز
 و حزين گفاه ^{صلى الله عليه وسلم} مجد ربحي السبل و لا يرفق الى الظن يعني رسول
 فيوضات الهية از من جاري ميشود و ظهور عقول و اوهام بكنه مقام من
 نمي نمايد اولو الهى عجزت عن وصف جندب و العار فون بمعنى ذلته الهى

ان ادعه كسرا فالعقل بمنعني وانفي الله في قولي هو الله چنانچه سابقا
 نمودیم حدیث بساط کبر دلیل شانی از شئون آن روایت آنحضرت است
 که مقدس اردبیلی و غیره ذکر نموده اند و قاضی سعید قمی و دیگران از حدیث
 شریف و شرح نموده اند و آن حدیث مشتمل است بر نوشتن آنحضرت
 بالای قطعه نری و نشان دادن سایر اصحاب مثل سلمان و غیره بر او دیگر
 و امر کردن باد بر داشتن این دو بساط و نشان دادن آنکس که سلبان علیهم السلام
 در آنکس خود و اینکه نامهای ما است که بر نوشته اند و رفتن بسو کوی
 بلندی و روپاییدن درخت خشک شده که امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب آنرا
 بنزد او آمده نماز میخواند و آنحال چهل روز بوده که شریف بناورده و از
 مفارقت آنحضرت خشک شده بعد از آنکه بجا رفتن تا بجائی که دنیا نمیرد
 سپهر نمایان شد و دیدن فرشته در هوا که سر او زین خرمالین است و پاهای
 او در فعدری پای محیط و یکدست او در مشرف و دست یکدست مغرب و فرمودن
 آنحضرت که این ملک من اینچا موکل کرده ام باذن الله برای گردنیدن روز
 الی یوم القیمه پس برین باد ایشانرا بنزد قوم باجوج و ما جوج که جمع بساط
 بودند منقسم بر سه صفت یکی در طول قامت بقدر بیست گز و یکی گند
 کرد و عرض هفتاد گز و یکی که او شها برز که یک کوشنرا حاکم نموده و دیگر
 فرشته نموده میخواهند و فرمود آنحضرت که خاتم این جمیع نا محصور و متم و همه

درخت

در حکم من هستند و در آنجا کوهی بود ظلماتی سلمان میگوید که ما از شدت
 در آن کوه و تماشای نمودیم پس با آنحضرت باد ما را بکوه فاف رسانید که کوهی
 بود از یاقوت سرخ محیط بهمند بناورد و آنجا فرشته بشکل آدمی بدیم سلام
 نمود بر امیرالمؤمنین و اسبندان نمود از آنحضرت در زیارت برادر خود حضرت
 اذن داد فقال اللهم الرحمن الرحیم و طار و در آنجا درخت خشکی دید
 بطریق سابق سوال و جوابی فرغ شد باز بدست ما پیدان آنحضرت سر
 کردید و گفت شهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه
 و آله و انتک میر المؤمنین فی الامه المبارکة الطیبه و وصی رسول رب
 العالمین من منسک یکنی و من خلف عنک هو پرسیدیم با امیرالمؤمنین
 آن فرشته بکار رفت فرمود در روز جیل طلت عبور نمودم ملک موکل آن
 و خصت پارت این فرشته را طلبید امر فرمایند فرشته رفت که نذار که نماز کند
 کردم جعلت فداک مگر ملائکه با اذن شما حرکت میکنند فرمودند که
 اسمانها را بی نشون افراشند که هیچیک از ملائکه بی رخصت از جای خود
 حرکت نمیکند و بدون اذن من نفسی جنبش نمی نماید مگر اینکه خداوند عالم
 او را بیوف غضب خود مپسوزاند و بعد از من حسن بعد از آن حسین
 اولاد شعله او چنین هستند و حضرت نام ملک موکل فاف را که اصحاب پند
 فرمود بر خاسل است و عرض نمودیم که شما در روز با ما بودید که بکوه فاف رفتید

آورده

از ما با اینها شرف می و زید پس فرمود میخواهند حضرت سلیمان پیغمبر ^{علیه السلام}
 از بارش کنید عرض کردیم بی پس روان شد و ماد که خدمش بودیم باز شد
 بهشت نانی به نظیر گانه جنات بحریه من نخنها الا نهان الهای جان
 و روان و مرغان خوش الحان و قوا که فراوان چون نظر امرغان بر جمال تنو
 امیر مؤمنان علی ^{علیه السلام} افتاد سوی آن حضرت پریدند و در او را گرفته پرمیدند
 و با طراف و طواف مینمودند و بغها میسر کردند و جوانی خوش رو بران خوا
 و دستهای خود را بر کتفه گذاشته و در موازیر بالای سر و پایش با او فرار گرفته
 چون آن مازان آنجناب دیدند در قدم مبارک او غلطیدند حضرت نما
 خطاب نمود فرمود که این جوان سلیمان را در دست و انگشتر و از انگشت
 خود بیرون نموده در انگشت کرده فرمود ثم باذن الله الذی یجی العظام
 و هی رمیم فی الحال سلیمان برخواست شهادت داد بنو خد خدا و نوت
 ختم انبیاء و وصایا امیر سر و انبکه خداوند عالم این سلطنت را بر او چینه
 سوال از حضرت محبت او و محبت اهل بیت طاهرین او داده و گفت که اگر
 محبت ترا شفیع خود نمینماختم خلاف و در دوران سلطنت و بزرگی را بین
 عطا نمیمود پس زمانی آن سرور نزد سلیمان ^{علیه السلام} نشست پس در آن
 برخواست و سلیمان ^{علیه السلام} بحال خود برکشید و آن در و مار که در ملک
 موکل جرقط او بود ندان بحال خود برکشید پس پرسیدیم با امیر المؤمنین ^{علیه السلام}

از رده بود بد فرمود چشم خود را پوشید چون چشم کشودیم خود را زد
 دیگر با فینم کفینم ان هذا البقی الحجاب فرمود که اگر ملکوت در قضاة
 من است بطوری که شما از طافت اطلاع بران نیست و مع هذا انما
 مخلوق اکل و اشرب و انام و انکج مثل سایر الانام و اگر اندکی از آنچه من
 مبتدا نم بداید گهای شما طافت و تابان نمی رود و بداند که اعظم
 حق تعالی هفتاد سه حرف است و در صفت بر خیا بک حرف بود از آن حرف
 که تحت بلفیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان ^{علیه السلام} حاضر نمود و در آن
 هفتاد و دو حرف است و بک حرف علم غیب است که مخصوص ذات احدی است
 ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس ماد باذن آن حضرت ما را بنی
 رسانید بنبر و خوش و خرم چون بهشت و در آنجا جوانی ضایع دو دست
 مشغول بود که آن جوان صالح پیغمبر و آن دو چیز پذیر و مواد را بود
 صالح چون حضرت را دید با ناله پیش حضرت دوید و سینه حضرت را بوسید
 با کبر و ناله و حضرت او را شلی می داد حسن ^{علیه السلام} سبکی او را بر
 عرض نمود که پدرت هر روز در وقت طلوع صبح نزد من می مد و با هم نماز میکردی
 و باعث نشاط و رغبت من میبود در عبادت امروزه روز بود که نشسته
 بنار زده بود چون او را دیدم طافتم بی تاب و فلیکم اضطراب کردید کفینم با
 المؤمنین این عجب تراست ما هر روز صبح خدمت شما میسر چه چگونه

در روایت
 آن بوشان
 آن بود از زبان
 آن بوشان

علی با نچه در پیش کوه فاف است میباشد فرمود که خداوند عالم چهل عالم در
 کوه فاف فریده که هر عالمی چهل مرتبه بنای شمس و علم من بجای و کوه فاف
 همچو علم من است بحال برین بنیادها و بعد از رسول صلی الله علیه و آله
 منم حافظ و نگاه دارنده این علمها و همچنین بعد از من اولاد معصومین
 من الی یوم القیمة و انا اعلم بطن السموات من طرف الارض و نحن الکون
 الحزین الکنون و نحن اسماء الله المحسنی الی اذا سئل الله بها اجاب
 و نحن الاسماء الکنونه علی العرش و لا یخلنا خلق الله السموات و الارض
 و الجنة و النار و مینا نعلت الملائکه التسیخ و النقیس و نحن الکلیما
 الی لقاها ادم من ربیه نافرمود آتیدون از یکم عجا فقلنا نعم
 فرمود چشم پوشید پس پوشیدیم چشم خود را و اگر دریم پس شهری بد
 بنیاد بزرگ با زارها و در کاین مردم که خلفت آنها بزرگ بود بدو
 درخت خرما فرمود هم بقیه من غار کفار الی یومنون بالله پس حضرت
 تشریف برد پیش ایشان و ایشان را دعوت باسلام نمود قبول نمودند خوا
 انحضرت را بکشند الجناح صحیح زد همگی یکدیگر فرمودند بعد از آن عرض نمود
 که دیگر نیاید از این باب مشاهده عجائب ندریم فلما بر کوه نیند آمد پیش
 الجناح کن دروازه امر فرمود فلما بر داشتند رهوا بقدی که زمین را
 مثل زه می دیدیم پس نازل نمودند مدینه فی اقل من طرفه عین در حاکم

مورث اذان ظهر می گفت و ماورث بلند شدن افتاب می بودیم گفتیم
 یا الله العجب ما در جیل ما که نجات ساله زاهست بودیم و این سباحها را
 نمودیم و در پنجاهت بر کشیم فرمود اگر میخواهم شما را سپردم در دنیا اینها
 و در هفت اسمها را بر کوه ما فی اقل من طرفه عین ففعلت و ما عندی من
 انیم الله الاعظم عرض نمودیم که تو والله یا امیر المؤمنین ابی عطفی و عجز
 باهره هستی بعد از این عم خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله انما این
 ملخص حدیث بساط کبر است و حدیث بساط صغیر علیهم السلام در کوه ارباب
 مثل مشهور مشی نمونه خرداری ان صغیر نمونه این کبر است و ان صغیر
 اهل سنت و جماعت از انس بن مالک روایت نموده اند که برای رسول الله صلی
 الله علیه و آله بساطی از قبیل خدیث آوردند فرمود یا انس بسطه فبسطته
 ثم قال لیه اذع العشره مراد عشره مبشره است پس امر نمود آنها را بجلوس
 بالای بساط و امیر علیه السلام را بحضور خود طلبید و با او فری جوی نمود
 و امر بفرمود امیر علیه السلام امده بالای بساط نشست و یکطرف بغداد
 فرمود اینها الریح اخیلنا پس بادها را بر داشت و در رجای نازل نمود که
 اصحاب الکهف و الرقیم انجا بودند در غاری همه زخمی و با امر حضرت ایشان را
 هر یک با قدر اسلام نمودیم جواب بنامد بعد از آن خود امیر علیه السلام ایشان را
 سلام داد جواب د نمودند که و علیک السلام یا امیر المؤمنین و سید الوصیین

الى اخره حسن علي بن ابي طالب بعد من غير ان المؤمنين علي بن ابي طالب
 سلام ندانيد گفتند ما غير وصي رسول صلى الله عليه وآله ما مورثينستيم که
 کتبی جوابت هبیم تا آخر آنچه با تفصیل در اینجا و بعد از آن گذشته و از آن حدیث
 بساط صغیر و کبریا که از اینست امیر علی بن ابي طالب در عوالم کاتبه الهیه مکتوب
 میشود عند اهل الاعینار و غیره با اولی الابدان **حدیث**
سبع و ثمانون من ذکر فضیله من فضائل علی بن ابي طالب علیه السلام
 مقراها عفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر یعنی هر کس حدیثی ذکر
 نماید از فضائل علی بن ابي طالب علیه السلام در حالیکه اقرار بان داشته باشد
 خداوند عالم میبخشد از برای او گناهان گذشته و آینده او را و این حدیث
 شریف از خطب خوارزم که از اعاظم علماء عامه است روایت نموده از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و افضل ما شهدت به الاعداء و تاملی شد
 این است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تعالی جعل لایحی علی
 ابي طالب علیه السلام فضائل لا تحصى من ذکر فضیله من فضائله مقراها
 عفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیله من فضائله لیس
 الملائکه تسعیر له ما یقی لثبات الکتابه و من استمع فضیله من فضائله
 عفر الله له الذنوب التي اکتبها بالسمع و من نظر الیک کتاب من فضائله
 عفر الله له الذنوب التي اکتبها بالنظر قال علی بن ابي طالب علیه السلام النظر الی فضائل علی

بوفی

عباده و در حدیث دیگر النظر الی وجه علی عباده و لا یقبل الله
 تقی ایمان عبید الا بولایته و البرا بینه و عدلیه و در روایت دیگر
 که ذکر فضیلتی از فضائل علی علیه السلام باعث عفو از گناهان است که با
 بعمل ورده باشد بدانکه سائر فقرات حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه
 عفو موعود در وقت ذکر فضیلت مخصوص گناهان صادره از زبان است
 زیرا که چون فضیلت آنحضرت مطهر آن محل میشود که با آنجا خورد پس وقتی
 که از زبان ظهور نمود زبان زبانت میگردد و فضیلتی که از دست ظهور نمود
 دست زبانت میگردد و هنگامی که در نظر و سماع و غیر ذلک از جوارح و اعضا
 و لکن الاشهر هو الروایة الأولى و معنی آن هم صحیح است بل احبب مراد
 زیرا که در آن فبیدی ذکر شده بلفظ مقراها و حاصل مقصود این است که
 کسی که فضیلتی از فضائل آن منبر ببرد ذکر نماید بطور اقرار برای او ثمره مذکور
 حاصل خواهد شد و لا یحقی که ذکر فضیلت بطور اقرار کاشف میشود
 محبت باطنه آنکس نسبت با آنحضرت و مذکور شد که حب علی حسنة لا یضربها
 سینه و بغض علی کفر لا یقع معه حسنة بعد از آنکه در قلب ریس فی
 و جوارح است محبت امیر علیه السلام جا کز شد از اعضا و جوارح هر چه منعلق
 بفضیلت آنحضرت طلوع و بروز نماید از آثار آن اصل اصیل و سنج طیب طیب
 پس حقیقت آن محبت عقل و روح و نفس زبانت میماند و آثار و ظهور آنست **مظاهر**

جوارح

جواز و اعضا را پاک میکند و تو شلوان وجود پاک و جوهر ناباک مایه
 استجاب هم مقصود و موجب انجام حصول هر مأمول است دست در غره
 الوتقای محبت و زدن و غیر نحو تو شلوان نجاب نمودن سبب غمزد و موجب
 نجات معاش و معاد است از غایب روایت است که شبی خضر رسول
 صلی الله علیه و آله را در رخ خواب خود ندیدم خواستم و جستجو نمودم
 دیدم در گوشه نام مناجاه می نماید این عبارت الهی است که خلیف
 علی سبط است **ان تعفوا عني اني اشدك باحبا للناس اليك علي بن ابي طالب**
 ان ترجمه عصاة ائمتی پس رفتم بعد از مناجاه پیش آنحضرت و عرض نمودم یا
 رسول الله انس لله الملائكة المقربون انست انت سيد المرسلين و خاتم
 النبيين پس چرا علی را واسطه شفاعت میکنند فرمود ای غایب و غایب که
 بر بام امدم که غاصبان مت خود را در غایت ما هم نظر مملک و ملکوت کن و در
 مقبران درگاه احدیت اطلاع باقم و قدر و کرمش بهر یک از تو خداوند ملا
 نمودم منزله هیچک را با الا نور و درنده احدی را الا ترا در شبه علی باقم و الا خدا
 بعلی قسم نمیدادم و از عبد الله بن مسعود روایت است که داخل شدم پیش
 رسول صلی الله علیه و آله و عرض نمودم که حق را بمن بنما تا برسم با و فرمود یا عبد
 الجبار یعنی خلیف شو با من خانه اندرونی پس داخل شدم دیدم علی بن ابي طالب
 علیه السلام نماز میخواند در رکوع و سجود خود میگوید **اللهم بحق محمد عبد**

تفسیر و تفسیر
 این است و این است
 نقل شده است
 ۱۷۲

و رسولك اغفر لنا طيبين و من شيعتي پس هر زمانم که رسول الله صلی
 علیه و آله را خبر دهم پس شنیدم که در نماز در مناجاه خود می گفت **اللهم**
حق علي بن ابي طالب عبدك الا ما عرفت الخاطين من ائمتي پس مرا با بی
 بزرگ ذکر گرفت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز خود را مختصر
 نمود و بعد از اتمام فرمود **يا ابن مسعود اكفر ابعد الایمان عرض نمودم**
خاشا و كلا بار رسول الله و لکن دیدم علی را که بوساطت تو سوال مینمود
 از خدا و تو بوساطت علی من میپر هاشم و نمیدانم که کدام یک از شما افضل
 است پیش خدا فرمود بنشین با من مسعود پس نشستم پیش او پس فرمود
 خداوند عالم خلق نمود مرا و علی را از نور عظمت خود پیش از آنکه خلق را خلق نماید
 بدو و هزار سال و پیش که هیچ تشبیه و نقیضش و همتی نبود پس شوق نمود تو
 مرا و از آن خلق نمود اسمها و زمینها را و من و الله اجل هاشم از آسمان و زمین
 و فوق نمود نور علی را و خلق نمود از آن غرش و کرمی را و علی و الله اجل است
 از غرش و کرمی و فوق نمود نور حسن را و خلق نمود از آن لوح و قلم او حسن
 و الله اجل است از لوح و قلم و فوق نمود نور حسین را و خلق نمود از او حسین
 و حور عین را و حسین و الله اجل است از زینان و الحور العین بعد از آن
 شد مشارف و مقارن پس ملائکه شکایت نمودند بسوی خدا شتعه و در
 خواست نمودند که این ظلمت را کشف نماید پس خداوند عالم تکلم نمود بکلمه

وخلق کرد از آن روحی بعد از آن تکلم نمود بکلمه وخلق نمود از آن نوری پس
 پس آن نور را مرکب نمود بان روح و از آن قائم نمود پیش عرش پس مشافی
 و مغارب نورانی شدند و آن فاطمه زهرا علیها السلام بود و از آنجا که
 زهرا نامیدند باین مسعور و فنی که قیامت میشود خداوند عالم میفرماید
 بمن و علی که داخل کنید بهشت هر که را بخواید و داخل کنید جهنم هر که را
 بخواید و ذلك قولها معا الفیانی حتم کل کفار عنید پس کافر نکند
 که انکار نموده نبوت مرا و عنید آن کسی است که انکار نموده و لایب علی را و این
 وجه تشبیه برای زهرا علیها السلام بآن وجهی است از وجوه تشبیه آن حضرت بآن
 اسم شریف و وجوه علیجده هم دارد که در کتاب بغیر بیضاء فی شرح خطبه
 علیها السلام که آن خطبه شریفه زاد مقام نظام و شکایت از غضب فدک
 در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از راه احتجاج و انعام حجت پس
 مهاجرین و انصار فرموده اند بفضل داده و نوشتارم هر کس خواهد آنجا
 رجوع نماید و در کتاب مجالس نقل نموده است حضرت صادق علیه السلام که شخصی
 بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود که فلان شخص از راه دریا
 با ما به فلان ایالت چسب زنده در آنک زمان مغایرت نموده و منافق بیایا
 آورده حضرت فرموده مال دنیا هر قدر زیاد تر باشد بلائی صاحبش بیشتر است
 پس بایند و نظر شما اهل دنیا از وضعی عظمی باشد و غیبه شما را ایشان نباشد

مک

مکر کنید که مال خود را در راه خدا بیدل کنید پس فرمود میخواهید شما را
 دهم از کسب که مال کمز و غنمت و از همه بزرگتر است و آنچه برای او میشود
 از ثنونات و خیرات در خزانة عرش رحمن محفوظ است صحابه عرض نمودند
 بلی خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود نظر کنید باین شخص که می آید چون نظر
 کردند دیدند مردی را رضای که لباس کهنه پوشیده می آید حضرت فرمود
 روز انقار خیرات و طاعات از این مرد بالا رفته که اگر هر سه صلوات
 شمت شود کمتر حصه از آن مغفرت چنان گناهان و زاج شدن دخول بهشت
 خواهد شد عرض نمودند که چه عمل نموده فرمود از خودش پرسید انصاری
 گفت امری که نکرده ام مگر آنکه از خانه نبردم مدینه حاجتی که داشتم چون
 دیر شده بود گفتم انصاری از در آن خانه حاجت بر آورده شود از این نبردم
 و از ابدل منکم بنظر کردن بر روی علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله شنیده ام که فرموده که نظر کردن بر روی علی بن ابیطالب علیه السلام عبادت
 است چه عبادتی حضرت فرمود ای ایچرد والله النظر الی وجهه علی عبادت
 و ای عبادت ایتم انصاری و فنی که آن حاجت نبوی تو میشود و زاید
 کردی بنظر کردن بر روی علی علیه السلام در حالتیکه دوستی او در دل تو جا کرده
 و اعتقاد بفضل او نموده باین نظر کردن تو بر روی علی علیه السلام است و این
 از آنکه جمیع دنیا در شرح باشند و همه زاد در راه خدا انقار

قال علی بن ابی طالب
 و الله انما انا عبد
 العزت و ارفی العز
 نصیب انکم و تقرب
 و دور است در آن
 نعمت از آنکه جمیع
 دنیا در شرح باشند

قال علی بن ابی طالب
 ما انا الا عبد الله
 و ارفی العز
 نصیب انکم و تقرب
 و دور است در آن
 نعمت از آنکه جمیع
 دنیا در شرح باشند

نعمت از آنکه جمیع
 دنیا در شرح باشند

بذات که در نفسی که در زمان راه رفتن بسوی علی کشیده شفاعت هر نفس
 در قیامت خواهد کرد پس شفاعت تو خوشتر است چندان هر نفس را از آنش
 جهنم ازاد خواهد کرد انتهى پس عظمت کبریا ای انحضرت و اسطیبت کبری
 داشتند در درگاه حضرت احدیث ملاحظه نمایند که از این حدیث غیر
 چه مزایای عالیله کبریا انحضرت والا منزلت خواهد فهمید و در حدیث دیگر
 شخصی از شیعیان در خدمت صادق علیه السلام از فقر خود سکايت منتهو
 انحضرت غضبناک شده فرموده کسی غمی ترا از شیعه ما هست اگر چه فی مال
 دنیا نداشته باشد و ایا کسی فقیر ترا دشمن ما هست اگر چه همه دنیا داشته
 باشد و در احادیث معراج وارد است که وقتیکه انحضرت بمقام فاروقین
 او ازین رسیدند لایق شنید که با احمد کردوست داری و زمین عرض
 نمود خدا با هر که او دوست داری و امری که بدوست کردن او فرمود با احمد
 ترا بر من تمام بدوستی علی زبیر که من دوست میدارم علی را و هر که او را
 دوست دارد و چون باستان چهارم عود نمودم با جبرئیل ملاقات نمودم پس
 و این سوال وجواب نقل نمودم جبرئیل که هست و گفت و الذي بعثنا علیا
 نبیا لوان اهل الارض یحییون علیا کما حیث اهل السموات والارض لما
 خلق الله النار و در حدیث دیگر که البه داخل هشتاد و نهمین مرتبه علی و دوست
 او و دوستان دوستان او و دشمنان او و دشمنان دشمنان او و در حدیث دیگر شمانا

علی البه محبتم خواهند رفت اگر چه در ضاهه انبیاء و اولیای بوده باشند که
 در این صورت نفوذ بالله از مرتبه نبوت و ولایت ساقط و مغزول خواهند بود
 فانظر ما ذاتی و السلام علی من اتبع الهدی **حدیث چهارم**
 لوان الرباض افلام و البحر مزار و البحر جناب و الایس کتاب ما انصوا
 فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی اگر جمیع اشجار باغات دنیا و مراد جمیع
 درختهای دنیاست همگی قلمها بشوند و دریا یعنی دریای محیط که سنا
 دریاها هم متصل با و هستند با ظاهر با از جوف ارض باطن و مراد جمیع
 دریاهاست مرکب باشند و جمیع جن حساب کنند و جمیع طائفه نوح
 انسان نوشته اند ان حسابها باشند نه نوشته اند فضائل و ذنن مابین
 نوشته اند دنیا را است یعنی مثلا اگر جن بمقام حشاد را بندد و ایا سعت
 موثر و فطنت بچولان خیال و یکاست که دارند بخوانند بشمارند و بمقا
 حساب بندد و عدد فضائل را بگویند و طائفه انسان هم ان عدد ها را بنوی
 سند
 هر چند فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را نمیتوانند بشمارند و لفظ ما انصوا
 فضائل علی علیه السلام و کتب است بر این که مراد از کتاب کاتبان حساب
 نه کاتبان اصل فضائل و علی الظاهر این مطلب را بطین ناویل است ای قول
 خدا پیغمبر که فرموده فل لو کان البحر مزارا و الکلمات ربی لنفقد البحر فیل
 ان نفقد کلماتی بی ولو حیثنا بمثله مددا و ایه شریفه علی حده و لوان منا

والتحریر من بعد سبعة احر ما تقدمت كلمات الله
والتحریر من بعد سبعة احر ما تقدمت كلمات الله
والتحریر من بعد سبعة احر ما تقدمت كلمات الله
والتحریر من بعد سبعة احر ما تقدمت كلمات الله

الأرض من شجرة أفلام والتحریر من بعد سبعة احر ما تقدمت كلمات الله
أز الله عز وجل ودر اخبار بسیار وارد است که خضر رسول مختار
صلی الله علیه و آله فرموده که در شب منراج در آسمان چهارم ظلمت
شهری دیدم و بار متصل تمام میفرستاد اینستادم و نگذاشتم که قطار تمام شود
خبرش گفتم با محمد چرا میگذری من از اول عمر خود این قطار را ندیده ام که
اول و آخر ندارد متصل میگذرد گفته بار اینها چه چیز است گفت صحائف
مملو از فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام که هر نوحه فداست گفت در شان
عزیز شاره اینست که در هر سه هزار سال یکبار نفع طلوع مینماید و در طلوع
آن ستاره زامی هزار دفعه نهد ام و ظاهر امر از آن بارها هفتها و هشتا
و ناهتا بوده باشد و مراد از آن کتب فضائل صحائف لیل و نهار بوده باشد
که جمیع از منبر است از فضائل آنحضرت و جمیع موجودات حادثه در صحائف
و ابام فضائل آن امام عالی مقام است که همه از فیض وجود او خلق شده اند
و میباشند و خاک این همه موجودات همان وجود ذی جود است اسد الله
وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد و الله اعلم و هر چند از فضائل امیر علیه السلام
او خضر رسول صلی الله علیه و آله روایت شده باشد از خارج از اول ظهور آنحضرت
در عالم شهود از حالات حمل و ما قبل آن و ما بعد آن الی الوفاة و ما بعد
الوفاة نمودار گردیدن در جنب فضائل آنحضرت که از ذره در جنب است

فطانت در پای محیط و التحیر من بعد سبعة احر ما تقدمت كلمات الله
امثال ماها بقدر کهايت در عالم ظاهر همین است که دوستان آنحضرت فضائل او
پنهان نمودند و نتوانستند بگویند از همه انهم در شمنان او که مدتها می روی
فرود کنند بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله از اول عهد خلافت خلفا
ثلاثة الی اخر خلفاء بنی امیه و بنی عباس و بنو شیبغه ال عثمان و غیر عثمان
و دشمنان او از راه مغل و عدوت فضائل او را همان نمودند نظیر بنی امیه
ما ملأه الا فقیهین و اقدمی که از علماء عامه است نقل میکنند چنانچه فرمود
از بسلی روایت نموده که رفیق پیش هرون الرشید همه علماء بغداد حاضر
بودند هرون خطاب بشافعی نمود که با بن عم چند حدیث در فضائل علی
بن ابیطالب علیه السلام از راه ثقات بنور رسیده گفت یا امیر المؤمنین از یاد
زیاده است پس بجانب محمد بن اسحق ملتفت شده گفت تو چند حدیث در فضائل
آنحضرت روایت میکنی گفت از هزار پنج و زانست بعد از آن رو بطرف محمد بن
یوسف گریه گفت تو بگو گفت از نو و اصحاب تو خائف هشتم گفت اینها
گفت باز ده هزار حدیث در فضائل امیر علیه السلام در دستم دارم پس منو جری
پرسید که از تو هم بشنوم گفت من نیز اگر زیاده از آنچه محمد بن یوسف گفت تو
نکتم از آن کمتر خواهد شد هرون گفت من خودم فضیلتی مشاهده نمودم
و باعث تو که داشتند غفار من شده از ظلم و تعدی بر اولاد علی علیه السلام منجو خواهند

که حضار القاس غلام نمودند هرگز گفت بوسقین تجالنج نایب من است
 دمشق را غلام نمود که در دمشق خطیبی است که زبان بلس و سب علی کسود
 و از نوع ممنوع نمیشود در باب و حکم شایسته خیر است من نوشتم او را
 پیش من نبرست چون حاضر شد گفتم خراج علی بدینکونی گفت اجلا دن
 در دست او کشته شده اند من ترک است و نخواهم کرد گفت نمیدانی که علی
 کشته با مر خدا و رسول صلی الله علیه و آله کشته نوبه کن والا ترا بقتولیم
 گفت هر چه خواهی بگو پیش فرمودم او را در حضور من صدای زبانه زدند و کرد
 کردند بصدای که فرمود او را عفو نویی در تمام روزم که او را چه سب
 تمام شب و خواب بدم که درهای ایمان کسوده شد و رسول خدا صلی
 علیه و آله و اهل المؤمنین علیه السلام و جبرئیل نازل شدند و با خبر بجای
 رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل گفت جام زابعلی علیه السلام بده
 و شیعیان و زاندا کن پس جبرئیل جام زابعلی داد و با او از بندند نمود که از
 شیعیان علی و آل علی بنیاید پس خلوتی با آمدند و از غلامان و مفران من
 چهل کن که همه را می شناسم حاضر شدند و علی علیه السلام از آن جام هر دو
 پس بخاد می فرمود که دمشق را بیاور چون آورد او را گفت یا رسول الله از این
 من نمی پرسد که چرا مراد شام میدهد رسول صلی الله علیه و آله از او پرسید
 که علی است بنگونی گفت بل گفت الهی از ما سخن کردان و انتقام علی از او بکن

و بعد اب انش کردن و متوجه ایمان شدند و من و سوا و زان از خواب
 بیدار شدیم غلام را گفتیم دمشق را بیاور و زان را در که غیر از سب که زان حجه
 کپی نیست گفتیم سب را بیاور چون آورد آن دمشق بصورت سبکی شد
 که گوش و مجال خود بود و اب از چشمش میخفت و کبلا شاره میکرد که کوباعند
 میخواست فرمودم تا با آن همه امانت بزنند و اکنون در آنجا است پس القاس
 ان سب را حاضر نمودند کوشش چون گوش ادبی بود و باقی اعضا و اجزا
 سب بود و زبان میخواهد و چون عذ خواه لب جبینا بند شافی گفت
 سب است و ما این نیستیم که عفو نویی با برسد بفرمان او را بیدارید با امانت
 بزدند و پیش نگذشت که صلا هو لئنا ک عظیمی شنیدیم چون نفخ کردیم
 بام را سوزان کرده سب را سوزاند بیدند هر روز گفت کواه باشند که من
 از جبرئیل و عدلی بعلو بان نوبه کرده ام و از کرده و گذشته شما هم و دیگران
 نیز زبان نبویه و نایب بگویند و در کتاب منافق ابن شهر آشوب و در
 روایت نموده از او می گوید که در مسجد نبوی با جمعی نشسته بودیم که محبت
 سفیان خطیب مشقی همراه جماعتی مسجد را خل شد بعد از ساعتی در چشمش
 کورد گشتن را گرفته بودند بیرون آمد گفتند این کوفت بالای من بر در وقت
 بالارفتن من گفت هر کس علی را سب نماید من او را سب تمام آنچه در چشم
 من باشد همان ساعت دو چشمش در گرفته از من باین اندوهی الحال کورد

و مردم بر او لعنت نمودند حال او را بخانه اش میبرد و نزد منافقین
 شهر شوبک رسیده بن جبر و اب نموده که پیش ابن عباس رفتیم گفتیم
 که سوال کنیم از شما از حال علی بن ابیطالب علیه السلام و اختلاف مردم مان دریا
 او و فراط و فزیری که در شان او واقعست ابن عباس گفت آند سوال کنی
 از حال همین خلق الله در امت محمد صلی الله علیه و آله آند که سوال کنی از
 شخصی که او را هزار منقبت در یک شب حاصل شد که آن شب فریاد است
 آند که سوال کنی از وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و وزیر و خلیفه
 و صاحب حوض و صاحب لعلی و صاحب شفاعت در روز قیامت
 و آند که نفس ابن عباس برین اگر در پاهای دنیا مازاد و در خنهای کل
 دنیا فایز کرد و جمیع جن و انس نویسنده باشند از روزی که خدا بیا
 آفریده الی آخر دنیا منافق فضائل آن سرور را نمیتوانند بنویسند و چون
 پرسیدگی از آنچه دیده ام از برای تو نقل نمایم چون حقیقتا مکمل
 تا بجهت رسول خود فریخ نمود بیرون آمدیم هزار مرد بودیم و چون شام شد
 عدد مردان برده هزار رسید چون صبح شد رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که هفتای طاعتی مؤمنان شوند و چون وقت بر آمدن افتاب
 شد خطاب بعلی علیه السلام نمود که یا علی قم و انظر کرامتک علی الله عز
 کلیم الشمس اذا طلعت والله ای سعید که مر جسد مردم بر احد در هفت

مکر

مکر در آن روز علی بن ابیطالب علیه السلام و بفضل این در خود گفتیم خیر ما به بنیم که
 چگونه علی افتاب حرف خواهد زد و چون رفتیم و افتاب آمد دیدیم که علی
 علیه السلام برخواست و رو بافتاب کرده گفت السلام علیک ایها العبد
 الذائب فی طاعتی افتاب بزبان فصیح جواب گفت که السلام علیک
 یا اخی رسول الله و وصیه و جمل الله علی خلیفه پس علی علیه السلام شکر
 افتاد و سجده طولانی نموده منکر است تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند
 شد و از زمین برداشت و دست بر روی مبارک او میمالید و میبگفت قسم
 یا حبیبی فقد ابکت اهل السماء من بکاءک یا هدی الله عز وجل بک حمله
 و در حدیث دیگر از کتاب بخاری است که در مدینه شبی خضر رسول
 صلی الله علیه و آله با منبر علیه السلام گفت و فنی که صبح شود بروی منب منب
 جای بلند باشد و وقت طلوع افتاب سلام کن بر او که خدا امر نموده که
 جواب ترا بدهد پس رفت صبح امیر علیه السلام بیرون آمد و او بکر و عمر و جمعی دیگر
 از مهاجرین و انصاریا او بودند بفرمودند و انحضرت افتاب سلام نمود پس گفت
 جواب سلام داد که و علیک السلام یا اول یا اخر یا ظاهر یا باطن یا من هو
 بكل شیء علیکم پس رفتند و در سفر بود و جماعه مهاجر و انصاریا نیز اشید
 ساعتی مد هوش شدند بعد از آن مجال آمدند و ملجمت نمودند پس
 صلی الله علیه و آله و گفتند تو منبر مودی که علی علیه السلام را شکر است

باصفا

سرافکنده آنحضرت موی کرد نشو زاکرت و فرمود الا تعلم اني اسد الله وبي
 الاشبال ابا قضا ستم کرده ان شبنم زبان فصیح عرض نمود با امیر المؤمنین
 با خیر الوصیتین با و ارب علم النبیین هفت روز است که کرسنه بودم شبها
 شما را از دور فرستکی ملاحظه نمودم آمدم برای طعمه و لکن برای ما وحوش و شبها
 گوشت دوستان و غنم ترا خداوند غایب خرام نموده لکن شبها کرسنه هستم
 حضرت فرمود اللهم انی برزقیکم و ایله در حال چیزی حاصل و موجود
 شدن شیر خورد و مسکن آن شتر که خود ذکر نمود در کفار و رود بنیل بود گفت
 که از اینجا بن بیابان دور رود از اینجا بجهنم زیارت نویی بودم و اینجا آمدم و الا
 با امیر المؤمنین بقادسیه میفرم و سنان بن ذابل را که از دشمنان بود در جنگ
 صفین قرار نموده او را بر بایم و فوت خود تمام حضرت اذن داد و محض شد
 من نجات نمودم حضرت فرمود چه نجات منمائی اگر قضا ^{نفسی} ملایم به بیند چنانچه
 هست هر آینه بصلوات خواهد افتاد بعد ذلك روانه شدیم و در وقت
 آنحضرت بقادسیه رسیدیم ناگاه عوغاب بود که پیش سنان بن ذابل را بود
 و بر دینان رفتند بعد از ساعتی کله سر و ساقهای پل و بعض استخوانهای او را
 من آنچه از شتر سینه بودم مردم نقل کردم نجات نمودند و دیدند سوی آنحضرت
 و حال قدم مبارک آنحضرت را میسوسیدند و بر چهره میمالیدند پس حضرت
 در اینجا خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خداوند رود و در حضرت رسول

علیه السلام

علیه السلام فرمود ما را دوست نمیدارند و مرتبه که داخل در رخ شود و دشمنان داخل
 نمیشود بهشت و من فریبم جنت و نازم جماعتی را بطرف راست منفرستم
 که جنت است و آنها درستان من هستند و ظاهر را بطرف چپم
 است و آنها دشمنان من هستند و اقول لجهنم هذا لی و هذا لک و شیئا
 من مثلک بن خاطر و زعد غاصف مرغ پرند و اسب و نه از بل صراط
 خواهند گذشت پس همه مردم گفتند انکمل لله الذی فی فضلک علی
 کثیر من خلقه و حضرت فرمود الذین قال لهم الناس ان الناس جمعوا
 لکم فاخشوه هم فرادهم ايماناً قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا
 بغيره من الله و فضل لم یستسئم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله
 ذو فضل عظیم و این آیه شریفه در خصوص آنحضرت و بیان شان ارنازل
 شده است و در کتاب عوالم نقل نموده که جوهر به غارم سقری بود مشرف
 بحدیث امیر المؤمنین شد حضرت فرمود که ای جوهر چه زود است که درین راه
 شتر رو بنوی آید که ترا بدزد چون چنین شود سلام مرا بر او برسان و بگو
 که امیر المؤمنین علیه السلام را امان داده است و چون جوهر به بیرون رفت
 و رسیدن شتر را و فرمایش آنحضرت را با او مقرر نمود شتر سقر برانداخته گشت
 و بیخ نوبت هم همه نمود و در کوفی دار بغی بنیستان غائب شد بعد از آنکه
 که کیفیت حالت را نقل نمود حضرت فرمود که در همه ما خود میبکفت و

محمد الاذن

محمد را از من سلام برسان و حارث نقل مینماید که در خدمت امیرالمؤمنین ^{بود}
 در کاشان کوفه ناگاه شبی از بیابان آمد پس ما را از اطراف آنحضرت متفرق شد
 شهادت پیش روی آنحضرت ایستاد و دستهای خود را بر کوش خود گذاشت
 و ایستاد پس حضرت فرمود بزرگواران این است که باذن الله و بعد از آن داخل مدینه نشو
 ابلاغ کن سبایع را از من و نیز وقتی شبی داخل کوفه شد و گفت مرا همه را
 نمازید با من المؤمنین علیهم السلام راه نمودند و وقتی که بخد مت آنحضرت رسید
 عاجزان پیش آنحضرت ایستادند و حضرت دست مبارک بر پشت آنها گذاشت
 پس فرمود بیرون رو شبی بر آنحضرت بیرون رفت و نیز آنجور بیرون رفت
 که در خدمت امیرالمؤمنین ^{بود} کد را بر پشت افتاد ناگاه شبی با بچه ها
 ظاهر شدند خواستم قرار نمایم فرمود ای ابن باجور پیر ایدم آنما هو
 قلب الله بعد فرمود و ما من دابة الا هو اخذ بنا صبيحتها شبی شب
 علیهم السلام آمد و نذال مینمود و میگفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و
 الله و برکاته آنحضرت فرمود و علیک السلام یا ابا الحارث ما تشبهت
 عرض کرد که من کویم سبحان من ابستى الهامة و قدت فی قلوب عباده
 الحاقة و وقتی دیگر شبی بخد مت حضرت آمد و نذال مینمود و تکلم میکرد
 بچشم بعد از آن شخصی سوال نمود که چه میگفت حضرت فرمود آنکه کان یسئو
 الحبل یعنی از در دانه تنه سگانه مینمود بعد از آن فرمود و دعوی و قال الا ^{سلط}

السلام

الله اخلا میثا علی اولیائک و شبی در راه طائف نظریه ابوطالب علیه السلام
 نموده پیش از آمدن اظهار ندانند که مسکنت مینمود ابوطالب را قسم داد
 بحق خدا که بیان نماید سزای نند آن را شبی شبی ذکر آمده گفت نوبی بد
 شبی خدا و نازی کننده پیغمبر خدا و ما را لا بد است که نذال نمایم بشما و امکن
 سائر درندگان از ابوطالب بیکر بخندند و نیز مری است که بهودی در نذال
 سزاه اصحاب بخانه داشت و در آنخانه سگی بود بگفت از اصحاب رسول صلی الله
 علیه و آله که گفته جامه او را دریده و زخم زده او را مشغول ساخت تا نماز
 او از جماعت رسول الله صلی الله علیه و آله فوت شد و کسی دیگر از اصحاب
 هم قبیل از این مقلد هم بهینطور نموده بود حضرت از آن شخص سبب ناخود
 سوال نمود کیفیت را عرض نمود آنحضرت با اصحاب بدر خانه بهودی آمده
 دق الباب فرمود بهودی بیرون آمد چون حضرت را دید از راه اعتذار
 عرض نمود که اگر خدا منی من منعلق بود مینباید است احضار مینمود بد حضرت
 فرمود که تو چرا این کلب عفو را در خانه نگاه داشته که اصحاب را از بیخود
 مانع از حضور نماز جماعت میشوانی من عفو را با نذال گشت در آنحال چشم
 آنکس بخد مت افتاد فرمایش آنحضرت را شنود پیش آمده بر بان فضیحه عرض نمود
 السلام علیک یا رسول الله من فلان و فلان را از اینجهت زخمی نمودم که
 اینها منافق هستند و در خانه خود شان ابن عم تو را ناسر امین میکنند و اگر

چنان بود

چنان نبودند بابت من با ایشان بیک خضران سگ عفو فرموده
 سفارش و از اینها حدیث نموده که از او توجه نماید خواست که برگردد بهود
 عرض نمود که در صورتیکه سگ من شهادت برساند تو بدهد من کنز او
 هستم اگر گواهی برسانت نوندم **اشهد ان لا اله الا الله واشهد انك**
رسول الله الى اخره و از عمار با سرفروزی است که در بعضی از راهها مدینه
 کردی بخدمت انحضرت رسید که سگ او بدش موی و با سگ تمام بخد
 امیر حسین علیه السلام رسیده روی زمین می بود امیر علیه السلام عرض نمود
اللهم اطلق لسانك ان شئ بكلمتي پس کرک بزبان فصیح عرض نمود **السلام**
با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود **عليك السلام** با ذنبت من ان قبلت و
 زبید گفت از بلده فجار کفر بر بلده انبیاء بجه برای اینکه در بازه به بیعت
 داخل شوم امیر علیه السلام فرمود که با شما با من بیعت کرده اید عرض کردی بیعت
 صدای از آسمان بمار رسید که جمع شوند آنها الذنوبان پس ما جمع شدیم
 در زمین مرغی از بلاد نبی اسرائیل و علمهای سفید و سبزه و خاشاکها صبیح
 و منبر از در سرخ موجود جبرئیل با لای ان من خطبه بلیغ انشاء نمود و طوق
 که دهن از نوکسان و چشمها از او کبریا شد بعد گفت **يا معشر الوحوش**
 خداوند عالم محمد را خلیفه نمود بر بندگان خود و بعد از ان علی را بیعت
 کنید کنیم سمعنا و اطعنا انحضرت فرمود **وبلك كانك من الجن قال لا اله الا الله**

و لا اله الا الله

الا ليس بله من کرک شریف از شیعه نو و جدم کرک بوسف علیه السلام بود که او
 بعقوب و زانمهم بخوردن بوسف نموده بود مقدس از پیشی ده از خصا
 الائمة علم الهکده نقل نموده که در عهد خلیفه ثانی در از ریاجانی چند
 شتر داشت باغی شدند و شتر بصر آنها دند شکایت پیش عمر خلیفه بود
 هم بزکاعذی نوشت که **من عمر امیر المؤمنین الى مره و الحی و الشیاطین ان**
تذلولوا هذه المواشي لصاحبيها که بتر دزد و بیشتر هاشان دهقانان
 و ذلول شوند چون آن مرد چنین کرد ان شتران بخریدند ان کاغد بخشد
 ان مرد و تودیک بود که از بیک حکم خلیفه او را بکشند هر دو معکر و هار بافته
 پیش خلیفه آمد و واقعه نقل نمود خلیفه فرمود این مرد در رو کونست و از
 مجلس مسجد برون بکند ان مرد بدالت بعض اصحاب پیش امیر علیه السلام
 رسید و حالت خود را عرض نمود انحضرت فرمود برو این دعا را با آنها بخوان
اللهم اني اوجه اليك بيبك نبي الرحمة واهل بيته الذين اخرجهم
على العالمين اللهم ذلل صعوباتها واغنى شرها فانك الكافي العاني العا
القاصر چون چنین کرد و انحضرت را بردش ان بک سده مثل بنده
 مطیع رام و آرام میشدند و انحضرت فرمود که هر که را از جانب اهل امانان
 اولاد صعوبتی در نمایند با کار مشکلی پیش بد این دعا نوسل چون بد خداوند
 عالم ان مشکل او را کاپت بینه فرماید **ويزد و نفس امام عليه السلام**

کدری

که رفتی همود مناظر نمودند با امیر المؤمنین علیه السلام در نبوت رسول
 الله علیه السلام آنحضرت بشیران ان بهود خطاب فرمود که انبیا ایما^{شما}ل
 محمد صلی الله علیه و آله و وصیه پس هکی ناظوشند شهادت جو^{چند}
 انجی نبوت رسالت پناهی و صابا^م علیه السلام و همچنین جا^{ها} انبیا
 هم همین شهادت ها را دادند پس بعضی از ان بهودان ایمان آوردند و برخی
 با تکار خود باقی نماندند و این آیه شریفه نازل شد که ^{الذ}لک کتاب
 لا ریب فیہ هدی للشیقین و روزی امیر علیه السلام شنیده کرد و در
 در شهری شراع داشتند مردم میگفت از من است و زن میگفت از من آن
 اوارد و الفسار و الحصار فرموده بقار گفت برو مرد را بگو که شتر را زن
 و گذارد و اوزا ظلم را اندازد آن مرد بعد از تبلیغ عار حکم انجانی گفت که
 علی بر دست خود را از خون مسلمانان که در بصره کشته است بشوید
 مال من است و نخواهم داد هانحال ان جناب خود غضبناک بپوش آمد و باند
 گفت که شتر را بضعیف و گذار گفت بندهم مگر کرد صنادق شهادت بدهد
 بحقیقت اینون حضرت بان شرف فرمود که ای شتر تو مال کپشتی گفت من چه سال
 مال این زن هشتم حضرت شتر را کفر بزین لطف فرمود و آمد را با ذوالفقار
 ستر پیهم نمود و از مسلمانان فارسی را پست است که روزی اعرابی ناله سوار
 وارد حضور حضرت کرد بدگفت ایست از شما محمد صلی الله علیه و آله اشاره بنیت

و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان

آنحضرت نمودند با محمد خبزه ما از آنچه در شکم نافر من است ما حقیقت پیغمبر
 نو من ثابت شود ایمان بیاورم آنحضرت متوجه سمت امیر علیه السلام شده
 فرمود با علی کفایت مرا عرابی را بکن امیر علیه السلام نام نافر را گرفته گفت اللهم
 انی استساک بحجبتی و اهد بنی محمد صلی الله علیه و آله و یا سماءک
 الحسنی و یکلما ینک لنا مات لما انطقت النافر حی^{خود} حیرت ما فی بطنها
 ناگاه نافر عرض نمود با امیر المؤمنین این مرد مرا سوار شد و بدین پیشتر
 میفت در راه با من جمع شد من از او حاملم اعرابی هانحال ایمان آورد
 بنوحید و رسالت را اسلام او نیکو کردید را و ندی گفته که عبادت جا^ت
 نیست که نافر از انسان حمل برارد لکن زینماه قلب عادت شده از همه دلا^ت
 بر نبوت رسول صلی الله علیه و آله با مراد از حمل نساء نطقه امر است در دم
 نافر بر هیبت خود که علفه نبوده باشد از همه دلائل مذکور و از حار و غو^ت
 مر و چایست که روزی امیر علیه السلام در مسجد کوفه بالای منبر خطبه داد امیر
 که ناگاه نظر از منه سجد نموده فرمود ای فقیر بنیاد و بنیاد من ان چیزی که در ان
 است فقیر او را حاضر نمود و او ماری بود خوش خط و خال پس ان مارد ز صفت
 آنحضرت با هشتکی عرض طلب نمود و بعد از ان مرخص کرد بد مر اجبت نمود
 مردم تعجب نمودند حضرت فرمود ان ماری است که در خدمت رسول صلی الله
 علیه و آله و آله بیعت نموده بفرمان و اطاعت ما لکن بعضی از شما اطاعت را^{ند}

و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان

و بعضی نذرید و نیز روزی آنحضرت در جامع کوفه بود مردی از پیش روی آنحضرت
 بجهت وضوء منو حیرت حیرت کردید ناگاه افعی بنیاد شد آمدند فرار نمودند آمدند
 آنجا بعرض نمود آنحضرت بدرسوز اخ افعی آمده با عصا اشاره نمود که برین
 بی افعی بیرون آمد و با آنحضرت تکلم نمود حضرت بان عرابی فرمود که تو مرا از این
 خلفاء دانسته بودی عرض کردی بل فرمود تو بکن آن مرد تو نبه نمود و شبعت شد
 و امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت حسین علیه السلام روایت فرموده که
 در صفاد را حی پیش امیر علیه السلام آمد سلام نمود حضرت جواب سلام نمود
 دراج عرض کرد یا ولی الله چهار صد سال است که درین مکان به تپش و تهلل
 حقیقا مشغول فرموده که درین مکان طعام و شراب نوجیز است که انبند
 زندگانی نموده گفت ای مولای من بخو که معرفت کرسنه میشوم شنبه است
 دعا میکنم و هر وقت تشنه میشوم دشمنانم را ازین منبکم رفع جوع و عطش
 من میشود و این دو بیت را خواند آنها السائل عما دونه الخ علی ان ما
 استخبر عنده واضح الامر جلی خیر خلق الله من بعد النبیین علی و بیه فاذنوا
 و بر صد لغوی و نیز عمار با سر و جابرا رضاری با آنحضرت تراهی فرستد آنحضرت
 نظریانها کرده بنسب فرمود و گفت احسن آنها الطیر فی صفت فی صلبه عن
 کردند کلام مرغ است این فرمود مرغی است در هوا ابا منجوا هبند کلام او را
 بشنود و او را بر بنسب عرض نمودند بلی این نظر همت آسمان فرموده است

دغانی فرمود ناگاه مرغی از هوا نازل نمود و بر روی دست آنحضرت فرود آمد
 آنحضرت دست پریشان مرغ مالک فرمود که ناطق شو باذن الله که منم علی
 ابیطالب علیه السلام پس باز بان فصیح عرض نمود السلام علیک یا امیر
 المؤمنین و رحمة الله وبرکاته حضرت جواب سلام داده فرمود طعام و شراب
 نواز کجاست درین بیان خالی گفت و فتنه که کرسنه میشوم ذکر و لا یت
 شما اهلبیت بنمایم و سب میشوم و وقتیکه تشنه میشوم نبره از دشمنان
 شما بنمایم حضرت فرمود بوردیک بوردیک بوردیک پس مرغ پرواز
 نمود و رفت و این مثل قول خداوند عالم است حکایت عن سلیمان
 یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و نیز وقتی جماعتی از مرغان بیان ذکر و
 بالای سربازان مؤمنان علیه السلام پرواز نموده باواز بلند بانگ میکردند فرمود
 اینها سلام مینمایند بر من و شما چون منافقان اینرا شنیدند بانگ میکردند که
 انکار این فرمایش را میکردند آنحضرت بقبضه فرمود که ندان باواز بلند آنها
 الا و را اجبوا امیر المؤمنین و آخر رسول رب العالمین چون فتنه از طو
 ندانم و ناگاه مرغان بیان همه جمع شده باطنای خود را بالای حضرت پهن نمودند
 حضرت بقبضه فرمود که بگو باین بیانند باین آمدند و همه در صحیح مسجد پیش روی
 حضرت ایستادند و حضرت با ایشان تکلم نمود باز بانگ ما نمینماید و اینها
 کردیم خود را بسوی آنحضرت مینکشیدند و صدای مینمودند فرمود با ایشان

که ناطق شود

که ماطون شویده بزبان فصیح گفتند **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنِينَ وَخَلِيفَتَهُ**
رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ و این مثل قوله تعالی است **يَا جِبَالُ رِي بَعْدِي وَالطُّيُورُ**
وَحُكَّابُ فِرْعَوْنَ آنحضرت در مسجد کوفه بخامه صدقه صدقه بنفصی که
گذاشت و غیر ذلک از اینم قولها نسبتا وارد است و در راه هجران ماهی
دجله را ندان فرمود **يَا مَثُورَةَ ابْنِ الشَّرْبَعَةِ** آن ماهی هر از این پیران آورده گفت
کسی که اسم مراد زمینان اینها اند شریعت را محقق نمائند و وقتی جماعتی
بهودان آنحضرت امیر مؤمنان عرض نمودند که تو کمان میکنی که جری در ماهی
بوده بعد از آن مسیح گردیده فرموداری چنین است بعد از آن دست مبارک
زافرا کرده عود می ز زمین برداشت و او را شوق نموده چپ بر او خواند و بقدر
انداخت تا گاه چو بان آن مغرب روی هم دیگر بخنده و جمعیت نموده با او از بلند
خطاب آنحضرت نموده گفتند **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنِينَ** ماطا نقره از بی
اسرائیل بودیم و لایب شما را بماعرض نمودند و تکلیف کردند ما شماع نمودیم
از آنجهت بعضی وقت مسیح گرفتار شدیم الی غیر ذلک از اخبار و آثار بسیار که
می نماید بر اخبار آنحضرت از زبان مرغان و ماهیان و سایر انواع حیوان و مکاتیب
با ایشان و امر و نهی و امور ایشان و همچنین در خصوص طوائف جن و ملائکه
و غیرها و اخبار اموات از انبیا سلف و غیرهم و تصرف در جمیع عوالم اجسام
و ازواج و نفوس و عقول و غیب و شهود بجز اشاره بلکه بجز مشیت و اراده

کفر

که مظهر قدرت کلمه الهیه بوده هر چه را میخواست بجز مشیت بدون نماند
و محلت حدات منفرد نمود و هیچ چیز از عوالم کون و مکان از دائره اراده آنحضرت
پایزن نمیتوانست نمود و گمان امره اذا اراد شیا ان بقول که کن **يَكُونُ**
و انهمه معجزات و خوارق عادات که از آن معجز کائنات طلوع مینمود و نقلی
اگر مشیت آن وجود مسعود علامه مینگفت مردم هزار هزار از این غرائب آثار
باز و اظهار مینمود و از جمله معجزات صادره از آن جناب مستطاب ^{منقول}
ببعض مقامات مسطور آن است که مقدس از دین پاره و غیره از این است
روایت نموده اند که در خدمت رسول صلی الله علیه و آله روزی در مسجد
نشسته بودیم ناگاه عتو عابی بلند شد و چهل در مکه و مسج با کمال کبر
و عظمت و کلامهای نازم مکه از او جواهر داخل شدند و مقدم ایشان چو
خوش رو و خوش بیان و فصیح اللسان فریاد مینگفت **الْبِدَارُ الْبِدَارُ الْبِدَارُ**
فِي الْأَطَارِ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند **يَا بِلَالُ** خضار امیران
فرستاد که کاشیف الکر و اب و علام العنوب علی این مطالب حاضر کن چون
حاجت بخدمت امیر المسلم رسیده انتخاب سبقت بخطاب نموده فرمودند
که مرا خبر دهی قومی که غلام با خوال ایشان دازم از روزی که خلق شده اند
که بی آن آمده اند پس در خدمت امیر المسلم رسیده مدیم مردم چون آنحضرت
دیند بخواستند و تعظیم نمودند آنخوان گفت کدام است از شما سگند

و معجزات

و معدن صبر و پیمان و تحمل کننده بر طعن و مضرت و در میدان و گشاده انظار
 و شجاعت و بسیار بی از اوصاف آنحضرت و شمرده و تعداد نمود حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود با علی حاجت بکن که از روی صدق
 و یقین و صف تو این کند بر او و امیر علیه السلام فرمود که ای پسر من ای
 نا حاجت تو از مردم نامسلمانان بدانند که منم بپسندید حاجت و بر آوردند
 حاجات و وصی بقیه عظیم و صراط مستقیم پس گفت مگر از روی بود
 حرص بر صید و شکار و بی صبری بی قرار روی در صحرائی کوهی
 دیده و یکی را بر زده مفارن آنحال نصف بدنش مفلوج و زبانش لال
 و ساکت از قبل ز قال و عیشره من هفتاد هزار کس هستند با آنکه
 رهوار و بگرم وجود معروف در لفظار و از بقایای قوم غار هستند
 اگر این بلد را علاج نماید همای او دریم و مطیع و منقاد شما بشویم
 امیر علیه السلام فرمود ای عجاج بن جلال بن فلان بن فلان تا هفت
 ای جوان کجا است بر زنی چون ای جوان نسب خود را بشنید بچشم گوشت
 در هودجی است مباد و زنده و خالام پسند چون رسیدند امیر علیه السلام
 نگاه کرد و تحمل و چون آن جوان مفلوج آنحضرت را دید که پشت و عرض نمود
 که ای بکم الشکر و الحمد لله یا اهل مدینه المصطفی حضرت او را دلداد
 فرمود بقدر از آن مکرر منادی در کوهها آمدند نمود که مردم بگردان

در بیخ

در بیخ جمع شوند آنحضرت هم با ذوالفقار حاضر شد تا فریب غریب کردید
 دو قطعه آتش از دور پدید آمد یکی بزرگتر از دیگری چون نزدیک شدند
 علی علیه السلام داخل نوی آتش گشت و آتش در آتش مثل دو لشکر جنگی بکنند
 برخوردند و های دھوی در درصاعفرا از آنها پدید می شد مردم از جا
 امیر علیه السلام می پلوس شدند و منافقان هلاک امیر علیه السلام را یقین نمودند
 ناگاه آتشها فرو نشست و در درعد و برین بظرف شد ناگاه شاه ولایت
 نمودار و شمر دزد گشت آنحضرت اشکار که طول آن بازده آنکشت و حیثی
 در میان پیشانی و امیر علیه السلام موی آن سر را گرفته و آن مؤمن موی سیاه
 بود پس نزد آن جوان آمدن جوان صحیح و سالم برخواست و دست پای
 آنحضرت را بوسید پس همه کس مسلمان شدند و امیر علیه السلام فرمود که این
 عمر بن حنبل بن ایمن است و پس بازده هزار نفر چون این دیر او را
 طور کرده بود با ایشان مقابله نمودم و با اسلام دعوت نمودم قبول نکردند
 همه را کشتند و ابو سعید خدری میگوید که روزی در ایط با جمعی در خدمت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشستند مشغول صحبت بودیم ناگاه غمگین
 ساطع شد و آمد پیش آنحضرت فرار گرفت و از تویی آن عبار صدامی آمد که
 السلام علیک یا رسول رب العالمین و خاتم النبیین حضرت جواب سلام
 داد پرسید که گپستی گفت من غرضم از این است که جمعی قوم من بر من ظلم کردند

عنه ابو سعید الخدری قال ان
 فارت يوم جالس له طبع و كذا
 في اصابعه و هو يقدر علينا بالحدث
 او نظر الى ان يقدر ما رقت
 ما زالت تنظر و هذا قول الامام
 وقت خواجه امير مومنان
 كنه منيما قال امير له ان
 و ان فرق من اجسامنا جوارنا
 و اهدت عيوننا فيك و شرفت
 ع قلوبنا الا اننا
 و بعد انما مع
 ۳۴

انجوار و غلفه را و مرا از دست من گرفتند از شما انصاف دادند خواهی که
 گویی بفرسبید دفع این ظلم از من نماید و من صائم میشوم که آنکس را سلام بشما
 برسانم و جمعی از ما بشما ایمان آورده ایم و فتنه که جن و کلاب در شما ما را از دست
 سمیع اسمان منع نمودند و جمعی دیگر که فرزند حضرت فرمودی پرده شو که ترا
 ببینیم گفت سمعاً و طاعة از میان غبار شخصی ظاهر شد با سر دراز و چشمی
 در میان سوراخ کوه چاک دندان چون دندان سباع و بدتس از بوی
 چون اندام خرس حضرت با بوی که فرمود که خنجرها این برو و مخالفان قوم او را
 برس و دفع ظلم او بکن عرض کرد اینها کجا هستند فرمود زین زمین عرض کرد
 من کجا این طائف دارم که بزین زمین بروم و کجا زبان آنها را میدانم که با آنها
 گفتگو نمایم پس بفرمود تو برو و از هم استغفاء نمود پس فرمود کجاست
 العین من و زلفانده هم من و زوج بنت من و پیکر و دو فرزند من و مرغ دین من
 دین من امیر علی بن ابی طالب جواب لیسک لیسک یا رسول الله فرمود تو برو با عطف و
 او را و او فرمود سمعاً و طاعة امیر علی بن ابی طالب شمشیر خود را حائل نموده همراه او
 شد بوسه سپید میگویند با سلمان و جمعی از اصحاب همگام آنها رفتیم که کجا رسیدند
 و چه طور میروند چون آنحضرت بمیان صفا و مرده رسیدن جماعت دیدند
 زمین منشو شد عرقه خور زفت و امیر علی بن ابی طالب از عقب او داخل کردند نما
 فرمود که شما بر کردید آخر که علی الله و اصحاب پریشان حال گشتند که آخر

بکجا انجام بگیرد و روز بگرفت صبح رسول صلی الله علیه و آله نماز خواند
 در مسجد و اصحاب را اطراف او مشغول صحبت شدند تا اقیاب بلند شد
 و بزوال هم رسید نماز را هم خواندند و منتظر رجوع آنحضرت بودند و
 محزون و دشمنان سرور که جن جلد نمودند و علی را بردند و تلف کردند نما
 فارغ شدند و از این از اجف بزبان مردم انداختند حضرت رسول صلی
 علیه و آله با اصحاب آمده در صفا و اصحاب را دور او مشغول شستند و نظر
 میکردند که تا گاه همان زمین سکافته شد و عرقه از پیش و علی علیه السلام
 از عقب تا شمشیر چون چکان مثل ماه تابان و اقیاب خشان نمایان شد
 تکبیر اصحاب بلند کردند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخواستند
 علی علیه السلام را بوسه سپید و سپید با علی را این وقت چنانا خنجر کرد بد عرض کرد
 یا رسول الله چون بفوم عرقه رسیدم اول نشان ترا بشهادت لا اله الا الله
 محمد رسول الله دعوت نمودم آیا نمودند بعد از آن تکلیف کردم که خنجر دادن
 راضی شوند بعد از آن که با عرقه مصاحبه نمایند و چراگاه و ایها بگریز از عرقه
 و بگریز از ایشان از اینها هم با نموده مخالفت کردند شمشیر را ایشان نگاهدارند
 و جمع کبیرا گشتم و باقی فریاد الا امان یا الا ایمان یا الضرره ایمان آوردند
 و عرقه را با ایشان صلح کردم ترا عجب خواست و کرد فتنه فرو داشت لهذا
 این ناخن شد عرقه دعای خنجر بسیار گفت و مخصر کردید و روزی در مسجد

و نظر
 و کلام

رسول صلی الله علیه و آله که بلند فامی چون نخل خمی داخل شد حضرت
فرمود این باید از فرزند آن آدم نباشد عرض نمودند یا رسول الله بجز از او
ادم کسی نباشد فرمود بلی و این یکی از آنهاست پس نزد یک امده سلام
کرد و جواب شنید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تو کبسی گفت
من همام بن بهیم بن لایس بن ابلیس گفت میان تو و ابلیس واسطه است
گفت بلی در زمان قتل فابیل ها بیل را من طفل بودم و در حین کتاف داخل
نادر دست نوح علیه السلام مسلمان شدم و باه و علیه السلام نماز خواندم
نعم بعضی صحف تا زاده بر سر نمودم و از پدر تا بهیم علیه السلام تمام بعض
صحف و نموده در آنش انیس و بودم و بخدا مت شمعیل و یعقوب سبحی رسید
و در چاه و زندان مصاحبی سف بودم و از موسی علیه السلام نوازه آموا
و پوشش بنون را خدمت نمودم و در جنگ جالوت اغانی طالوت نمودم
و بصحبت سلیمان علیه السلام و صفت بن بر خیا مت شدم و بجز از عیسی علیه
السلام را خدمت نمودم و همه یغیان خصوصاً عیسی علیه السلام را سلام
حضرت فرمود که جمیع انبیاء و رسول سلام و رحمت و بركات الهی باد ما دامت
السموات و الارضون و بر تو که ابلاغ امانت نمودی بعد از آن فرمود با
خارجی داری بخواه گفت یا رسول الله حاجتم اینست که امت خود را از کفر
براطاعت و صقی خود و هنی فهای ایشان از مخالفت اوصی که هلاک امم فاضله

در مخالفت

در مخالفت و صیاد بدم حضرت فرمود ای همام تو وصی مرا پیشانی عرض
کرد چنانچه از او صاف و که در کتب سماوی خوانده ام پیشانی فرمود اصحاب
ملاحظه کن بعد از نظر و امل گفت تو می نه هانیت بفرموده انحضرت
رفت ام علیه السلام را احضار نماید و مشغول صحبت علی و شدند حضرت
از وصیای پیغمبران پیشید و جواب می گفت پس فرمود نام من ز نام وصی
در کتب سابقه چیزی است گفت در نوازه نام تو میاید و نام وصی
اینها و در انجیل نام تو حیا ط و نام وصی تو فاروقیظا و در زبور نام تو ما
ماح و نام وصی تو هیدار و معنی میاید میاید طیب و ابلیس صدیو کز
و حیا ط مصطفی و فاروق حنیف و زکار و ماح مخوشنده کفر
و هیدار فاروق اعظم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از اوصاف امیر
علیه السلام پیشید که بچ صفت و زامپشانی و همام بنا نمود از اوصاف حضرت
میشد و در انجیل ام علیه السلام داخل شد بجز در حوال انحضرت همام عرض نمود
یا ای نسا و ای یا رسول الله هذا والله وصیتك رسول صلی الله علیه و آله
همام و ابام علیه السلام سپرد و همام بعضی ابا ت فراتیه و بعضی سوز فراتیه و مسأله
ضروریه شعیبه از ام علیه السلام یاد گرفت و رفت و در لیله الهی که از جمله
بنای مشهوره است از ابام جنگ صفت بخدا مت حضرت آمد و با صبح در جنگ
انجانب حشامین کرد و غائب شد اصبح بر بنانه بعد از مدتی از احوال همام

فرمود همام

فرمود هام کشته شد حمد الله تعالی و ایضا در جنگ حدیبیه که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منوجه مکه بود قشنگی لشکر اسلام غلبه نمود و
از هیچ طرفی نبود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نزدیک فلان درخت
چاهپست بریند آب بنوازدید جمعی مشکها را برداشته رفتند چون نزدیک
درختان شدند آتشها شعله کشید و صداهای مهیب پدید آمدند که در آن روز
برگشتند رسول صلی الله علیه و آله فرمود جماعتی از جنها آمدند که فریادها
بنمود هرگز برود و نرسد من و اراضا من میبشوم بهشت شخصی برخواست
با الفحاعت رفتند از آنجا نظر آتشها و صداهای درختها و فضا ظاهر شد
انها هم برگشتند بعد از آنجا عی از شجاعتها و صداهای مهیبین دفعه چهارم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد فرمود با علی بر روی برود
و از قشنگی خلاص کن آنحضرت جماعتی از سقایان خاملین مشکها را در آنجا
صداهای آتش و درختها ظاهر شد با آنکه فرمود تسبیح بزد و آنجا عی
عقب آن سرور روان شدند و امیر علیه السلام هم چیزی میخواهند مشتمل بر
بند با بکار چاه رسیدند و لو را چاه فرود رفته خواستند آب بکشند چاه را
بریند بینه چاه رفت حضرت تکلیف فرمود که کسی نوری چاه برود و در آنجا
هم از آنجا و امتناع نمودند خود امیر علیه السلام را من برگزیده داخل چاه شد
از چاه او از آنها مصیبت پیدا شد و خندههای عجیب مسموع کردید مشتمل بر مضمونه

در چشم

و همه صدای خفای و نفسها کلو کور شده احساس میشد ناگاه صدای آتشی
امیر علیه السلام را چاه شنیدند بقیه بیهلاک آنحضرت نمودند ناگاه از آنجا که
از امیر علیه السلام شنیدند و صدای شمشیر و ندای الا مان و الحذ و صدای
کبر و خنده استماع نمودند ناگاه حضرت ندا نمود که در پیمان را چاه در رسید
در پیمان او بچند روز و لو را بدان در پیمان نیست تا آب کشیدند و مشکها
آنحضرت از چاه بیرون آمد برکشند و در آن درختهای سرخه اثری از آن
و از راهی سابق نبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این جوی را در
ان جوی بود که در میان صفا و مره بدست علی کشته شده بود میخواست آنجا
بکشد خود شرم کشته شد و نیز جابری روایت میکند که روزی شون
امیر علیه السلام غلبه نمود رفتم در خانه ام سلمه در آنجا کفتم گفتم
گفتم جابری بن عبد الله میخواهم مولای خود را ببینم گفتم سه روز است
شرف برده و حال او در جهات است گفتم بر خات کجا است ام سلمه گفت من
اگر علم از این مینداشتم برو میسجد رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت را آنجا
خواستی یافت چون بمسجد آمدم ساجد بدم از نور و قطعه انوری هم مشا
نمودم از نور و امیر علیه السلام را آنجا ندیدم خیال منمودم که شاید ام سلمه
ذاده باشد ناگاه آن صحابه مشوق شده امیر علیه السلام از نوری آن نور انجبال
فرمود و شمشیر در دست داشت خون الود آن شخص بکشد چاه است

در چشم

در چشم حضرت بلو سیده گفت با ائمه المؤمنین علی السلام خدای که ترا
ظفر داد بر شمشیر تو ابا خانی طری بر من انحصر فرمود سلام مرا بدار
اسما آنها بدی و بشاوت دهی ایشانرا بیخ و ظفر من بعد از آن اشتر
سوار شده طلب نمود من نزد پل رفتم و عرض نمودم که گنجی بود بدو انبرد
که بود فرمود پادایم بدانی که ولایت مرا بر اسما آنها و زمینها عرض نمودند
و طایفه از جن قبول ولایت من نکردند پس جنیب من محله صنطقی این
وقت مرا با این شمشیر بختک آنها فرستاد بود ایشان سرفه شده در قریه
طهران نموده به هوا رفتند و فرقه ایمان آوردند و فرقه دیگر را کشته و آن
شخص سجده کننده ملک صاحب حج هموائیه بود که گرانجی برین همه ملا
است در نزد خدا که با مر خدا در روزهای جمع خیر همانها و سلام ملا
بمن میرساند و نیز فرایند جا بر از حضرت با فر فرایند شده که روزی
امیر علی السلام در مسجد شریف داشت از هائی پیدا شد و بمسجد آمد
مردم بمقام ذفر او بر آمدند که او را بکشند انحصر منع فرمود تا از هئا
آمد پیش انحصر سلام نمود حضرت در اثنا خطبه بود اشاره فرمود که تو
نما چون انجناب از خطبه فارغ شد پرسید که تو کیشی عرض نمودم که من
عثمان که پدرم از جانب تو خلیفه بود بر طایفه جن پدرم فوت شد مرا
وصیت نموده که بخدمت شما برسم و آنچه بفرمائید عمل کنم فرمود ترا وصیت

شعوی و پیغمبر گاری و من ترا در جایز تو خلیفه نمودم بر جن بر در مشرف
حکومت خود بنشین پس انحصر را و طاع نموده بر کشت جانم بگوید و با
علیه السلام پرسیدم که عمر و بخدمت شما می آید و طاعت شما را لازم میداند
فرموداری و نیز روزی انحصر با لای منبر بود که ناگاه نازی بجهت شمشیر
بزرگی از باب القبله منوج مسجد کردید حضرت فرمود راه دهید که این رسول
طایفه از جن است پس آمده سر بگوش انحصر نهاد و صدای از وی شنیدند
مانند صدای زرع انحصر نیز بزبان او تکلم فرمود بعد از جفت نمودن
سوال نمودند حضرت فرمود که این رسول بود از جانب فوجی از جن که میان
عالم و غیر ایشان تراغ و قتال واقع شده من رغبه نمودم که امشب دم کتو
انها و اصلاح نمایم عرض نمودند ما نیز در خدمت تو نبایم فرمود با کی بخت
حضرت بعد از نماز عشاء با اصحاب بطه کوفه آمدند و در روزی خطبه
کشید که از این خطه هر کس بزین برود هلاک میشود ما ایشانرا هم ناکاه
جن ظاهر شدند و منبر از نور نصیب شد و حضرت با لای و رفته خطبه خواند
که بی نشینده بود و از جای خود حرکت نمود تا ما بین ایشان اصلاح فرمود و نیز
از یهودی که مسلمان شده بود و بعد از چند نیک بر سنون مسجد نموده که
سبب گریه او را پرسیدند گفت عمر من از صد سال تجاوز است و در وقت
عدل و حق و علم ظاهر ندیدم مگر در دو ساعت از شب و دو ساعت از روز

که بود

که یهودی بودم مرا علفه بود در سواد و در همتا آنکی خوارت همدانی بودم
چند بار طعام بکوفه از دم شب در مسجد کوفه چهار یا پان من که شد هر
نقص نمودم پیدا نشد با خوارت رفیق بودم بمنزل او رفقه اعلام حال خود
مرا بخدمت امیر علیه السلام رساند آنحضرت خوارت را مخصر نموده مرا نگاه
داشت بعد از آن مرا بر داشت آمد بکامپندار او لاغها را که کرده بودم پس
روی مبارک بجای منی نموده بکلای کلم فرمود که نفره بنیدم بعد سر خود را
داشت کرده فرمود ای جماعت جن ایما من بیعت نمودم بدضم بخدا که او
اولاغها و بارهای بن یهود دارد تمامید عهد شمار می شکم و در راه
خدا با شما ایما منم ایام و الله کلام آنحضرت تمام شده بود که تمامی اوغها
و بارهای پیش روی من ظاهر شد فرمود ای یهودی با تو پیش باش که اوغها
از راه نروند من آنها را برانم با لعکس گفت با امیر المؤمنین شما مقدم با
سوی حبه چون وارد شدیم فرمود ای یهودی هنوز قدری از شب
باقیست و محافظت اوغها بر تو لازم است با تو موخیر حفظ باش من بار
اولاغها را فرود آورم با بالعکس گفت شما توجیه فرمائید من بارها را پان
مخا زدم بعد از آن فرمود توجیاتی طلوع صبح من توجیه او را لاغها منم
پس من خوابیدم تا صبح شد آنحضرت فرمود بر خیز و محافظت اوغها را
بکن دیگر ناکی نیست بر تو و اموال تو و غافل شو با من مرا بعت تمام پس

بمنازقت و با مردم نماز صبح را خوانده مرا بعت فرمود انقاب طلوع نمود
گفت بارها از یکشایف و شیم پس من مشغول فریختن شدم حضرت استیفا
تمن نمود و توها را جمع فرمود بعد ذلك فرمود یا اهل بیت بگردانید که
بلی محتاجم بخریدن بعضی حوائج آنحضرت در خریدن آنها هم اعانت فرمود
که نواز اهل ذمه هستی باید نوزامد تمامیم بعد از آنکه فارغ شدیم خوا
مرا و ذاع تمامید پس درین وقت عرض شهادت توحید و رسالت نمود
و آثار بوضایت و خلافت آنحضرت نمودم و اینکه آنحضرت خلیفه رسول
الله است بر ائمه و جن پس ذاع نموده رفتم بمنزل خود و چند ذرا بخوابیدم
پس شوق آنحضرت بمن غلبه نموده مرا بعت نمودم که آنجناب زیارت پیام
شندم شهید شده گفت انا لله وانا الیه راجعون و او آنجه منبر کرم
و نیز روی امیر علیه السلام بظهر کوفه شریف برد و فرمود پیش روی آنحضرت
بود و اصحاب همه بودند فرمود پی بیند آنچه من می بینم عرض کردند لا
یا امیر المؤمنین حضرت فرمود هر شبه خواهند دید و خواهند شنید کلام
او را بعد از آنکه زمانی شنیدی نمودار شد با سبب بزرگ مدید القامه که چشمها
او در طول واقع شده بود و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة
الله وبرکاته آنحضرت فرمود از کجا می آیی لعین گفت از نام که وادی است
در حتم فرمود کجا می روی گفت با نام حضرت فرمود بشی هشتی تو آنملعون

گفت یا ای المؤمنین چرا بدینگونه مراضه بخدا که خبر میدهم ترا بچیزی که
 میان من و خدا واقع شد بدون اینکه مالی در میان ما بوده باشد و آن
 این است که چون من مخالفت خدا نمودم و هبوط نمودم بسواستمان چنان
 و در اینجا ندا کردم الهی و سیدی ما احسبک خلقت خلقا هو اشقی
 منی فلانی آمد که اری ز نوشی ز خلقی که گم بروی مالک جهنم بگو ما بینما
 او را ز نوشی ز رفیق و مالک سلام کردم بگفتی که گفت ما مالک طبقه اعلا
 جهنم را کسود آتش سپاهی زبانه کشیده که من گم نمودم و مالک را بخود
 در کشید پس مالک آن آتش را فرو خوا برد از جای که طبقه دوم و آتش آنجا
 شدند زو سپاه از طبقه اول بود و زاهم فرود آمدند و همچنین طبقه
 دیگر را آتش طبقه هفتم و آن آتش چنان شدید بود که گمان کردم که مرا همه
 مخلوق را از فرود آتش است بچشم خود گذاشته مالک گفت که او را فرود آتش
 و الا من فانی خواهم بود گفت تو فانی خواهی بود تا روزی که معلوم نگردد
 از آتش را فرود آتش بعد از آن بدیدم دو مرد را آوردند با آنچه های آتش
 معلوم در هوا و در بالای سر ایشان جمعی بدیدم با کوزه های آتشین آنها را
 میزدند گفتند آنها را بکشند گفت بخاطر بیای و زانی که دو هزار سال قبل از
 دنیا در سان عرش خدا خوانده لا اله الا الله محمد رسول الله آید
 و نصره یعلی علیه السلام و این دو نفر شمنان آن بر کواوردند که اسم ایشان را

کوش خواجه

عرش خوانده و نیز در روایت صادق علیه السلام که در روزی امیرالمؤمنین در مسجد
 کوفه بالای منبر خطبه میخواند ناگاه از دهائی متوجه مسجد شد مردم و خشت نمودند
 امیرالمؤمنین فرمود راه دهید تا آمد پای منبر بالا رفت و خود را بر پای منبر
 انحضرت بنما بلند و بی بوسید و سه نغمه میداد و حضرت همچنان مشغول
 بود و خطبه قطع نفرمود تا تمام نمود پس از دهها از منبر برآمد و بیرون رفت
 مردم سوال نمودند فرمود این مردی بود از جن منی گفت پس عمر مردی از انصاف
 که او را جابربن سبیع میگویند کشته است بدون سبب و خون پشیز خورد
 بخشد و رفت پس مردی طویل القامه از میان مردم برخاست و گفت
 یا ای المؤمنین منم ان کسیکه ان ما را زد و فلان مکان کشته ام و از ان روز
 تا حال از صیحه و صدای آتش میجویم و نمی توانم در مکانی آرام بگیرم و هفت
 روز است که پناه نمیگیرم شما آورده ام حضرت فرمود که شتر خود را ببر و در
 موضع بکش بر و که دیگر باکی نیست و در کجا و الا تو را در پست که در کلمه
 مردی بود از اهل صلاح و فقی جماعت جن او را رجم نمودند و سنگها از جن
 و درازن مسدود بر او می انداختند و در رحم او می افتادند و کوهها را در آن فرود
 معنی دل تنگ بود و از علامه رحمه الله روایت است که مشاهده نمود
 مکانی که از اینجا سنگ می انداختند و هر چه غلام و نعلبندت میخواندند
 چاره نمیشد آخر الامر روزی آن مرد بر در همان خانه ایستاد و انجا عادت طبع

نموده

نموده در حالیکه ایشانرا نمیدید گفت قسم بخدا اگر دست زان عمل نبرد
هر اینه شکایت شما زاد رخ من المومنین علیهم السلام عرض خواهم کردی
رحم منقطع کردید و بگو عود نمود و هکذا از این قبیل اجناس بسیار است
و از جمله غرائب آثار ان امیر خیاوانست اجزاء نمودن مؤلفی از ان کتب ان و غیرها
هر که میخواست و هر وقت میخواست از جمله جمعی از اهل من بخدمت رسول
صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند که ما از اولاد فلان پادشاهیم که از
لاد نوح علیه السلام بود و وصی نوح سام بود و ما از وصی شما میخواهیم که ما
برای ما الخیاه کند و ما در کتب سالقبه یافتیم که فروردین شهر است و صحیفه
دازیم که صفات سام انجا مسطور است اگر از ما بماند پدید شما ایمان
فرمود با علی بن خنیز با این جماعت مسجد برو و بعد از در رکعت نماز در پیش
حجرات پانز زمین رفت تا مطلب انقوم حاصل شود امیر علیه السلام با انها رفت
و همانجا نماز خواند و لب مبارک جنبانید پانز زمین زد زمین شکافتند
و نابونی ظاهر کرد بدین صورتی بارش سفیدی برخواست و خاک از
روی خود تکان داده خطایه علیه السلام نمود و گفت اشهد ان لا اله الا
الله و انک با علی و وصی محمد سید المرسلین انا سام بن نوح پس ایشان
صفات سام را با صحیفه مطابقت یافتند و از صحیفه نوح سام گفتند که بخواند
سام صحیفه از ان صحیفه بخواند و اینها از روی صحیفه نگاه میکنند پس بار نوح

مسئله
این صحیفه
انعامیه
تاریخ عالم
در ۱۳۰۰

سلام امیر علیه السلام گرفته در ان تابوت رفت و خوابید و زمین تمام آمد که
مسلمان شدند و روزی علیه السلام با یونکر بعد از غصب خلافت
فرمود با ابانکر ایا فراموش نموده وصیت پیغمبر را که تو بمن اقرار نمائی و سلام
دهی بخدا با المومنین و تابع من شوی یونکر انکار نمود امیر علیه السلام
فرمود اگر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله حال انبوان حکم را بفرماید قبول کرد
گفت بلی فرمود بیای برویم مسجد بنا چون انجا رسیدند و داخل مسجد شدند
یونکر دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در محراب نشسته چون چشم
بانی بگرفتند فرمود ای ابانکر ایا ترا امر نکردم که مخالفت علی بن ابی طالبی عرض کرد
بلی لکن خبط نمودم بار رسول الله بعد از ان مخالفت نمیکم بر کشنده که ابانکر
برود در مسجد نزع خلافت از خود بکند عمر و انشای راه با ایشان رسید
و کیفیت آنرا نمیدانید یونکر با اینها نه بخندید و ضوعه بخانه برد و ابانکر گفت یا علی
تو بر مسجد من هم بخندید وضو تمامیم بیایم حضرت رفت و در مسجد نشستیم
فرمود و بصحبه که همراه خود داشت فرمود که عمر نخواهد گذاشت که ابانکر
بوسع خود وفا نماید باری عمر بعد از ورود خانه گفت یا ابانکر ایا تو
بنی هاشم را نمیدانی و عجب این قوم که مثل تو احمق را خلیفه خود نموده اند
خلافت حاضر انجا رفتند دست خود میدهی و الحاصل ورا پیشان
نمود بعد از انکه مسجد آمدند عمر گفت یا علی خانه خودت برو این نجس است که

مخوامند

تخوافت شد حضرت بستی فرمود و منزل مراجعت نمود و نیز در اول خلافت
 ابوبکر روزی عیدش امیرالمؤمنین علیه السلام آمد عرض نمود یا علی ایمنم بدان که ابوبکر
 در خلافت منمکن شد فرمود که او را خلیفه نمود گفت مردم فرمود چه شیئا
 زد و خلافت من بغيري مخالفت حکم آن سز و نمود بد عمر گفت یا علی تو همیشه
 بر بغيري افتراء منکونی بغيري کجا ترا خلیفه نمود و ما را امر باطاعت تو فرمود
 فرمود یا عمر بنی ابا من تا به بنوی که افشای نبی و با هم آمدند تا نزدیک
 مطهر صلی الله علیه و آله با گاه دستی مشاهده نمودند که بر او نوشتند بود یا
 اکفرت بالذین خلفک من تراب بعد از آن دست کشیده شد حضرت
 فرمود که عمر ای کج الله که رسوا نمود خداوند ترا در جانات و ممان رسول صلی
 علیه و آله عمر با و منبذ نکرد بد و نیز امیرالمؤمنین وقت تشرف بر در صفین
 نزدیک کوفه بر فرات عبور فرمود و در آنجا نماز خواند بعد از فراغ نماز با
 حضرت کوه شکافه شد و پیروی سفید محاسن از میان کوه ظاهر شده گفت
 السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله وبرکاته مرحبا بوضی خانم
 الیهین و فائد الغر المحجلین علی ایضا علیه السلام ان حضرت فرمود علیک
 السلام یا اخی سمعون بن حمون الصفا و صوی روح القدس عیسی بن مریم
 علیه السلام کیف خالک قال یحیی رحمتک الله من منظر روح القدس که
 فرود آید فاصبر علی اذی القوم ولا اعلم احدا افضل منک و اعلم ان

عید عید امیرالمؤمنین علیه السلام
 حضرت فرمود که او را خلیفه نمود
 ما را امر باطاعت تو فرمود
 تا به بنوی که افشای نبی و با هم
 مشاهده نمودند که بر او نوشتند
 دست کشیده شد حضرت
 عمر ای کج الله که رسوا نمود خداوند
 ترا در جانات و ممان رسول صلی
 علیه و آله عمر با و منبذ نکرد بد
 و نیز امیرالمؤمنین وقت تشرف
 بر در صفین نزدیک کوفه بر فرات
 عبور فرمود و در آنجا نماز خواند
 بعد از فراغ نماز با حضرت کوه
 شکافه شد و پیروی سفید محاسن
 از میان کوه ظاهر شده گفت
 السلام علیک یا امیرالمؤمنین
 و رحمة الله وبرکاته مرحبا بوضی
 خانم الیهین و فائد الغر المحجلین
 علی ایضا علیه السلام ان حضرت
 فرمود علیک السلام یا اخی سمعون
 بن حمون الصفا و صوی روح القدس
 عیسی بن مریم علیه السلام کیف
 خالک قال یحیی رحمتک الله من
 منظر روح القدس که فرود آید
 فاصبر علی اذی القوم ولا اعلم
 احدا افضل منک و اعلم ان

کین

فی نبل الدرجات اعلی بالصیر علی الادی فی سبیل الله پس قدری حضرت
 مکالمه نمودند باز کوه ملنتم شد و اشخص غایت کرد بد و اذان که اول
 سلمان بود وقت اخضرار او گفت که که ترا غسل دهد و گفت و در آن گفت
 امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد کرد و اذان منکونید من گفتم و در مدینه نبود و مدائن گفت
 بعد از وفات من چادری روی من بکش و منتظر باش که انحضرت حاضر خواهد
 شد هر چه فرماید اطاعت کن بعد از وفات او که چادر روی او کشیدم دیدم
 امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد سلام کردم امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جواب سلام
 چادر از روی سلمان برداشت سلمان بستی نمود انحضرت فرمود مرحبا با ابنا
 الله اذ ارايت رسول الله صلی الله علیه و آله فقل ما رايت من اصحابه پس خوا
 که نیز چند حضرت فرمود که محجوب سلمان خوانید چشم پوشید امیرالمؤمنین
 چادر کشید بر روی آن بعد از آن محجوب فرمود و بنماز ایستاد و مرد دیگر
 انحال پیدا شدند و با انحضرت نماز خواندند از حضرت پرسیدم که اینها
 که بودند فرمود یکی خضر یکی جعفر طیار بر آدم بود با هم یک هفت صفت
 از ملک هر صفتی هزار هزار ملائکه بودند بجز نماز سلمان آمده بودند و در
 پیشم نماز را نیت میکنند که روزی در خدمت امیرالمؤمنین بودیم مردی بلند
 قامت داخل مسجد شد یاد و شمشیر خاند کرده و عبید و خدم از عقب زبان
 فصیح گفت که سنت و شما که متولد است در حرم و مشهور در کفر و خلیفه

در

و ز کج نبول و غالب هر غالب فرزند ابوطالب است و فائل انطال عرب
 و مفرج هوم و کرب و عیب غلام نبوت و معدن حلم و فتوت نایب امان
 از اوصاف آنحضرت باشد و حضرت فرمود مالک با سعید بن قیس بن
 بن مد رکه این فلان بن فلان هشت بد را بشخص فرمود هر چه میخواهی
 گفت نماز سیده که تو جانشین رسول خدا و حلال شکلات بر او هستی
 رسول از جانب قبیل که هشت هزار خانه است و جو از دنیا ایشان
 مقبول شده در توی رخت خواب از اینجه در میان قوم نزاع و انفراد
 حاصل آمده که فائل او کشت اگر تو از زنده کنی که فائل خود را بگوید
 مسلمان میشوند مینم بامر آنحضرت سوار شده در میان کویچه با
 کوفه نماند همه حاضر شدند حضرت مقبول را حاضر نموده نگاه کرد
 و فرمود فائل این عوی و ست که دختر خود را میخواستی و بدهد اگر
 پس عمو از غیب او را بکشت و حضرت خطبه خواند بعد حمد و ثنا
 فرمود کار بنی اسرائیل که باعث چنان کشته شدنش خدا عز و جل را علی بن
 نیست پس پیش آمده پای مبارک را بر آن جوان زده گفت ای مددگر بن موی
 بر خیز به الحال آن جوان برخو است که گفت لبیک یا حجه الله علی الامم
 ما الفضل الالاعلام فرمود من فیک با اعلام قال فیکنی عی حارث بن
 پس حضرت فرمود بر و با قوم خود و ایشان را خبر ده از فائل خود گفت لا والله

لا افارک

لا افارک وان جوان ماند پیش حضرت تا در صقین شهید شد و قوم او
 مسلمان شدند و نیز آن فرقه نام زن از انصار بخانه های اخصا امین
 و مردم را از غیب بر شکست بیعت از آن مینمود و از فضائل امیر است
 ذکر میکند ابو بکر او را خوانده امر بنی که این عمل نمود قبول نکرد ابو بکر گفت
 ای دشمن خدا جمعی را که اجماع بر امامت من نموده اند میخواهی من شوزید
 کنی مگر تو با امامت من اعتقاد نداری گفت تو امام من نیستی بلکه امام
 انکسانیکه ترا اختیار نموده اند و از همه طبع دنیا به دور نوجع شده اند
 اگر از تو او را نپایند تو بر من بگردند امام مخصوص با امامت حکم نفس خدا
 صلی الله علیه و آله علی ابیطالب است امام باید از حکم خدا سر نچیند
 محققه با خبر باشد و عبادت بت نکرده باشد و عمر عمر خود را در
 پریشی گذرانیده اید چه طور امامت مینباید ابو بکر گفت من از انجا
 که خداوند ایشان را جمعه اصلاح امور بندگان خود نصب نموده و اطاعت
 ایشان را واجب گردانیده گفت والله که دروغ و افترا کنی اگر امامی زدا
 اجماع مینمود خداوند در قرآن بیان مینمورد و حال آنکه فرموده و جعلنا
 منهم ائمة یهدون یا مرنا لما صبروا و کانوا ابا انبیا یوفون اگر تو را
 هستی اسم اسمها را بگو به بنیم ابو بکر مینمورد و ندانستیم فرقه بگوید
 بعد از آن گفت تو بگو به بنیم و اگر گفتی ترا مینمورد ام فرقه گفت اسم اسمان اول

ابو بکر

ابولول درم ربول ستم سخوم چهارم دبلول نیم ما تر شتم فاحر هفتم
 ابوبکر و اصحاب و گفتند چه میگوئی در حق علی علیه السلام گفت چه توانم
 گفت در حق امام بحق و وصی مطلق و وارث رسول خدا و زوج نبول خدا
 نایب برای او و صافی آنحضرت و شمرده ایشان از روی غضبم فرود
 کشند که این زن بر رو خلافت گفته و از دین بری شده او برای آن زن از
 در خانه خود دفن نمودند امیر علیه السلام از فرعه که آنجا شریف بوده بود
 ستر جمع فرمود سلمان کیفیت حال ام فرزه را عرض نمود حضرت با اصحاب
 خود تیسر فرزه شریف آورده گفت با محیی القلوب بعد الموت با
 العظام الدار است محیی لنا ام فرزه و بیچاره فرمود فریفتن شد ام فرزه
 بیرون آمد و خیمه شمشاد و عناد خالفین فو نه کرد بد حضرت از آنجا که شمشاد
 فرستاد و پیشتر بکر برای و متولد شد و زندگانی نمود تا ششماه بعد از شهادت
 حضرت وفات نمود و دیگر شخصی از قبیل بنی مخدوم با امیر علیه السلام عرض نمود
 که دوستی داشتم وفات نموده و از آنجهت نسبتا منا تر هشتم فرمود منجواهی
 او را به بنی عرض کرد بلی حضرت با آن جوان تیسر آن مرده آمده خداوند را با
 نموده فرمودم با زین الله مین زندگ شده بر سر قبر نشستن و میگفت چه
 و چه سلا یعنی لبتک لبتک سیدنا فرمود این چه نوع زبان است
 که گفت مردن عرض بودی گفت من بر ولایت فلان و فلان از دنیا رفتم زبان من

بگفت

بگفت بزبان اهل جهنم و نیز در روایت از حضرت با فر علیه السلام فرمود
 که امیر علیه السلام رسید ز کوفه بمردی که جریث یعنی هار ماهی با خود داشت
 این مرد خود را که بنی اسرائیل حمل نموده آمد از روی نکار گفت از کجا که جریث خود
 بنی اسرائیل بود حضرت فرمود این مرد را روز پنجشنبه بخاری از میان چشم ز کوشن پیدا
 میشود و بزودی میمیرد و همانطور آن مرد میزد چون دفن نمودند امیر علیه السلام
 ستر را مده خدا را یاد نموده پای بر آن فرزد تا گاه آمد زنده شد و ایشان را
 پیش حضرت و گفت من رد علیا فقد رد علی الله پس حضرت فرمود بگو که در
 رجوع بفخر خود نمود و فریو شپده شد و در زمان خلافت ابی بکر فرمود
 که زیاد مال داشت فرمود بود کسیر جای آنها را نمیدانست مد پیش ابی
 بکر و گفت السلام علیک یا ابا بکر پدرم وفات نموده اموال بسیار را
 مانده و پنهانی مدخون نموده جای و دانمیدانم اگر نشان بدهی پیدا نمائا
 مسلمان میشود و ثلث مال از تو باشد و ثلث از اصحاب و ثلث از خود
 ابوبکر گفت غیب غبار خدا کی میبنداند آن پیش عمر رفت تمام میبندو
 تا رسید پیش امیر علیه السلام و عرض نمود السلام علیک یا امیر المؤمنین
 در آنحال گفتند چرا علی را نه امیر المؤمنین گفت که روزاه از صفات او
 اینطور یافتیم حضرت فرمود در عهد خود هستی که انما لایبقر انسا
 سه حصه است عرض نمود بلی حضرت فرمود صفحه بردار و بر زمین بگذار حضرت

و انما

و انجا مقارن غروب آفتاب کلاغها مسباه ظاهر میشوند و فریاد برآوردند
 حال پدید خود را بخوان و جای ما لها و این هر چه بگوید بنویس و با آن نیت
 مال خود را در باب چون رفت انجا و بفرموده آنحضرت عمل نمود آن غایبها
 ان پیش پدید خود را بخواند جواب داد و گفت چرا انجا آمده این مکان از ادا
 جهتم است گفت جهته سوزانگیهای مدفون تو آمده ام که نشان می
 گفت در فلان جا و فلان جا دفن است لکن ترا امر میکنم متابعت من مکن
 که از او روگردان نشوی پیکر کشت و آن اموال را بپیدا نموده پیش امیر
 السلام فراد و ایمان آورد و آن اموال را بفرازد تقسیم نمود و بنویس
 علی السلام روزی وارد مدینه شد دلفین مجرب جمعی از اهل ساباط
 همام بودند آنحضرت منازل کسی را سپید نمود و بفرمود باد لقا انجا
 مکان شستن کسیر بود و انجا فلان و انجا فلان تصدیق مینمود که چنین
 و چنین بود کوبا انوقت خودمان شرفا شنید پس کله پوسیده دید
 اخضا نمودا آوردند و در ایوان نشسته از اخبار طشی نمود و از ارباب
 کرده کله را نویان گذاشته ام نمود کله را که قسم میندهم ترا ای کله پوسیده
 بگو تو کبیتی و من کبیشم ان مجرب زبان فصیح گفت نوی ای ابو منین و ایما
 المنقین و سید الوصیین و من نبأ خلد و سپر امیر الله کسیر نام من
 یاد شاه عاد بودم که بظلم ابد ارضی نمیشدم لکن بدین مجوس بودم و در

و مغل

من محمد صلی الله علیه و آله منولد شد و شب اول آنحضرت بیست و سه
 کنکره از ایوان قصر من افتاد و چون شرف و فضیلت و واهلیت او در
 اسمانها و زمینها بمن معلوم شد خواستم با او ایمان بیاورم غرور سلطنت
 مرا غافل نمود تا از دنیا رفتم و این فیض از من فوت شد و کافر مردم در
 آتش جهنم هستم لکن خداوند عالم همه صفت عدالت من از نموده که هر
 آتش جهنم نمیسوزاند و آنحضرتا کاش ایمان آورده بودم و در خدمت او
 پیش هر مردم کر میشدند و کله ساکت شد و این خبر در ساباط منتشر کردید
 مردم در حق آنحضرت مضطرب و فریاد مختلفه کردند بعضی مخلص بودند
 اعتقاد انها بر امامت آنحضرت زیاد شد و بعضی گفتند پیغمبر است و بعضی
 گفتند خداست و الا مرده و ازنده نمیکرد و علی اللهی شدند مثل عبد
 سبا و اصحاب و حضرت چون اعتقاد این فرقه اخیره داشتند ایشانرا
 نمود و تمامی از این قول فرمود که من بنده خدا هستم و عبد مخلوق و زود
 ایشان از این اعتقاد بر نکشند حضرت انها را سوزانید و بعضی که بخند
 و گفتند اگر بویبت نداشت ما را باش نمیسوزانید و در اعتقاد خود
 سخت کردند و در روایتی انها را که سوزانیده بود باز اعتقاد فرمود و نصیب
 نموده قبول نکردند و سخت ایشانرا دند و رانید که نوی خدا که همه ما را سوزانید
 و هم زنده کردی و نیز از ابور و احزاب مغرب روایت شده که من با امیر

بودم

بودم و رفتی که بحسب صفین مبرفت در جانب فرط کله بد که زانها ترا
 گذشته بود آنحضرت بر او مژده فرموده او را بخواند کله استقبال نموده بک
 گفت و بزبان فصیح تکلم نمود با آنحضرت بعد از آنکه آنحضرت فرمود که بر
 بجای خود پیش بکشت و نیز رفتی که از جنگ هزران فارغ شد کله را
 ملاحظه فرمودی و پوسیده فرمود او را بیاورد بعد از آن او را با چیزی که
 در دست مبارک داشت حرکت داده فرمود خبر بدی مرا که تو کشتی فقیر
 بودی یا غنی سعید باشی یا دشمن یا کافر پس آن کله بزبان فصیح گفت
 علیک یا امیر المؤمنین من پادشاهی مردم ظالم و منم در برون هرگز ملک الله
 مالک شدم زمین را از مشرف تا مغرب و بر و بحر کوه و دشت همه را بصف
 آوردم و هزار شهر غلبه گرفتم و هزار پادشاه را کستم و پنجاه بنا نهادم
 یا نصدا هزار بار بر او ازاله بکارت نمودم و هزار غلام ترک و هزار غلام
 و هزار غلام روی هزار غلام زنجی خریدم و هفتاد دختر پادشاه
 نمودم و هفتاد هزار فرزند پادشاه زادگان در حبس من بودند چون
 الموت در رسیدم غیبی که ای ظالم طاعی مخالفت پروردگار خود نمود
 پس همگی اعضا من از زید چون ملک الموت روح مرا قبض نمود اهل آن
 از ظلم من آبرو شدند و من خود همیشه در آتش معذبم و خدا بکمال مومنان
 من هفتاد هزار زبانیه که مرا بجزایای آتش میزند چنان کرده که اگر کوهها

دینار شد

دینار شدند همه را مپسوزاند و بعد هر موی بدن من ماری و عقرب فی سلاط
 نموده که مرا می کشند و جنة ظالمهائی که از من صادر شد بعد از آن کله
 ساکت شد همه لشکرا علیهم السلام که گشتند و دست بر من زدند و بگفتند
 که یا امیر المؤمنین ما حق تو را ندانستیم با وجود اینکه رسول الله صلی الله
 علیه و آله ما را اعلام نمود خسران و زردیم و ستم بر خود نمودیم و از تو چیزی
 که نشد پس ما را اجل کن از نفسی که در حق تو کردیم و در بکس و با تو آشنا
 نمودیم پس اگر فرمود آن کله را با خاک پوشانند آنگاه آنجناب از آن
 حکم فرمود باز ایستاد و همگی ماهیان و حیوانات فراتر رودی بآمد
 با آنحضرت تکلم نمودند و شهادت با امامت آنحضرت دادند و در مقام
 بعضی اصحاب اثناء نمودند سلامی علیه از مزیم و الصفا سلامی علیه
 سیدنا المنقی لقد کنتک لدرهم التهران چهار اجماع اهل الله
 وقد ظهرت لك جنسانها شادیک مد عینه مالولاه و ظاهر انیت
 که سعیدی در بوستان اشاره باین کله پوسیده نموده که گفته استند که
 بگردد در درجه، سخن گفت با عاید کله که من فرزند مندی شستم،
 بشتر بکلاه محی داشتم و مرا از عابد امیر مؤمنان علیه السلام بوده باشد
 که از راه ثقیه یا مصلحی دیگر اینطور گفته والله اعلم و نیز در راه هزرا
 کله پوسیده دیدم فرمود با جلدی بن کوکرا این الشیعه یعنی جلدی که کرا

کجا است

کجاست شهنشه یعنی جانی که از آنجا اب برداشته میشود آن کله در جواب گفت
 مهنا و آنحضرت در آنجا مسجد بنا نهاد و نامید او را مسجد حجه و جلند
 گفته اند که اسم پادشاه حبشه است که قصد خراب کردن خانه کعبه نمود
 قبل و او را از امر گویند و در روایت دیگر باضحاب خود فرمود و فرستاد
 نذا کردند با جلند حای بن کر که از آن شخص صدائی از ذریه خالک آمد و یکم من هو
 علمه بر اینست و اینست که علم بالخاض منی و نیز امیر علیه السلام بنجیحی
 از خوارج مذهب نایبنا باطمدان رسیدند در پی آنجا عرض نمود که من از شیعیان
 نوشتم مرا بر روی بود با او همزمان بودم پس عمر او را با لشکر سعد بن
 بجنک اهل مدائن فرستاد و در آنجا کشته شد بخواتم او را زنده گوی فرود
 فرود ایشان بده آنجناب سوار بر اسب شهباء خود بود همچنین نالی شهنشه
 آمدند زدن بر این حواله نمود و شهنشه را بفرمودند تا گاه مردی بکند کون
 طولی القامه از غیر برین آمد و بجهت تکلم نمود امیر علیه السلام فرمود چو این
 عجم تکلم نمودی و حال آنکه نوعی بودی گفت چون من با خود شهنشه را
 بود و است بودم و از جهت شدم و زبان من منقلب شد بعد از آن امر گفت
 با امیر المؤمنین علیه السلام زد نما او را امکان خود که ما را با او حاجتی نیست پس
 آنجناب فرمود بزرگوار پس رجوع نمود بفرقه خود شده شد و در کابکار
 ازجا بر انصاری و این شد که در پی امیر علیه السلام از کوفه بدر رفت من

بفرقه

بعقب آنحضرت روان شدم تا رسید بفرقه ایشان بهود و در وسط فرود ایشان
 و نذا فرمود با بهود و با بهود پس جواب دادند از میان بنور که لبتک لبتک
 مطلق یعنی ای سید ما پس امیر علیه السلام فرمود چگونه پی بنید علی خاندان
 ایشان گفتند ما معدنیم سبب گفت با تو مثل مخالفان سلاقی ما با هر
 پس ما هر کس عصبان تو و در زید ایم در غدایم ما و ز قیامت بعد از آن
 صحر زد چنانچه نزدیک بود که آنها آنها منقلب شوند جا بر کوبند از هول
 بهوش شدم و بر دافاندم چون بهوش آمدم دیدم امیر المؤمنین علیه السلام
 بر تختی از یکدانه با قوت سرخ نشسته بر او ناچیز از جوهر و حله های سبز
 در بر روی میدار کش مانند حلقه ماه میند و خشد عرض کردم با سیدی
 این پادشاهی بزرگی است که مشاهده میکنم فرمود با ای حاجت برسد بکمال
 و سلطنت ما اعظم است از ملک سلطنت سلیمان بن داود علیه السلام
 بعد از آن حضرت رجوع نمود بکوفه تا بمسجد رسیدیم گاهی چند داشت و فرمود
 لا والله لا تعلم الا والله لا يكون ذلك ابدا عرض نمودم با که تکلم میکنید و کسی
 نمی بینم فرمود ای حاجت بر رهوت بر من منکشف شد و دیدم اول و درم زا که
 در آنجا معذب بودند در میان نابونی پس درخواست نمودند که با ابا الحسن
 با امیر المؤمنین ما را بسوی دین بگردان تا آنکه از ما نمائیم بفضل و ولایت تو پس
 من در جواب گفتم نه والله نمیکند بعد از آن حضرت ناروت فرمود با این را و کورد را

دادوا

لَعَادُوا لِيَا هُوَاعْنَهُ وَانْتَمَ لَكَ ذَبُونِ اِنِّي جَارِ احَدِكُمْ خَالِفْتِ وَصِيَّتِي تَعْمُرُ بِنِكَد
 مگر اینکه نایبنا محشور میشود روز قیامت و نیز روایت است که امیر
 علیه السلام روزی درودی السلام بر پا ایستاده تکلم می نمود و کسی
 راوی می گوید که من بی خود ایستاده بودم مدتی دراز تا اینکه خسته شدم
 و نشستم باز خواستم باز نشستم در آخر عرض نمودم یا امیر المؤمنین ایستاد
 بی ایستاده با که تکلم می فرمایید فرمود ای حبه بنیست این ایستادن مگر
 تکلم نمودن و انس گرفتن با ارواح عرض نمودم که ایشان چنین اند فرمود
 و اگر برده از نظر تو برداشته شود هر آینه خواهی دید که حلقه حلقه نشسته
 و با یکدیگر اظهار درستی می نمایند و حدیث می گویند من عرض کردم که ایشان
 اجسامند با ارواح فرمود ارواح خند و روح هیچ مومنی در بقعه از بیقاع
 مفارقت از بدن نمی کند مگر آنکه بروج او خطاب می رسد که لا حیث و لا حیات
 السلام و بدانکه دردی السلام بقعه ایست از بقعه های هشت و از این نوع
 معجزه های نایب و عجایب بشمارد و اخبار و آثار بیرون از حد شمار است
 کلام آنکه آنحضرت عالی زینت و انقدر قوت و قدرت بود که هر چه می خواست
 بجز مشیت و ارادت بدین ماتی و همت بعمل می آورد و مظهر قدرت
 کلمه حضرت احدی بودند و هیچ چیز از دانه ارادت ایشان ناپسند نمی بود
 بگذارد و گمان آموه ازا از دستها ان بقول که کن فیکون اگر همه آثار

ظاهر از

ظاهر انجناط جمع نمائی و ملاحظه کنی خواهی داشت که شیخ محمود عجب بود
 و اینطور در نظر می آید که من باب اعد در کتب آن زمان ذکر است که
 ما که در آن متصووع از هر چه می برد سخن در دست خوشتر است جمله دیگر
 از عجایب و غرائب آنحضرت ذکر نمایم و بعد از آن شرحیست مسئله از آنجا
 بمقام سخن می آید تا از باب بصیرت و بصیرت را بر نحو اجمال معلوم و محقق کرد
 که این همه معجزات و کرامات که از آن مفر کائنات طلوع می نمود و تفسیری
 اگر میخواندند هر دی هزار هزار از این غرائب آنرا بر او ظاهر می نمودند
 از جمله روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شب شدیدی غرض شد
 بود امیر علیه السلام بعبادت آنحضرت رفت و عرض نمود که چه چیز است شمارا آذین
 می نماید فرمود شب شدیدی پس امیر علیه السلام دست بموضعی زد و در گذار
 فرمود اطبعی یا حی قوزانبا از بدن آنحضرت بیرون شد و ازین مفعول است
 حدیثی که وارد شده که حسین علیه السلام بعبادت شخصی از اصحاب که کوفه
 بود تشریف برد پس خطاب می بینی فرمود آلم یا مریک امیر المؤمنین علیه السلام
 ان لا تفری احد من اجابته پس حی بیرون رفت و بزبان فصیح جواب داد
 نعم یا مولای و در حدیقه الشیعه مقدس از دیلی رحمة الله روایت است
 که امیر علیه السلام عبودیت نمود بفرستنی نخله در و فرستی کوفه تا که نخل
 نقر می نمود از آن ده بیرون آمدند با امیر المؤمنین ما در کتب خود داریم که

درین

در این حوالی سنبل است که در آن اسما هفت نفر از ابناء نوشته شده است
 آدم و سلیمان و نوح و ابراهیم و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اگر از انشا
 بدیدد ایمان میاوردیم فرمود که ما با سلیمان بالای بساط نشسته ایم
 آمدیم و آن سنبل را دیدیم و او را در زیر این نل گذاشته ایم بهود سعی
 کردند که آن نل زینت را بخرند نتوانستند حضرت امر نمود بر باد که زینت
 نگار نماید باد زینت را که از نمود سنبل پیدا شد و در طرف بالای آن
 نبود فرمود در آن طرف برین است بهود هر چه کردند سنبل را بگردانید
 نتوانستند حضرت باد است مبارک خود اشتهاره نمود سنبل برخواست
 و آن طرف افتاد ملاحظه نمودند اسما انبیا را و حضرت امر فرمود سنبل
 سابق بجای خود مراجعت نمود و باد را امر فرمود بالای سنبل را بفرستد
 پوشید و هکذا انما مسلمان شدند و مؤمنان این است حدیثی است
 از رسول صلی الله علیه و آله یا علی نصر الاینباء سر او نصر خیمه
 که ذال برایش است که آنحضرت با هم پیغمبران بود لکن سائر مردم نمی شناسند
 و در ایام طفولیت هر یک از آنها بدیدمشکنت در وقت حمل فاطمه
 است که با امیرالمؤمنین حامله بود هر وقت فاطمه میخواست از جای بگذرد که
 در آن حوالی می بود آنحضرت از نومی شکم مادر خود را باز و پاهای خود را منع
 می نمود از رفتن آن سمت و شخصی از جانب معویه در کوفه فرستاده بود

بشار

اخبار می نوشتند و از کوفه پیش حضرت آوردند فرمود چرامرنگ این کار
 منوی قسم یاد نمود که مردم در حق من دروغ مینگویند فرمود اگر نمود
 چشمهای تو کور شود آنروز همان حال کور شد و دشمن را کوفه بگویم
 و نیز در رختبه چیزی از شخصی سوال نمود اشخص در جواب آنحضرت سخن
 نگفت آنحضرت فرمود سخن راست گفتی و کور خواهی شد بعد از این فرمایش
 آنحضرت آن مرد در همان حال کور زبانش را کزید و نیز در مجلسی از جماعتی
 بوم غدیر فرمود دوازده نفر شهادت دادند که آن روز حضرت رسول صلی
 علیه و آله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و بدین ارفتم کان شهادت
 نمود و همان روز با بنی نضیر و نیز زینب از بنی مالک پرسید که آیا خاطر
 حکایت روز غدیر را که شهادت دهی اش گفت با علی نه شده ام و این فقه
 اگر بوده از خاطر زنده فرمود اگر دروغ بگویی چشمهای تو کور و بدت
 ابرص و مال کار تو جستم بوده باشد لکن در همان ساعت اعمی ابرص شد
 از زد که سبب نمیشد با بنی نضیر و از زد کردید و در مسجد نصیر از
 پرسیدند که با صاحب رسول الله تو چرا این بلاهای بدگفتار شده و حال
 آنکه تو صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و در پیش آنحضرت فریبه داشتی بلاهای
 دوستان ایشان را از دست نمیرسد آهی کشید و گفت بدغای مرد صالحی اینطور
 شده ام گفتند چه طور شده ایاه نمود از نفر واقع صرا نمودند گفتند ایبا

نمودند

نمود مردم با لعنت منکر کردند و نیز روزی در منبر فرمود انا عبد الله
 واخو رسول الله بدیجی از قبیل عسکری حضرت درین دعوی ستم نهاده بود
 آنحضرت اشاره فرمود با اشاره آنحضرت آن مرد در همان ساعت محبوس
 گردید سرش را بر زمین بنزد و هدایان منکفت از پایش بکشد از مسجد
 بیرون نمودند و وقتی مرد خارجی اشخصی پیش آنحضرت با کسی دیگر میجا که
 رفتند آنجناب بطرف مقابل حکم فرمود آن خارجی گفت با علی لعنه
 فی قضیه حضرت فرمود اخصاء باعد والله ان مرد بصورت سگ شد
 و لباسش هوا برید خواستند از مسجد بیرون نمایند آن سگ هم چینی
 و جرع و کبره می نمود آنجناب رحم فرمود لب مبارک نجینا شد خارجی
 اول رجوع نمود در خلس از هوا برآمده بیوشید عرض نمود که سما
 با این قدرت چه حاجت که بالشکر با معویه جنگ کند فرمودند ^{لله} هلك
 من هلك عن بينه و يحيى من يحيى عن بينه و ليمر الله الخبيث من الطيب
 و بداند که اصف بن برخیا وصی سلمان علیه السلام بیک چشم زدگ
 بلقیس را نزد سلمان حاضر نمود چنانچه خداوند فرموده قال الذي عنده
 علم من الكتاب انا ابتك بي قبل ان يرد اليك طرفك و محمد رسول
 صلى الله عليه و وصی او کرامی نزد خدا بیعت از سلمان رو
 و نیز روزی امیرالمؤمنین با اصبع زاهری فرمود که در پی رفتن نهایی از این

کوه

گفت بسیاری از مردان و کشتی و اولاد ایشان را بیدیم که از شنیدن چنین
 کردی آنحضرت باو فرمود اخصاء باعد والله ناگاه آن مرد بصورت سگ
 شد و پناه با آنحضرت برده نند تل منبند حضرت رحم فرموده دعا نمود
 بصورت اول کرد شخصی گفت یا امیرالمؤمنین توفادری مثل بن امور و نمود
 با تو چنین و چنان میکنند آنحضرت فرمود سخن عباد الله المکرهون لا
 بالقول و نحن باهم غاملون و نیز روزی اصبع بن ثبانه و حدیقه بن
 یمان و ابو موسی اشعری و جمعی دیگر در خدمت آنحضرت بودند عرض نمودند
 بنما شد ما چیره ازان عجائب معجزانه که خداوند شمار آن مخصوص کرد است
 فرمود که محفل و ناب بنما و زید و خداوند عالم عذاب نمی نماید احدی را مگر
 بعد از انمام حجت عرض نمودند یا امیرالمؤمنین ما بخدا و رسول صلی الله
 علیه و آله ایمان آورده ایم و توکل بجدا نموده ایم چرخ محلی نمی نمایم آنحضرت
 گفت اللهم اشهد علی هؤلاء پس برخواست و ما همترا آورد آن
 نایبجان رسیدیم که هرگز آنجا اب ندیده بودیم دیدیم با غیبت مشتمل
 بر سینه ها و اژهای جاری و حوضها مملو که در میان آنها ماهیان بسیار
 بودند گفتیم این معجزه در اثبات امامت نیست لکن معجزه دیگر هم میخواهیم
 نابیش ما زیاد شود فرمود حبیبی الله و نعم الوکیل و بادست مبارک او
 نمود بجانب حیانه ناگاه دیدیم فضرها سبنا مکمل بد رو با فو و انواع

مخوفها

و حور بهار غلمانها و اشجار و انهار و اظفار و کبریا و غلامان کالو و لو
 الکتون و هر عرض مینمودند که یا امیرالمؤمنین ماشون لقای نور و شمع
 نور و از ایزم فاشار علیه السلام اتم مسکون اتم ضرب بر جله الارض پس
 منقوشد و منبر از باقوت شرح بیرون آمد حضرت بالا ای و رفت
 حمد ثنای الهی در رود حضرت رسالت پناهی نمود و ملائکه کسبنا نازل
 شدند و ماصکله پرها ایشانرا می شنیدیم و سلام نمودند حضرت پس ایشان
 فرمود یا ملائکه ربی حاضر سازید همین ساعت بپلنگ بالسه و فرعون ^{عنه}
 همان ساعت اتملعون را حاضر نمودند و شدت نور ملائکه چشم ما را ^{منمود}
 و صدک اسلام از پنجها را می شنیدیم و یاد شد بکه بنویسد ملائکه عرض
 نمودند ای خلیفه خدا زیاد کردن عذابین ملعون را و منکف و اول
 من ظلم ال محمد صلی الله علیه و آله و من جرئی علیه السلام بعد از آن زبان
 بمعدن کسود و التماس و نضر نمود که ای سید من رحم کن بر من که طاعت
 این عذاب ندازم فرمود خداوند رحم نکند ترا و بنا بر ذمه عملهای ترا ^{الجب}
 پلند ای شیطان عیند پس آنحضرت منوجه فاشد فرمود اینرا امام
 و نسب حسود می شناسید عرض نمودیم با فرمود پس سوال کنند که تو
 کبشی سوال نمودند اتملعون گفت منم سر کرده شبا طین و فرعون این امت
 که انکار کردیم حق مولای خود امیرالمؤمنین و خلیفه رب العالمین و انکار کرد

انوار

ایات و معجزات او را پس آنحضرت فرمود چشم بپوشید و آکیند چون چنین کرد
 ناگهان خود را در جای سابق خود دیدیم نه باغی نه قصر نه درختی نه
 پس جمعی از آن قوم در همان مجلس تنگ نموده گفتند ان هذا لیس عظیم
 و نیز در کتاب مجاز از امام علی نقی علیه السلام مری است که امیرالمؤمنین
 در لجهت از صیفین در یکی از منازل اراده قضاء حاجت نمود بعضی
 منافقین لشکر آنحضرت با خود گفتند که ما نظر میکنیم بر عیون او و آنچه که
 از او دفع میشود ناکذب و ظاهر شود در اینکه او برای خود در این علما
 ادعای مرتبه پیغمبر را مینماید حضرت خیال ایشان را فهمید ^{فمن} ^{الطلبید}
 فرمود صد کن از جانب من که آن در درخت فلان و فلان در یکجا جمع
 باندای منبر یا مخر البشران در محله مثل دو شخص مشان بکدر متصل
 شدند حضرت در عقب آنها نشست منافقین خواستند از طرف دیگر
 باز نگاه کنند چشمشان ناپیدا شد نخواستند چشم حضرت نگاه بکنند
 چون چشم بک نگاه میکردند چشمشان بینا میشد تا آنحضرت فارغ
 شد و برگشت خواستند بر نداشتند نگاه حضرت را ملاحظه نمایند و این
 پاهای ایشانرا بخود کشیدند نخواستند بر نخواستند بر کردند و این
 رها نمود و چند دفعه اینطور نمودند تا بنای کوچ لشکر شد بر کشند
 حکایت ذکر نمودند خبر میشد بعضی گفتند که علی در سخن نمودن شبا ^{هست}

تمام دارد

تمام دارد به پیغمبر و بعضی گفته اند که با این قوت و قدرت چنانچه خواست
 و نهد و عمر و غص چون این کلام را شنیدند فرمود با ملائکه رَبِّ اسْتَوْبِ
 بِمَعُونَةٍ وَبِرَبِّكَ وَعَمْرٍ نَاهَانِ دَبْدَبٌ مَلَا نَكَّةَ سِنَاءَ رَبِّكَ اَنْتَ
 نَفَرًا نَجْرًا مَبْرُودَةً بِاَبْنِ اَوْرَدَنْدِ اَنْتَ بَلِشْكَرُ خُودِ فَرَمُودِ اَبَا مَبِشْتَا سَبْدِ
 اِنْبَهَا رَا عَرَضَ مَبْرُودَنْدِ بِلِ فَرَمُودِ اَكْرَجُو اَهْمُ خَالَا اِنْبَهَا رَا مَبِشْكَرُ فَا رَعِ مَبْشُورِ
 و لَكِنْ مَهْلِكٌ مَبْدَهْمُ اِنْبَهَا رَا اِنْبَهَا رَا اِنْبَهَا رَا اِنْبَهَا رَا اِنْبَهَا رَا اِنْبَهَا رَا
 وَفَتْ مَعْلُومٌ لِبَهْلِكٍ مِّنْ هَلَكٍ عَنِ بَيْتِهِ وَبِحَجٍّ مِّنْ حَجٍّ عَنِ بَيْتِهِ
 و اِنْبَقُولُ مَنَافِقَانِ نَبِئْتُكَ رَحْمَتٍ مِّنْ مَكْرٍ مِّثْلِ فُؤَلِ كَافِرَانِ دَرِ حَقِّ بَيْتِهِ
 از راه انکار و معراج که گفتند کسی که در یک شب ملکوت سه عادت را در زمین
 سبقت نماید چگونه عاجز میشود از هزار که در یک شبه الفار بگردند و بعد از آن
 سه روز در غار در مدت بازده روز بعد پسر برود پیش انصاری حضرت انصاری
 بر حجت شهنشای خود از اکاف و افطار و نیز از صدق و علی السلام
 روایت شده که فرمود ای ایان چگونه انکار مینماید در همان قول مؤمنان
 علی السلام را که فرمود اگر خواستند با شما هر چند بپندند بکنم این نای خود را
 و منبرم بر کسبش پسر ابوسهبان که در شام است و در آن وقت بر من انداخت
 و حال آنکه انکار نمیکند عمل اصف بن برخیا را صحت حضرت سلیمان علی السلام
 را که سخت بلفیض در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر نمود و این اشاره است

مجلسی

بجای کسی که آنحضرت روزی بن کلام داد مسجد کوفه فرمود و پای مبارک خود را
 در آن نمود و کسبند آنرا بح ملاحظه نمودند در همان تاریخ پائی از دیوانه و فخر
 مغویه داخل شد بر سینه مغویه رسیده و او را از تخت بر انداخته بود
 و ندانسته بودند که از کجا بود و برای چه بود و نیز در روایت هشتم شمار
 که روزی غلامی داخل مسجد کوفه شد و در صف مسلمانان نشست
 و امیر علیه السلام مشغول فضا و احکام بود بعد از فراغ آنحضرت از احکام
 آن غلام برخواستند گفت یا ابان ترا بمن رسولم بیوی تو را بی که بگریخت
 می پد از برای او که هها از جانب مردمی که حفظ کرده است کتاب خدا و از
 نا اخوا و میندند علم فضا با و احکام را و او بپنجه است از نو در کلام و
 از نو با بی مقام الحج در بیوفت آثار غضب و زوری امیر مؤمنان ظاهر شد
 بعار فرمود که در قبایل کوفه ندانماید که اجابت نمائید علی را تا آنکه شنید
 حق را از باطل و حلال را از حرام پس در اندک زمانی جمع شدند تا مسجد
 آنحضرت با لای مبر شرفنا ورده فرمود با آنها الناس مغویه میکنند که او را
 المؤمنین است قسم بخدا که امام امام نمینماید تا آنکه زنده کند در دنیا
 یا اینکه فرود آورد از آسمان باران را و امثال ابن امور را و بعضی از شما را تا
 هستند که در من است آنچه باقیه و کلمه نامر و حجت بالغه و تحقیق که فرستاد
 مغویه بسو من جاهلی از جهال عرب و جبارت نمود در مقابل شما میند

که اگر

که اگر خواسته باشم هر چند استخوانهای او را در منبکم و لکن شکل نمودن
 از جاهل صد فرست بعد از آن که در ساجده و در رکعت رسالتها
 فرموده بدست مبارک اشاره نمود بهوا و باره ابری اقبال نموده بلند شد
 و با او بلند گفت السلام عليك يا امير المؤمنين و يا سيد الوصيين
 و يا امام المتقين الخ و اشاره فرمود بعمار که سوار شو ما را بگو نسیم الله
 بحربها و مرینها پس هر دو سوار شدند و ساغنی غائب شدند بعد از آن
 سخا به بر مسجد سابه انداختند **بند آمد علی بن ابی طالب** بالای که الفضاة
 و عمار در پیش او و مردمان برد و آنحضرت جمع شده پس شروع فرمود بخطبه
 معروفه که او را خطبه شریفه منبگویند چون فایز شد از عمار پس بلند
 که یا عمار یا امیر علی بن ابی طالب کجا رفتی گفت سخا به ما و اطیران در اندک زمان
 تا ما را مشرف نمود بر شهر بزرگی که در حوالی ان اشجار و افکار بود پس فری
 آورد ما را شهر بزرگ دیدیم بزرگ و مردمان آنجا بجز زبان عرب تکلم نمینموندند
 پس جمع شدند در خدمت آنحضرت و پناه میبردند او را و آنجناب ایشانرا عظمه
 نمود و از عفو با الهی نزار فرمود بزبان ایشان بعد از آن سوار شدند با هم
 آنحضرت و جماع کوفه که هستند وارد شدند **بند آمد علی بن ابی طالب**
 ان شهر اعرض نمود که الله و رسوله و ولیه اعلم فرمود که بودیم ما در جزیره
 هضم از چین که خطبه منخواندیم چنانچه در یکم از مردمان گفتند یا آنکه خدا بفرستد

و در آن روز

این قدرت با هر روز با نبوغ عطا نموده است پس خرامم را بر ما نیکبیت بقتال نمود
 آنجناب فرمود خداوند ما را نموده به نیکبیت خود و قتال کافرین و منافقین
 بعد از آن فرمود قسم بخدا اگر میخواهم این دست کوفه خود را دراز منبکم از
 اینجا بشام و از سینه معویه منبرم و منبکم از شارب و با فرمود از ریش و بعد
 از آن دست مبارک را دراز کرد و کشید و در گرفت و موها بیستای بود
 نجات نمودند و بعد از زدن از شام خبر سپید که در فلان روز دشتی از دیو
 آمده بمعویه برخورد و او از تخت خود بر افتاد و بهوش کرد بعد از آنکه
 بهوش آمد بدیدند که از شارب و بارش او موها بیستای مانده شده و تن
 در کاب بخار از کسان فارس و حمه الله که روزی در خدمت امیر علی بن ابی طالب
 بودم عرض نمودم که یا امیر المؤمنین میخواهم که بعضی از معجزات شمارا همتا
 نماهم فرمود نعم بعد از آن برخواست و داخل خانه شد و برین آمد **حالتیکه**
 سوار اسب آدهی بود و نذر فرمود قبری است که هم علی بن ابی طالب او را فرمود
 با سلمان سوار شو منمهم سوار شدیم کوبا اسبها را در و بال داشت پس کسب
 اسبها زد در هوا طیران نمودند بجای که میبستندیم صدای پاهای ملائکه
 و کسب ایشانرا در زیر عرش بعد از آن عبور نمودیم بر ساحل دریا بیک بعد
 منمود موج منبر و مضطرب بود پس آنجناب بگوشت خشم نظر نمود او
 افکند از خوش واضطراب ساکت شد بعد از آن دست مرا گرفت و بر روی

روایت

روانه شد و اسبها از عقب سرهای آمدند پس والله که فذکهای فرست
 استبان شد تا آنکه رسیدیم بخزوه که مشتمل بود بر دوزخان بنشمار
 و اثمار و انهار و اشجار و اطبار و دران مینا آنکه خود هم بد رخ بزکی
 که بزک و شکوفه نداشت پس آنجناب عصائی که در دست داشت بر انداخت
 زد شکافه شد و پیرن آمد از او نافر که طول هشتاد ذراع و عرض
 چهل ذراع بود و یک در پشت سر داشت آنجناب فرمود پیش نافر برو و اشیر
 او بیاشام پس اطاعت نمود و بشیر و اخوردم با سبلم شین ترا شد
 و نرم تر از مسکه بود فرمود بنکور از این میخوای عرض نمودم ازی پس ندا
 فرمود که اگر میبایست که ناکاه ببردن امدان که طول او صد و بیست
 بود و عرض او شصت ذراع و سلوا از بافون شرح و سپند او از عنبر شهبان
 او از زرد سبز و زمام او از بافون زد فرمود از شپان بنوش پس ایشان از
 مکیدم شپس بود مانند غسل صافی و خالص عرض کردم که با مولای این نافر
 از برای چیست فرمود از برای نور سائر شپسها از اولبای من پس فرمود بان
 نافر که رجوع نماید بسوی صحره فی الحال رجوع نمود بعد از آن سپید نمودیم بخزوه
 تا رسیدیم شجره عظیمه که بر او بود طعامی که بوی مشک از وسطش بود پس
 بر خوردیم بطاثری بصورتی که کس عظیم که از جای خود جست و سلام کرد
 بر آن حضرت رجوع نمود بموضع خود عرض نمودم یا امیر المؤمنین چیزی است

از مانه

این مانه فرمود که این منصوب است در اینجا از برای شپسها و موالیان
 تا روز قیامت و این طایفه ملک است موکل بر این مانه تا روز قیامت و
 بگذرد حضرت علی السلام اینجا عبور مینماید پس امیر المؤمنین دست را گرفت
 و سپهر نمود تا رسیدیم بدر پای دیکر و از آن دریا عبور نمودیم رسیدیم
 بخزوه بزکی که او قصه بود مشتمل بر یکشت از طلا و یکشت از نقره
 و کنگرهای و از عقیق زرد بود و کبره زکی از آن قصه هفتاد صفت از طلا
 این مانه بود پس آمدند و بر یکشت سلام کردند و آنجناب ایشان را از
 رجوع بمواضع خود داد و خود آنحضرت داخل آن قصر شد و در آنجا بود
 اثمار و انهار و اشجار و اطبار و کلها و ریاحین و باغات و نباتین بسیار
 تا رسیدیم بر کوه دران بشان و قصری که در آن مکان پس صعود فرمود بر آن
 و آنجا که نیمی از طلا ای حجر بود بالا ای آن نشکست و از آنجا دریایی دیدیم
 سپاه فی امواج کالجبال و مضطرب و نبار مولای اخبار بکوشش خیمه
 بسوی اندرینا انداخت دریا از اضطراب ساکن شد و فرمود این دریایی
 که فرعون در اینجا غرق شده با فومش و این دریا قرار مینماید تا روز قیامت
 پس عرض کردم یا امیر المؤمنین آیا بقدر و فرسخ مسافت سپیده ایم فرمود
 ای سلمان تحقیق که سپر کردی نومقدار پنجاه هزار فرسخ زاود و در دریایی
 نواظر این دنیا داده که نه نبعی نمودم فرمود و پیش که طواف کند و الفریقین

در عزیمت

و غرب نبار او برسد با جوج و ما جوج پس منعد خواهد شد
 و حال آنکه منم خلیفه رب العالمین و امیر المؤمنین با سلمان اما فرمود
 تعالی عالم الغیب فلا ینظر علی غیب احد الا من ارضی من رسول
 و منم ان رضنا که راضیم از رسول و خدا مطلق ساخته بر غیب حق
 و منم عالم ربانی و منم ان کسب که اسان کرده است خدا بخواستند
 بر من و در نور دیدن برای من هر چه بداند پس هاشمی ندانند که صدقت
 صدقت با امیر المؤمنین انت الصادق المصدق صلوات الله علیک
 پس انجناب برخواست و سواران شد منم سوار شد منم سوار شد
 طهران نمودند در هوا و قدم گذاشتیم بر باب کوفه در حال آنکه سر عشا
 از شب گذشته بود بعد از آن فرمود با سلمان الویل کل الویل لمن
 لم یعرف حقنا و انکره و لا بیننا الح و در بحار از کتاب خراج روایت نمود
 که وقتی بر مسلمانان فتح قلعه از قلعه ها که مشکل شد و ما بوس شد پس
 امیر المؤمنین علیه السلام باذوالفقار اشرار در منجینی است و انجناب
 بسوی قلعه انداختند و چون ایشان نازل شد قلعه را فتح نمود و در
 در مشهد بوف که موضع بیست و درجه شام ششم بود خبر داد که معونه با
 خود از دمشق بیرون آمد و بوف زدند و مسافت با این ان موضع با دمشق
 هجده روز راه بود که درین مسافت صد با بوف داشتند و در ذکر القضا

کوفه مکه را دید و از آنجا سلام کرد بر او و حدیث با ساریه الجبل مشهور
 و وقتی بر کسی سوار بود با سمان عروج نمود و اصحاب و نظر منم بودند
 اگر خواسته باشم هر بنده میاورم بسوی شما پس بوسه شما پس بوسه بوسه
 فوله تعالی و رفعتنا مکارنا علینا و از میان قبیله بنی زهره بیرون آمد و سه
 روزه راه در نکشید طی نموده و وقت صبح در نزد جماعتی از کفار حاضر بود
 نمود پس سوره و العاد با صبح نازل کردید و روزی در کفار شرط
 غسل میفرمود تا گاه موحه ای در رسید و پیراهن حضرت را از کفار شرط کشید
 حضرت خواست از آب بیرون بیاید هاشمی گفت یا علی بگریز او فضل خدا
 در حق خود بر من در دیگر هر منی در مندی بی بچکه و در حجاب کن رفعت در او
 هدیه مدینه من عید الله العزیز الحکیم الی علی بن ابیطالب علیه السلام هذا
 میبض هر زن بن عثمان که در آن وارثا هاشمی و اخرین و نیز جمعی
 از منافقین بی دیوار بر آن کردند نزدیک شد که رخنه شود امیر علیه السلام را
 با اصحاب در بران دیوار هم نمودند در زمان اشتغال بقتل طعنا
 دیوار را از عقب مکان دادند خواست فرود آید حضرت با یک دست خودان
 دیوار را نگاه داشت و خود با اصحاب با ای طعام منبل نمودند برخواستند
 بعد از آن دست از دیوار کشید و دیوار با این آمد و در روایت دیگر
 دیوار را بلند و بفرساید و در کجا خود حکم نمود و روزی غلام سوار آورد

که در روایت دیگر

که دردی کرده بود و اقرار شرعی بر دزدی خود نمود آنجناب مفرمودند
 او را بریدن آن غلام دست بریده را با دست دیگر که داشت بیرون آمد
 به عبد الله بن الکواء و سپید از غلام پرسید که دست ترا که بریده گفت
 شیطان وصی پیغمبر آخر الزمان مویده یحییئیل و منصور مینکا سئل مبلغی
 از اوصاف آنحضرت را ذکر نمود عبد الله گفت که او دست ترا بریده و نو
 او را اینطور مدح مینمائی گفت که در راه خدا بریده و عقوبت فرما با خرف
 نکند آتش و در شوی او با خون و گوشت من اینجند چون خیرا مبعث علیهم السلام
 و سپید غلام را حاضر نموده دست او را متصل نمود دستش صحیح و عاقل
 و شاخوان بیرون رفت و نیز جاریه در کوه از ظلم قضای مینگریست که
 در گوشت کوفش با و ظلم نموده بود حضرت با آن جاریه پیش رفت که چنان
 این ظلم نموده قضای حضرت را شناخته گفت بروا پر از آنحضرت در گذشت
 مردم گفتند که این امیر علیه السلام بود قضای نام شده آن دست خود را که
 بگرفت در آن نموده بود قطع نموده بدست دیگر گرفته بعد خواهی پیش آنجناب
 رفت حضرت عذر او را قبول نمود و دست او را چسباند و تبر او را سابق
 شد بیرون رفت و در زوی آنجناب وضوء لازم شد در حجره طاهره
 همچو یک از حسنین علیه السلام و فضه و حضرت زهرا علیهما السلام حاضر بودند
 در آن اثناء سطل آبی در زرد و مندی بر او گسترده وضوء ساخته سطل حاضر

شاه کوزا

شد و کیفیت بر رسول اگر عرض نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 با علی آن سطل آبی جبرئیل زبشت آورد و مندی بدل را مینکاشد آنجا
 بود و نهی نماز نوزاموده بودند و در خلافت علم شریع را آوردند که
 عرض اسلام بر او نمود آیا کرد امر فتنل او نمود آسب گفت من تسلیم اید بیدند
 بخورم بعد از آن مرا بکشید فدحی از طلب و زدند با و دادند گفت با از بره
 من امان است تا این ای بنوشم عمر او را امان داد آن اسپر را بر زمین ریخت
 و زمین اش را بر برد عمر گفت بکشید او را که جمله نمود امیر علیه السلام فرمود
 نیکست فتنل او که او را امان داده عمر گفت و زانبر و سپید حضرت او را خردید
 ازان انفذح زاد و دست گرفته دعا کرد آب نجه در آن فدح جمع کرد پدان
 اسپر ایمان آورد و آنجناب و از او نامود و وقتی یکی از باغهای مقدس
 تشریف میبرد عمر بن خطاب چهار شد آنجناب با و فرمود که چرا در و شان را
 از تب مینمائی عمر بی ادبانه حرف زد حضرت کمانی را که در دست داشت آنجا
 و از دهانی شد بجهت شتر بزرگ و دهان باز کرده و بر او در و عرض آن
 نموده گفت الله با امیر المؤمنین یا ابا الحسین لا عدوت بعد هان حضرت
 حلق از دهان او با دست خود گرفت تبر سابق کمان کرد بد و همان وقت
 مالی از جانب مشرف پیش آمده بود عمر فدحی را ازان بنه مان نگاه داشته
 فتمت نموده بود آنجناب سلم از انش عرف نشاد که چنان مال را قیمت

سلمان

سلمان گفت صاحب تو غلام با این چیزها میبازند سلمان گفت علمش در پی
 و زبان است و لا بعد علومه الریانیه و لا یجدنا سراره الالهیه در خوا
 حضرت عرض نمود سمعاً و طاعه فتمت مبتدایم سلمان چون مراجعت
 نموده واقعه را ذکر نمود حضرت شنیدم نموده فرمود که ترس از خدا از دل و زنا
 مردن نخواهد رفت و نیز فاطمه بنت سیدمادر را بجانب راپام طوق
 انجنار در فاطمی بچید بقار سائر اطفال حضرت مکان داده فاطم را باز
 نمود در فاطم بست ناهفت فاطم از حر پر سخت باز پاره نمود و فرمود ای
 دکنه های مرا میند من خواهم با انکشتان خود ندانم بدگرگاه خدا بکم و نیز
 در آبا می که در گهواره بود از دری فصل و نمود انجنار کس از فاطم بیرون
 آورده ان از درک زیاده نمود و در روزی از کلوی و گرفت و فشر بطور
 که انکشتان انحضرت در کلوی و فرود رفت و از دهان مادرش آمد و انبطو
 دید فریاد برآورد جمع شدند و از دهان از دست و گرفتند و از انجا مشهور
 باز در در شد و در جنگ صقین لشکر معویه شریعاً انحضرت نمودند لشکر
 امیر علی بن ابی طالب را کشتنکی علیه نمود مالک را فرستاد که موکلین شریعاً بگویند
 شوند ایشان کنار شدند لشکر امیر علی بن ابی طالب بر داشت معویه بلیش خود
 عتاب نمود که جز از شریعاً کنار شدند همه گفتند که عمر و خاطر از جانب تو این
 بماند و اطاعت نمودیم دفعه دوم باز مالک را انحضرت حکم نمود موکلین شریعاً

کنار شدند و در جواب عتاب معویه گفتند که بر نپا از جانب تو این دفعه
 نمود دفعه سیم انجنار انکشته بمالک داد که اینرا موکلین شریعاً نشان دهد
 کنار شوند باز در شدند و در جواب معویه گفتند که این انکشته توانست که بنا
 نشان آوردند معویه ملاحظه نموده دید انکشته خود را کس ننجیب نمود
 که این انجنار علی بن ابی طالب است که انرا از نمود و وقتی مرد انضای فقیر
 بود که پوست مینو از زیر پله برداشته بود و میخورد حضرت دو فرسنان باو داد
 که از انها بخورد انمرد همیشه از انها میخورد و طعم همه فواکه و ما کولات را
 از او در می یافت و انمرد پیش از این در امر انحضرت شانه و مراب بود بعد از این
 واقعه صاحب بقیع گردید و نیز فرقی نام نهاد نموده بود پاره نان خشک را
 نوی با نداخته فرمود میخورد انمرد دست کرد نان را برداشت دید ان مرغ
 خورد و ننجیب نمود دید باز در نوی فدح نان است دست نداشت برداشت
 این دفعه دید حلواست خورد و باز ننجیب نمود حضرت فرمود انما چنین است
 و روزی امام حسن علی بن علی بن ابی طالب را میخورد از امام علی بن ابی طالب را خواست انحضرت
 دست بسوی سنون مسجد برد شاخی پیرن آمد و چهار انار داشت و نا
 بحسن علی بن ابی طالب داد و نا انحضرت علی بن ابی طالب را ان شاخ عتاب شد
 عتاب با سه روز که سینه مانده بود روز چهارم شکایت پیش حضرت برد انحضرت
 بعد از اظهار انکه او مثل عتاب است همه او بصره آرد خانی زلفی انجمله خضر نمود

غایبان شد پرازد رهم و دینار انجنات و در هم برداشته یکی را بکار داد و یکی
 خود نگاه داشت عمار عرض نمود بیچارگان را در این قدر دلم و زما و آکا
 بعد از آن سحر را پوشید و رفتند بعد از آن عمار ثنوها با آنجا بر گشته همان
 زمین و اطراف و از کار بد چهره انجانند بد بگشت و حضرت او را دید فرمودی
 عمار کو با طلب کج رفتی بودی عرض کرد بی فرمود چون ما مایل بنیاند ازیم
 لهذا خدا او را عا مینماید و چون شما مایل بنیاند ازین دین شما مینماید
 و نیز در کتاب بخارا از صاحب مشافق الا نوار روایت نموده و فرمود که **المؤمنین**
علیهم السلام بجنب خوارج فرزان شریف میگردند و یکی مداین دهها پیش از
 نمودند و کاوه افرازی او را در نال انجانای لای اسب بود خواستند فریاد
 بکشند منع فرمود پس در هفتان فارسی منجم پیش آمده عرض نمود یا امیر المؤمنین
اعلم ان طالع النجوم قد انحسرت الح یعنی طالع مشاره منحوس شده اند
 پس سعید شده اصحاب نحوس و منحوس شده اصحاب سعود و شروع کرده است
 منجم در قطع برج ثور و اختلاف کرده اند در برج طالع نود و کو که دعوا
 از برای نومصلح نیست انجناب فرمود با نوسه سپهر بدی چهار پات را حکم
 میکنی بر علیه با حاد ثات و نقل میکنی انهارا با دافاق و ساغات پس بگو چه
 چیز است ساری و دزاری و چه قدر است قدر شعاع مدیر است آنقدر
 گفت نظر میکنم در واسطه لای ترا خیمید هم پس از این خود اسطرلابی

او در شروع نمود و نظر کردن بان حضرت فرمود که الان کدام کو که مختلف
 شده در برج سرطان و کدام افق رسیده بر زرفان یعنی فر گفت نمیدانم
 فرمود ایا نوا عالمی یا اینکه ملک و سلطنت منتقل شد امشب گذشته از خود
 بد و در همان دیگر در چین و منقلب کرد بد برج ما چین و فر رفت و ریاضه
 ساره و نجوش آمد در ریاضه حشره و بزیده شد صحیره از دروازه صغلیه و
 کرد بد پاشاه و روم و بلاد شرق و جای او شکست و ساقت شد کنکهای صعب
 از قسطنطنیه کبریه و در افتاد حصار و قلعه سر ندایت مفقود شد در پیشین
 بهبود و همچنان نمود مورچه ها در وادی مثل سعید شد هفتاد هزار عمار
 و متولد شد در عالمی هفتاد هزار و امشب نیمه شب مثل ایشان گفت نمیدانم
 فرمود ایا نوا عالمی بشه خورش و انجم شمس که صاحب ذائب هستند چنانکه
 طلوع مینماید با انوار و غائب میشوند با انوار گفت نمیدانم فرمود ایا
 عالمی بطلوع دو شماره که طلوع نکرده اند مکر یا مکیده و غروب نکرده اند مکر
 یا مصیبت و انها طلوع و غروب کرده اند پس گفت فابیل مایل را و دیگر طلوع
 نمیکند مکر یا خرابی بنا گفت نمیدانم فرمود هر گاه نوطر ان اسمان دانایان
 را از اجرام سماوی بجز نوازی پس از نوازی چیزهای نیک سوال نمایم پس خبر بد
 از انچه در زیر سم ذات و چپ اسب من حالا هست از منافع و مضار گفت
 غلام من در زمین افسار است و علم من در آسمان پس امر فرمود تا زیر سم ذات او را

حضر نمودند

حضرت نمودند کجی از طلا ظاهر شد بعد از آن فرمود تا بر سرمه چسب
 او را کنند پس آنرا از آنجا بیرون آمد و بدین آن حکیم در او بچرخ و او فریاد
 آورد که یا مولای الامان الامان حضرت فرمود اما ان ایمان حاصل میشود
 حکیم عرض نمود که فریاد از برای توبه و سجده بیست و یک مرتبه یعنی بیست و یک
 عبادت میکند که توبه خداوند هستی آنجناب فرمود حرف خیر شنیدی تو هم
 بگو سجده بکن از برای خدا و تضرع نماید نگاه او بواسطه من بعد از آن
 فرمود ای ستم پرست سوار ما بتم نجوم قطب اعلام فلک و این علم را تمیزند
 مکر ما و اهل نبی در کلام اهل بیت حضرت ادبش شنید پس فرمود
 خونی منم ابو جبرئیل راجع المریخ فی بیت الحجل قطب دغی عن اکاذیب
 انجیل المشرب عندهی سواء و زحل ادفع عن نفسی آفاتین الدول
 بخالفی و زاری عن زحل و نیز در کتاب بخار از سجده علیه السلام روایت
 که امیر علیه السلام روزی شنید بود طبیبی یونانی که مدعی فلسفه و طب بود پس
 آنجناب مد عرض نمود با بالחס خیر صاحب محمد صلی الله علیه و آله و آله
 او بمن رسید و شنیدم که خون دارم مدمم او را معالج نمایم چون بمدیسه
 رسیدم دیدم که وفات نموده مقصود من فوت شد شنیدم که توبه است
 و اما تا در آنجا مدت تو آمدم و در روز توبه یی بران میسأله منبمایم
 که غلبه نموده و ساقهای ترا هم زیاد باز یک می بینم که منجیل نقل بدن تو نمیشوند

امازرد

اما زردی رنگ توبه و زاری و پیش من هست و اما با یکی ساقها کجی
 از برای آن نیست و اولی آنست که در راه رفتن ثقلک نمائی و کسب آن
 نکلی و برفوق و زوی حرکت کنی و منجیل بارهای کران شوی که وقت تحمل بار کران
 ایمن از شکست نپوشی و لکن درای زرد رنگی توانی است پس در وای را بپوش
 آورد و گفت این دراهنج از پت ندارد لکن با چهل روز با بد از خوردن گوشت
 اجتناب نمائی بعد از آن زردی چهره نورانی میشود آنجناب فرمود این دراهنج
 نافع است برای این زردی که ذکر کردی ایامی شناسی و اولی آنکه مضر باشد
 ناخوشی را بپوشاند که زاری و در وای دیگر بیرون آورد که کسب از این در وای
 صاحب این زردی که توبه یی بخورد فوراً هلاک میشود و اگر کسی زردی
 نداشتن باشد بخورد زردی مبارک در همان روز هلاک میشود حضرت
 فرمود او را بمن بنمای پس آن در وای مضر را که مضر فرمود چه قدر است گفت
 بشک در و مشغال و این ستم مهلت است که بقدر یکجمله از آن بگذرد و اینکشد
 پس امیر علیه السلام آن مجموع را نشان اول فرمود آن مرد فریاد بر آورد که علی ایضا
 خود را کشت و حال الامر اینکند که فانی او همسایه فرمود صبر کن و نیت فرمود
 و بعد از زمانی اندک عمری از چهره مبارکش ظاهر شد و یونانی مایل از دیدن
 فرمود ای پند خدا این در وای تو بمن ضری نوسانید و بدین حال الاصح فریاد
 اولی آن چشمهای خود را بپوش و از آن یونانی اطاعت نمود نظرش بر رنگ

مبارک

مبارک الحضر افتاد دید که زین مبارک او شرح و سفید و در کمال خشنود
بلکه شرح و محارزه آن مرد مرعش شد و مبلر زین مبارک علی بن ابراهیم فرمود امتا
ساقهای من پس باهای مبارک را کشید و برهنه کرد و فرمود که آن منبکی
که من با این ساقها محتاجم در محاربه های منبکین بر غایت بدن خود که
ساقهای من تشکند و انا اولک علی ان طبت لله علی خلاف طبتک
پس دست مبارک را بر شونی زد که از خوب ضحی بود بر رو او سفیدان مجلس
قرار داشت و بر رو آن سفید و حمر بود یکی فون دیکر بی و افشون را گرفت
داد تا آنکه برداشت و از پس آن سفیدان عرفها و دیوارها همی بلند شد
پو بانی از مشاهده اینحال به هوش کرد و بدام انجناب پیاشید و از راه هوش
گفت قسم بخدا که مثل امر زین با عجبی چار شده ام فرمود این قوه ساقها
بازین من است با در طب نو همچنین چیزی هست ای پو بانی عرض کرد با محمد
هم مثل تو بود فرمود نیست علم من مگر از علم او و عقل من مگر از عقل او
و قوت من مگر از قوت او و زور او هم امد در تقوی که در فن طب زهد طبای
عرب کامل بود و گفت اگر خون داری من مداوی ترا بگویم تا فرمود با
پتخو اهی بنایم بنو علامتی که بدانی من بی نیازم از طب تو و تو محتاجی بسو
طب من گفت ای غر فرمود چه میخواهی گفت آن عدنی را بخوان بیا بدین سو
و اشاره نمود بسو نخله بلسانی یعنی زخ خرمائی بلند که آنجا بود پس رسول

مبارک

صلی الله علیه و آله ان نخله را خواند آن نخله از جای خود کنده شد و زین پسر
می کشید تا پیش روی انجناب حاضر شد گفت مرگن تو کرد بجای خود
رسول صلی الله علیه و آله را فرمود بدان نظر رجوع نمود پو بانی گفت
اینرا که از محمد نقل کردی از من غائب است من از تو انکفا منینا بم چیزی
من میروم از دوری اینم تو مرا بخوان اگر چه اخبار بیایم پیش تو پس ای
باشد مینان من و نوفره خود شایند و آخر بگوئی با اخبار خود امدم با
حمل کسبله و مواضع نمایند این دیکر بخواه که برای دیگران هم کافی
پو بانی گفت میخواهم امر کنی اجزای بن نخله مفصل از یکدیگر شوند و منفق
کردند بعد از آن باز امر کنی جمع شوند و نخله بحالت اولی برگردد فرمود برد
از جانب من نخله بگو که وصی محمد ترا امر میکند که اجزای تو منفق شوند
چون بیلینغ امروید اجزای نخله چنین پراکنده و مندر شد در هوا که عیان
از نخله باقی نماند پس اعضا پو بانی مرعش شد و در قعر دیکر حضرت بیلینغ
نمود در ساعت مثل هبام مشور در هوا پید شد و اجزای منفق جمع شد
بحالت اولی عود نموده نخله شد و آن فصل خرمائی بود پو بانی خواهش
نمود که آن در زخ خرمای پرن آورد و باید زین اولاً بس بعد از آن رطب خرمائی
و بخورد او رسا حاضران فرمود نواز جانب من بیلینغ کن چون بیلینغ نمود
ثمر پیدا شد اول بس بعد از آن خلال بعد از آن طب بعد از آن سرخ شد پو بانی

خواهش

خواهش نمود که خوشه‌های او نزدیک شود با اینکه دست او دراز شود تا آنجا
 برسد و محبوبی آنکه از خوشه‌های او نزدیک شود پیک دست او دست
 دیگرش دراز شود بخوشه‌های دیگر برسد فرمود بیکدست خود دراز کرد
 تا قریب البعد قریب بدی فتنها چون چنین کرد دستش دراز شد بخوشه‌ها
 رسید و فرمود بگو یا مسهل العسر سهیل فی سائل ما یبعد عنی منها
 چون گفت خوشه‌های دیگر دراز شد زمین رسید و یونانی چند فرمود
 اگر از خرما بخوری بعد از آن ایمان بناوری در حال عقوبت که فرما
 شد گفت پس در این صورت اگر ایمان بناورم بهر حال خود کوشیده ام پس
 از خرما خورد و حاضران هم خوردند و یونانی هم ایمان آورد و زمین در
 در حبه کوفه شسته بود دیدند که زمین بلرزه درآمد آنجانب است مبارک
 بر زمین زد و فرمود قرا بکبر که وقت قیامت نیست والا نومی یابست خیرها
 خود را بمن عرض میکردی و منم آنکه زمین در نزدیکی قیامت خبرهای خود را
 بمن میدهد بعد از آن فرات نمود سوره اذ از لولیت الارض زلزله اهلها و خر
 الارض انقلها و قال لا ینسان ما لها بومئذ تجدن اخبارها یان ربک
 او حلقها و در حدیث دیگر که ما بفا اشاره شد فرمود منم ان انسان که زمین
 میگوید چه چیز است که این اضطراب میکند و زمین خبرهای خود را باو میدهد
 و نیز روزی در بار مردم را باستیفاء بکل وزن اگر فرمود بگشت بیاضی

خود و پای مبارک زمین زلزله درآمد بعد از آن فرمود که ساکن شوای
 زمین خا لا وقتان زلزله موعود نیست که نوحه‌های خود را بمن بدی و بخوار
 از او حزنه شمالی از باقر علی السلام روایت نموده که فرات شد در زمان علی السلام
 سونی اذ از لولیت الارض زلزله اهلها انما انجا که قال لا ینسان ما لها بومئذ تجدن
 اخبارها آنجانب فرمود منم ان انسان و بمن خبر میدهد زمین خبرهای خود را
 پس ابن الکواء گفت و علی الاعراف رجال یقرءون کلاما ینبئهم اخبارهم
 ما ینبئهم اخبارهم که مبعثنا سببنا خود را اینهای ایشان و ما ینبئهم اخبارهم
 که توقف مینمایم در مینا بهشت و در زخ و داخل نمیشود بهشت را مگر کسی
 که کیشنا شد ما را و ما کیشنا سبب ما را داخل نمیشود و در زخ را مگر کسی که انکا
 نما بد ما را و ما انکار نمایم او را و آنجانب ابن الکواء را مخاطب نموده مبعث
 ربک یعنی بوی تو را مبعثنا سبب ما را و در وقت اظهار و شمع مبعث چون
 روز جنک هم زمان شد املعون حاضر شد با المومنین علی السلام مقابله
 نمود و مقبول شده بشکر رفت و اخبار چند منعلق بر زلزله زمین بقا
 مذکور کردید و وقتی اصحاب آنجانب عرض نمودند که قوم موسی و عیسی
 کاهی علامات و معجزات از ایشان میخواستند و ایشان اظهار مبعث نمودند
 ایمان قوم ایشان زیاد میشد ما نیز از شما از بعض معجزات شما میخواهیم
 تا بفین ما بفرماید فرمود شما تا با حمال مورغ سید و اشرا عجبند تا از بد اضرار

نمودند حضرت با آنها منوچه مقابل فرکش کردید تا زمین شوره زاری رسد
 لب مبارک بجنبانید و فرمود ای زمین پرده از روی کار خود بر دار و آنچه
 در تو مخفی پنهان است بیرون آر تا گاه دیدند از جانبک سنگان سپید را
 جئات بخبر من بخننها الا نهار درختهای موه ظار و آبهای خوشکوار
 و عدلان و حور و بناهای عالی و تصور بلبان خوش الحان و روح و رنگارنگ
 و از جانب چهل جناب از او فرودها الناس و الحجاره در کات پنهان و عفتها
 و حیات جانسان باد سموم و در و مجوم بعد از نماش و کشتن بعضی اصحاب
 حمل بنجر نمودند و بعضی بپن خود افز کردند و از خاوت دری است که
 در خدایت امیر علیه السلام فریم موضوعی و ایجاد رخ خشکی بود امیر علیه السلام
 دست بان درخت زده فرمود از چینی باذن الله آن درخت خضره و شمره
 پس سبز و خرم و آمد در دنیا ابراز نمود چیدیم و خوردیم و نوشیدیم و از راهی
 برداشتم و جمعی از آن حضرت بعضی معجزات مثل معجزات موسی و عیسی علیه السلام
 درخواست نمودند فرمودند که تحمل نمی نماید تا علم عالم را از جانبک دید بر زمین
 و ابات و دلائل معجزات ایشان ضرر نمودند حضرت با آنها شریف آوردند و
 مدینه بر سبزه یعنی شوره زاری فرمود اکتیف عظامک پس نمودار شد کتب
 ارضاع بهشت از حور و تصور و انهار و اشجار و اظفار و از طرف دیگر او
 جهنم از آتش و در و خان و مجوم بعد از آن فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرموده که القبر رخصه باض الحینه او خفره من حفر التیران و نیز رفتی جوی
 از اکتفا با غراب و غراب منجرات الجناب در خواستند فرمود تا بانی او زید گمان
 میشود و باصرار نمودند و عهد کردند حضرت تکلم نمود بکلمات چند چون
 نظر کردند از طرف اوضاع بهشت از حور و تصور و اشجار و انهار و الحان
 اظفار و ملائکه نمودند و از طرف دیگر اوضاع جهنم بنظر آوردند آن فرمودند
 انحال نسبت سحر کامل بان ولی ملک متعال نذند مگر در فکر ثابت قدم
 مانند چون ایشان در خدمت آن حضرت بنسجد کوفه رسیدند حضرت دعا
 فرمود تا گاه سنگهای مسجد رو پا فوت شدند از این دو نفر هم یکی
 کافر شد و دیگری ثابت قدم ماند امیر علیه السلام اگر از اینها بر داری پنهان
 خواهی بود و اگر بر نداری باز بپایه برای نور و خواهند نمود آن نفر پنهان
 از آن جناب یکی باز داشت چون صبح طلوع نمود ملائکه نمودند دید که در
 است کران بها که گویی مثل او زانند و بگوش نشینند که گفت از آن حضرت عرض نمود
 فرمود که چرا زایشی گفت خواستم امتحان کنم فرمود بینداز مسجد و الهم الله
 خواهی شد آن درز انداخت مسجد باز نسک شد گوید آن مرد منم نماز
 با عمر بن حنوف الحزنی و نیز روانت شد که وقتی یک از شیعیان آن حضرت
 از فرض لذی سکانت نمود آن حضرت از زمین یکی از سنگ بر زمین داشت با
 شخص داد دید که مدعی شده است بیها او از رخ و فرضها خود را داد

و بعد صد فراد در هر برای امانی ماند و وقتی آنحضرت طعامی از غایب علی علیه السلام
خواست برای تغذیه عرض نمود در خانه هیچ طعام نیست و در روز است
که من و حسن و حسین همه گرسنه هستیم حضرت شکوار بود که در خانه داشت
بندیه یهودی همسایه بود در هن گذاشت و قدری جو گرفت و وقت نماز
آن یهودی گفت یا ابا الحسن این غم تو چنان مینماید که حیبت است خاصه
و خالصه است و اشرف انبیاء است پس چرا دعا نمیکند که شغابی نیاز
از فقر و فاقه بشوید حضرت فرمود ای یهودی خدا را بندگان هستند که
اگر از خدا سوال نمایند که این دیوار اطلال نماید چنین مینماید که در زمان
دیوار اطلال شد حضرت بدیوار فرمود که من ترا صد نکردم بلکه ترا مثل زخم
ان یهودی چون این حالت مشاهده نمود پیمان آورد و مری است
که با من علی علیه السلام عرض نمودند که کعبه را زیم از این دنیا که در دست مردم است
چرا در نزد شما چیزی نیست حضرت گفتی از سنک بزه برداشت تمام جواهر
کردید با من نمود بعد گفت آنچه ما از ده مینمایم میشود و الا فلا بعد
ان سنکها و انداخت بزمن بهر حال سابقه سنک شدند و من
است از سلمان فارسی که خدمت رسول صلی الله علیه و آله بودیم علیه السلام
آمد رسول صلی الله علیه و آله سنک بزه که در دست داشت بدست علیه السلام
داد و ان سنک بزه در کف آنحضرت ناطق شده گفت لا اله الا الله محمد رسول

الله صلی

الله رضی الله عنه و یا محمد صلی الله علیه و آله و یا له بیتا و یعلی بن ابیطالب علیه السلام
بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود من آنچه منکم را ضایع با الله
و یولای بنی علی بن ابیطالب علیه السلام فقد امن خوف الله و عفا به
و در روز ایت دیگر از اش که سید بزرگوار است رسول صلی الله علیه و آله
تسبیح مینمودند و او بدست علی بن ابیطالب علیه السلام دست او هم تسبیح نمودند
ماه در تسبیح داشتند بعد از آن زینت بدست ماورد دست ما تسبیح
و نیز امیر علیه السلام با امر رسول صلی الله علیه و آله که در میان اهل الجا
اصلاح نماید و فرمود با علی و فینک بر شی بالای فلان عقبه را از بلندیان با شجر
یا مدد باری محمد رسول صلی الله علیه و آله که شمار اسلام میسازند چون آنجا
رسید اهل آنجا با شمشیرهای کشیده و اسلحه تمام منوجه امیر علیه السلام شدند
این نداد و داد هر درخت و کلخ از زمین لرزیدند و بیک زبان گفتند و کلام
محمد رسول صلی الله علیه و آله پس انقوم و چهار پا بان مضطرب شدند
و اسلحه زدست ایشان افتاد و بشتاب پیش امیر علیه السلام آمدند در میان ایشان
اصلاح نمود و وقتی با رسول صلی الله علیه و آله نشستند آمدند به منبک نشاند
تخله بخله دیگر گفت هذا محمد المصطفى وهذا علی المرتضی تخله علی علیه السلام گفت
هذا موسى مع اخیه هرون تخله علی علیه السلام گفت این محمد است سید الوصیین
و این علی است سید الوصیین فرمود با علی بن علیه السلام نشستند از اصحابی تمام که فضل

من و تو

من و تو فریاد بر آوردند و خالد بن ولید را بست نمودند که وقتی دیدم علی
 ابیطالب علیه السلام را که بدست خود کلههای زره خود را تمام میسوز
 گفتن این عمل برای تو و علی علیه السلام بود آنجناب فرمود ای خالد بچشمت نمیگویم
 خدا بیستاهم اصرار برای آورد علی علیه السلام پس برای ما چگونه خواهد بود
 و نیز سابقا بر سبیل جمال اشاره شد که در مراجعت از جنگ صفین درین
 مهلت هر آن لشکر از دشمنی مضطرب شدند به طرفت رفتند تا بقصد
 مناره زاهبی آنجا بود گشت و رفتند و از اب سوال نمودند گفت این سینهها
 این موجود نیست و از برای من هر چند کاهی از خارج آب بگردد و بجا آمد
 می آید و نمیدانند برین حضرت نظر فرمود جانان ایشان داد بشکر خود
 که در این زمین سنگی است و در پشت چشمه آب صافی تر از این و شیرین تر
 از شکر لشکر نتوانستند بکازنمانند فرمود کار شود ایشان کار رفتند
 اشاره فرمود بکازن لای سنگ انظرک شدتک نما بان کرد بدستک
 نتوانستند کار نمایند اشاره فرمود سنگ کمانه گشمه چشمه آب ظاهر کرد
 سبک بگردیدند و در حاجت برآشند اشاره فرمود سنگ را بکجای
 خود برکشند خواستند روانه شوند زاهبی که بالای مناره بود و نمائش
 مینمود صلا نمود که آنز لونی آنز لونی او را باطناب ندید پاپین آوردند آمد
 و افتاد بیای مبارک علیه السلام که نوبتی با و صقی نیتی فرمود و صقی کعبه را

مسلمان

مسئمتان زاهب مسلمان شد و گفت اسراف ما خبر داده بودند این چشمه را
 وقتی وصی کعبه را از زمان آمده این چشمه را پیدا خواهد نمود و ما آنرا بقصد
 شیل جهنم انتظار شما اینجا عبادت داریم و این قبضه نصیب من شد و علی
 پیدا شد تمام اسلام رسانده حضرت جواب داد نمود و آن زاهب پیش آنجناب
 بود تا در جنگ صفین شهید گردید و در این مقدمه سید اسامه بن جریج
 ضعیف طولا بنی بایست گفتند از جمله اینها است و گفت سر فیهما پسیر
 بلیله بعد العشاء بکرایه فی مویک حتی انک مبینا و فایم لغی
 فو اعدای بقیع مجذیب و در روایت دیگر چون زاهب بخد متان جناب رسید
 فرمود نوشم خون زاهبی گفت از برای من امه نیست که مادر مرا آن نامیده و غرض
 خدا کسی را بان اطلاعی نیست مگر تو فرمود چه مطلبی را می گوییم گفت
 میخواهم بدانم این چشمه از کجاست و نام او چیست فرمود نام این چشمه را
 و در نسخه زاجوه است و از آنجاست که سبصد و سیتره تن از او صبا
 از این چشمه آب شامیده اند من احرارها هشتم شمعون گفت به این فرار در همه
 کتابهای آنچنان دیده ام و این دیر با ما مبدلانات نوبنا موده بودیم بعد از آن
 مسلمان شد و با حضرت بود تا در صفین شهید شد آنحضرت فرمود این چشمه را
 در روز قیامت که امر مع من احبه و در بعضی از روایات که این چاه چاه شیب
 بوده است و وقتی بفرمان پرزادتی نمود اهل کوفه از غریب رسیدند حضرت

شیرا الشیخ

شد با ایشان سوی فرات و بستان غیر آن چند کلمه فرمود فرات بقدر بکند طبع
 نشست عرض کردند ز یاد فرما بید بفضان این آنحضرت عصا که در دست
 بلای دنیاگاه ماهیاد هم کشاده از آب ظاهر شدند و عرض کردند با امیر
 المؤمنین عرض و لایب شما را بر ما نمودند ماهی که قبول نمودیم مگر جری
 و مار ماهی و زینار پس آنحضرت فرمود چون نبی امیر اهل از مانده منقر شد
 هر که از ایشان ذاه صخر اگر فربوز بنگان و خرس شدند و آنکه راه در بار
 بصورت جری و مار ماهی و زمار شد و در جماعت نصیب در کاه و
 فرات بستان فرمود ای رود بگو من کیستم کس شط مضطرب شد مویها بلند
 شد و صداها پیدا شد که میگفتند شاهدان لا اله الا الله و شاهد
 ان محمدا رسول الله و ان علیا حجه الله علی خلقه و در روایت دیگر
 عصا زردی ز ترکش خود بیرون آورد فرات در فرمود ای بفری پس
 دوازده چشمه شد هر چشمه بر وزن کوهی پس تکلم فرمود بکلامی که مردم نمیدانند
 ماهیها بباران رده صدا بیکدیگر و هیلند بلند کردند و گفتند السلام علیک
 یا حجه الله علی خلقه یا عین الله فی عباده خذک قومک بصیقین کما
 خذک هرون بن عمران قومه و وقتی اب فرات طبعاً نمود مردم همه خوف
 عن النجاء با آنحضرت نمودند انجناب بعد از وضوء و در وقت نماز عصا را از
 منوچه فرات شد پس عصا بر لب دواب فرو نشست ماهیها غما بان شدند

تاریخ

السلام علیک یا امیر المؤمنین و جری و مار ماهی و زمار سلام نمودند حضرت
 فرمود این سر نوح ماهی از نبی امیر اهل بودند ایمان نیل آوردند و در روایت
 دیگر حضرت وقت زدن عصا بفرات فرمود استکن یا ابا خالد ای بکن ذراع
 دفعه دیگر خواستند که بشود باز عصا از دیکند ذراع دیگر فرو نشست گفتند
 پس است فرمود اگر خواستیم با شما و بکهای نه فرات بستان ما یعنی اب فرات با
 خشک میکنم و فریست که ابو بکر و عمر الدین و لید و اگر از جمله متینان
 و معاوی بن اصفهان خلافت بود و در شجاعت و قنای و بی باکی فدا نماز سارین
 مینمود آرزو و بازوی خود فرار داده و سپید الله لعنک هاده بودند و قتی
 ابو بکر ندید کرده بود بخالد که در نماز جماعت در مسجد و در آخر نماز که من سلام
 این را گفتیم همان حال خالد با شمشیر خود در آنجا حاضر بوده امیر علیه السلام را
 بر بند بگشت و بدین نوطه و نمک پدید حاضر مسجد شدند و صفها بسته شدند
 بنمان نمودند چون ابو بکر سلام اخرو سپید لبش مضطرب شد که بلکه خالد را
 علی را بگشت و این تبر بگذاشت و امیر علیه السلام همه را از دواب و الفجار بگذاشتند
 تکرار سلام اول را بستان نمود تا گفت یا خالد لا تفعل ما امرت به السلام
 علیکم و رحمة الله و بركاته بعد از سلام آنحضرت منوچه خال شده فرمود
 که تو ای چیزم کرده بودی گفت بگشتن تو گفت یا امیر بگشتی اگر نمیگردد گفت
 ای حضرت بخواسته از کوی خالد گرفت و بسنون مسجد بفرستاد و آنکشت

خالد بن ولید

و خالد دست و پا زده فریاد می نمود که مرا خلاص کنید و بجا می خورم خدای
 و مردم هر چه خواستند که خالد را از میان بردارند و نکشتند و خستند و رفتند
 نخواستند آخر الامر التماس نمودند و آنچه از این قبیل است فسم دادند خالد را
 و هافر نمود و نیز وایت شد که در نفر خلیفه خالد را موکل نموده بودند
 که هر جا امیر علیه السلام را نماند بر خورد آنچه از این قبیل است و فقی امیر علیه السلام
 در خارج مدینه بود خالد سواره با اصحاب خود می آمدند چار شدند خالد
 در کلام بنای خشونت نهاد که کار را بجای برساند که آنحضرت را بکشد خست
 فرمود این جرئت را هم رسانده که با من این طور گفتگو نمایی دست مبارک را
 نموده خالد را از بالای اسب و کشتد و اصحاب را بر خرفی نخواستند و نزد
 حارث بن کلده در آن نزدیکی بود امیر علیه السلام پس آن اسب را که در میان او بود
 بزکند بگردن خالد خلیفه نمود و در نهایت سهولت پیچید و او را بر او
 خالد به تمام هست بدمین آمد نزد ابو بکر رفت و آنچه خدای بن مدینه جمع
 چاره نخواستند کرد الا امری با ^{است} اش که در سرخ نماند لا بد با جمعیت از میان
 تمام بدو خانه آن امیر خاص و عام آمدند مردم بخالد پیوستند ابو بکر و عمر و
 تمام و انجاء ما الا کلام نموده حضرت و ابی بکر و رسول نام علیه السلام
 الصلوة و السلام فسم دادند که خالد را خلاص نمایند حضرت انملعون را خواند
 پیش خود و با دست خود آن امری را مثل موم قطعه قطعه نموده پس خالد پیش
 رفت

ناظر

ناظر را از گردن خالد زد نمود و بر وایت دیگر از خود خالدين بن ولید
 که گفته و فقی که از قتال اهل رده با لشکر خود مراجعت نمودم و خوردم بر
 بنی علی علیه السلام در زینتی که ملک بود پیش از روی چشم من نگاه کرد گفت
 و بلك با تو بر فلان عمل اقدام نموده گفتم اری پس غیظ او زیاد شده گفت
 یا بنی النخاء ایا مثل تو کسی مینمواند اقدام نماید بر دم مثل من یا اینکه اسم
 در فباغ کلمات خود مذکور نماید پس والله مرا از اسب کرد پند و من فاد
 امتناع نبودم و مرا زانند بسوی سبأ حارث بن کلده و پیل اسپا را که از اهل
 هجره دست گرفته مانند پوست خلیفه نمود بگردن من انداخت و اصحاب
 هکی نظاره میکنند که با ملک الموت را میدیدند و من آنحضرت را قسم داد
 که مرا خلاص نماید پس شرم نمود و مرا با آن حالت رها نمودم امیر ابو بکر
 حدیثین را طلبید اظهاری نمودند که این تمام ما را ممکن نیست مگر با اش
 اهل نزم کنیم و من با همان حالت مدینه ماندم مردم بمن پیوستند و آنکه
 انجاء با ز سر مراجعت نمود پس ابو بکر فرمود که اینست آنحضرت زینت
 معذرت کشودیم بعد از کاح و اضرب سبأ از جماعت خصما قول التماس نمود
 دست فر کرده و آن امری پاره پاره کرده دو رانداخت و این پاره را میخواهند
 له الحدید ان عمل سابعاب فی الشر و در جنگ خبیثه اول آنکه اول
 و ثانی با جماعت خود شان از رخبره سپید فرار نمودند چنانچه هر جا انبطور
 بود

چنانچه

چنانچه در اخبار بسیار وارد است و ابن ابی الحدید در فضائل سبع علوی
 گفته است و لیس تکریر فی حین فراره فقی احد قد فرخو فار جبراً
 و در فضیله دیگر گفته و ما انش لا انش الدین نقد ما و قرها و الفتر
 فد علیا حوب و لیرایه العظمی و فد ذهابها ملا یس دل فوفها و جلا
 اخضرها ام خضر خرج خاضب و ذان هما ام ناعم الخ خضوب خضر
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود ساعطی الزایه عدا رجلا یحب الله و
 و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه اصحاب هم طمع نمودند که شاید
 این شخص یکی از ایشان باشد تا صبح طلوع شد و امیر علیه السلام صلح داد
 و چشمها مبارکتر در دست خضر رسول صلی الله علیه و آله را در خوانند
 و از دستش گرفته پیش آنجا بردند فرمود ما شنیدیم که علی کعبت را عرض
 نمود آنجا بسم مبارک امیر و از انوی مبارک خود گرفته آب من مبارک خود را
 بر سر و چشم او مالید عرض سر و چشم او زایل شد و او را زانه سمت فلعه فرمود
 بنفصی که در محل خود مذکور است درها لیک لباس خریط و پوشانده
 و بر بغله خود سوار نموده بود فرمود با علی بر که جبریل در جانب است فوف
 از طرف جبریل و غزای ایل پیش روی نو و اسرافیل در پشت سر و نصر خدا بالا ایست
 نور بدان با علی که این قوم در کاههای خود خوانده اند که ایلها ایشان را
 خواهند نمود و چون ایشان میسرید بگو نام من علیست بدانکه بر دست

خواهند

خواهند شد چون امیر علیه السلام نزدیک فلعه رسید مرتب بر زمین آمد تا
 حرب پوشیده و خودی از سنگ بر خود گذاشته و جری میخواند که علیست
 خیر آن مرتب شاکی سلاح بطل محبت الح امیر علیه السلام در مقابل آن
 انا الله سمعی امی حیدر خیر غام اجام و کنت مشوره الح انود علی
 از علماء یهود که بالای حصان نشسته بود گفت غلبتم و زیت مونس خود
 بر ایشان غلبه نمود و امیر علیه السلام خیره بر زمین مرتب که از خود سنگ
 سرتک نشسته بدندانهای زور و آمد و بخاک هلاک در غلطید کما قبل
 چنانکه در کتب آمده بر زمین زد که کوهی نوال بر زمین زد و بر آن قوم حمل نمود در
 حلفه آن در زرا که بقول چهل من نبود ناد و نیست من و چها صد من هم گفته
 تکافی داد آن فلعه بلز زید و در مکان و آن در زرا که طول آن هجده ذراع بود
 بر کینه چهل ذراع در هوا افکند و صفت خریط یهود در غزوه خود را بالا
 سخت برود و افتاد و گمان کردند که زلزله شد بد حادث کردید گفتند علی
 که اینک فلعه را بخرم و زده در زرا کند و در زرا دست خود سپرد خیر
 مینماید و برایت احمد بن حنبل گفته اند در اتفاق مینمودند که در زرا که
 دهند نمی توانستند عمر گفت با علی در حمل در فلعه فخل شدی مشقت
 را فرمود سکنی این در زرا که من نبود مگر سکنی سپرد و آن در زرا
 نمود بر خندان و لشکر از بالا ایان کردند و یاد دست خود در زرا نهادند

بود

بود و حال آنکه طول در هجده ذراع بود و عرض خندق بیست ذراع و همچنین
 در دست خود نگاه داشت تا هشت هزار و هفتصد نفر لشکر اسلام از روی
 آن عبور نمودند بعضی از صحابه به نوحی نمودند پیش رسول صلی الله علیه و آله
 از بیداشتن علی در برابر خود رسول صلی الله علیه و آله بان فرمود
 که نمودست و زانچه بینی نظرهاهای او بکنند بداند بر روی هوا فرار دارد
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا های و بر روی جبرئیل است و صفی
 چون بعد از رسیدن خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله زلزله قلع را
 وقت گذران امیرالمؤمنین ابی جبرئیل نقل می نمود حضرت فرمود یا صبیح جوان
 آن در زانچه است و در قلع خیمه مهل است تمامی اسمانها و زمینها مکتوب
 و عرض الهی محبت کند بجهت غضب علی و عمر در آن روز با علی السلام عرض
 که یا ابا الحسن از زنجاعت غریبی از تو ملاحظه نمودم و حال آنکه سرور
 گرسنه بودی با در زانچه بشیر به از جا کنیدی فرمود بل بقوه الهیه و شرف
 مطیبه و ارضیه و جبرئیل نازل شد و منجبت بود از شجاعت علی و مکتوب
 که ملائکه در صوامع و جوامع اسمانها ناله میکردند که لا اقی الا علی لا اقف
 الا ذوالفقار و منکفث از این تعجب آنم که هفت شهر قوم لوط را از این
 هفت نا صبح بالای پر خود نگاه داشتیم منظر الامر الله انقدر سنگین بود
 بالای برین و لکن امر زمامور شد که زیادتی بر شمشیر او نگاه دارم که مابا

از کما و ماهی بر کرد نشد زینهار با اهلش بر نگون سازد و حال آنکه اشقیل
 و منکا بیل ز هوا بازوی بخنا ط کفر نه بودند سنگینی شمشیر برین کران
 ترا مد از سنگینی شهرهای لوط و از روز رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 یا علی اگر خوفان نبود که جماعتی از امت من فائل شوند در حق تو آنچه ترا که
 نضاری فائل شدند در حق عیسی بر مایم هر آنکه منکفتم در حق تو از روی تو
 که عبور نمی نمودی بخا غنی مگر آنکه خاک فدا گشت از آن جهت زمین بریندا شدند
 و لکن کافست ترا آنکه نواز می و من از تو و انت می خیزد از زمین موسی
 الا انه لا ینعی بعدی و بعد از آنکه بقدر انداز عفو و مشه عین جمله
 از فضائل آنحضرت زببان فرمود و نیز در دعوی خندان عمر بر عبد الله
 که اشبح عربی و زانها رس بلبل می گفتند و زان پس لشکر آخر او بود و طرا
 خندان را کفر نه بودند عمر و اسب خود را زانده داخل خندق شد که بیعلم
 سلمان فارسی آن خندق را در دست نهوده بودند و عریضها می گفتند این
 ندید خندان از آن مرد عجمی است و در ساختن خندق که فهمت نموده بودند
 و هر جماعتی حصه از زمین داده بودند که خندان بکنند رسول صلی الله علیه و آله
 و آله سلمان را همرا خود نگاه داشتند و او هم با فوت و سعی خاک می کند بعض
 اصحاب خواستند که سلمان را بر سر خود شان بگریزند و بخود منظم کنند حضرت
 فرمود و سلمان و ما اهل البیت بعد از آنکه عمر داخل خندق شد همه اصحاب

تر سپیدند و در طرف پشت رسول صلی الله علیه و آله خیزند رسول صلی
 علیه و آله فرمود که تا تکلیف بجنگ عمر و نمود اغندا نمودند و در هر دو طرف
 السلام پیش می آمد که من میبزم با رسول الله تا دفعه سیم امیر علیه السلام از آن مکتل
 و مسلح روانه فرمود و دعا نمود که اللهم احفظ من بین یدیه و من خلفه
 و بعد از آن فرمود ذهب ایمان کلمه الی الکفر کلمه و بعد از آن کلمه
 بیست و نه که عمر و از آن پلای بن آمد امیر علیه السلام در وایت بجای از کوشش و داشت
 دیگر از پاهایش زده فلم نمود و عمر و زمین افتاد امیر علیه السلام ای سینه او
 و سر او بر پدیش رسول صلی الله علیه و آله آورد و در رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود ضربت علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلين و بعد از آنکه
 اعراب گشته شدن عمر و را زد بدند شکست خورده بنای امر را گذاشتند
 و در روایت مجلی از مقداد بن اسود الکندی که چون امیر علیه السلام عمر و را
 کشت و در کار خندق ایستاد بود اعراب از قتل آن پلید پراکنده شدند
 و هفتاد نفر کربده متفرق میگردیدند من میبایدم انحصار بود در پشت
 هر فرقه که تعاقب نموده آنها را بشمشیر خود حصار می نمود و حال آنکه آن کفر
 در مکان خود ایستاده بود زیرا که از جمله اخلاق پست بوده اینجا بود که هر
 کس زنده و انعام نمینمود و این بایکدی بد و شرح خود گفته که ضیبت علی
 در روز خندق اجل است از آنکه کسی بگوید جلبل است و اعظم است آنکه

بجای خود

کسی بگوید عظیم است و چه خوش گفت در مقام شیخ ما ابو الهذیل و شکی
 سالی سوال نمود که با علی افضل عند الله است ابو بکر در جواب گفت این
 اخوی مبارزه علی با عمر و در خندق برابر است با اعمال همه مهاجرین و انصاری
 و همه طاعتان ایشان تا باقی بگردد هر چه رسد و هر کس که جمعی از اعیان
 آمدند پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از موسی بن جابر رسیده که بعد
 من پیغمبری میاید از عرب نام او محمد است از سوال کننده که از فلان کوه در حوالی اشد
 هفت شتر شترخ مو سنج چشم بیرون آورد برای شما اگر چنین کرد پس با شما
 او دید که خواست و وصتی از آنکه سید و وصیا و نمک له برادر م هر دو است افراز
 نماید حضرت همراه آنها برخواست بسوان کوه و در رکعت نماز خوانده کلام
 فرمود تا گاه از کوه صدای عظیمی ظاهر شد و آن کوه شکافتن کرد بدیدم صکلا
 شتر از آن پندیده بودی گفت اسم همان لاله الا الله و انک محمدا رسول
 الله و ان جمیع ما حنت به صدق و عدل لکن یا رسول الله چندانی نماند
 بده که من بر قوم خود زاهم بخارم و بیایم و م که این مجرم را بر پندار ایمان
 پیش رفت و قوم خود را آورد و وقتی آمد پندرسیدند که رسول صلی الله
 علیه و آله وفات نموده خلیفه حضرت را جسته دم گفتند ابو بکر است پیش او
 رفتند گفتند و فاکن بوعد پیغمبر خود گفت چه وعده کرده است گفتند اگر
 تو خلیفه بر حق میبانی پس ابو بکر منجی ما ندان ایشان ما بوس شدند و خیر

تخصی

شخصی ایشان را دلالت نمود بدرخانه اسکا الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام
 حضرت زین امانا مصیبت رسول الله صلی الله علیه و آله در وجه مبارکش
 پیدا بود فرمود آنها ایه بود آمد که استیفا کند و عده هفت شهر رسول
 صلی الله علیه و آله را گفتند در پی حضرت آنها را بجزاشنه پیشان کوه آمد
 و کعبت نماز خواند تا گاه کوه شکافته شد هفت شهر معهود موصوف
 باوصاف سابقه زکوه در آمد متصل همند که در یک قطار پس هر کسند
 شهیدان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک الخلیفه بعد
 فخرک الله عن الاسلام خیر استیهاکی مسلمان شده مخرج شدند
 و نیز در کتاب عواله نقل نموده که ابوصمصام عیسی و زوی بخداست رسول
 صلی الله علیه و آله رسید سوال نمود از چند چیز که فایده است بآیا
 کی محلی بدو چه چیز است در شکم نافرین و در ظاهر واقع میشود و زمان
 مرن من کیست پیش ابرو شریفه ان الله عنده علم الساعة و غیر
 الغیب و تعلم ما فی الارحام و ما ندی نفس بائی رضی نموت ان الله
 علیهم خیر نازل کرد چون ابوصمصام از مضمون آن مطلع شده بود
 اسلام بر قلب از نایافته مسلمان شد و عده نمود بخش کرد و اهل خود
 دعوت نمایند و با اتفاق ایشان مراجعت نمایند پس آنحضرت فرمود یا ابا الحسن
 نبوی سیرم الله الرحمن الرحیم افر نمود محمد بن عبد الله بن عبد الطالب

و اما
 ندی نفس
 تکیه علی
 آنچه

هائین

هاشم بن عبد مناف و شهادت داد بر نفس خود در حال صحیح عقل و بدن
 و جواز نفس اینک در در مترا و در ترا و سائر ارباب بوجه مصام عیسی هفت
 شتر سنج موی سفید چشم و سپاه حدی که بر پشت ایشان است از طرف
 بمن و لفظ حجاز ابوصمصام نوشته را گرفته بر دوش خود رفت و همگی سنان
 شاه آمدند و قبیله پند رسیدند که رسول صلی الله علیه و آله وفات نمود
 بود ابو بکر خلیفه یافتند و نوشته را نشان دادند ان شتر از مطالبه نمودند
 گفت یا ابا العزیز ما فوق العقل سوال مینمائی و الله که از پیغیر خلیف نیست
 استرا که دلد است و عمار و یغفور و تمییز و الفجار و درع او فاضل ام
 و این هر چهار در نص علی علیه السلام است و پیغیر باغ عدل که کجی نفس نمود ایم
 چیزی باز نکنداشنه و پیغیر باغ عدل که کجی نفس نمود ایم
 که کردی و نکردی و حق پیغیر بر دوشی علی را در تمام با هاشم بعد از آن دست
 صمصام را گرفته بدرخانه امیر علیه السلام رسید که بر دوش از درون نداد آمد که بنا
 با ابوصمصام داخل شوایم و پیغیر نمود که ابتدای اسم او را بیا فرمود بعد از
 تشریح بخدمت حضرت پیغیر بر سابق شتر از مطالبه نمود و نوشته را نشان داد
 حضرت فرمود یا مسلمان ندانم که مدینه که فریاد و خارج مدینه جمع شوند
 و پیغیر کامله مشاهده نموده اذای چون رسول را صلی الله علیه و آله بر پیشانی
 جمع شدند و امیر علیه السلام برین آمدند تا بگویند حسن علیه السلام چیزی گفت و ابو

منوچهر

فرمود بر و باقر زندگن حسن و زین خود را بکسر پس به نعل زینکی سپید اعلام
حسن علی السلام و رکعت نماز خواند و تکلم هسنه فرمود و عصا خود را
بر آن نازل دان نعل شکافته شد و سبکی نمودار کرد بد که بر آن سنگ و سطر
از نور فوشتن بود سطر اول بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سطر دوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
مُحَمَّدٌ رَسُوْلٌ اللّٰهِ و عصا دیگر بر آن سنگ زد شوی و شکر نمودار شد فرمود
یا یوسف صمّام که بکسر تمام نافه را و بکش پس تمام را گرفت و کشتند نافه هفتاد
بان بارها و صفتها نمودار شد و برین آمد که کشته او زردند و نوشته
زد نموده ششها را برید بعد از آن حضرت فرمود خبر داد من رسول صلی الله علیه و آله
که این ششها را خداوند عالم خلق نموده بود برای من رسول صلی الله علیه و آله
پیش از آنکه خلق کند نافه صالح را به دو هزار سال و درین حال منافقان
کشتند و کشتند این نمونه است از شجر علی بن ابیطالب علیه السلام و این حدیث
دیگر روایت شده که بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین
نذر فرمود که هر که از زخم رسول صلی الله علیه و آله بپزد و بیابد یا با آبکم
مرد می آید هر چه مطالبه می نمودند امیر المؤمنین را از زخم مصلا می خورد
طلب آن کس در هم ردینا بنیاد است و مبتدا و ابو بکر و عمر نیز آید بدید فکر
نمودند که ماهم اینطور بکنیم منادی ابو بکر هم نداد نمود بداند فراد در این اثنا
عربی نافه سوارا شکار شد و دعای هفتاد شش چینی و چنان از حضرت رسول

علیه السلام

علیه السلام نمود ابو بکر گفت یا شاهان زاری گفت خلیفه رسول صلی الله علیه و آله
علیه السلام خودش مبتدا ندادند که کسی او را اعلام نماید مسلمان دچار
آن عرب مطالبه کار را بخندند منبر را در وسط اخبار علیه السلام آورد عرب
تقریب طلب نمود حضرت فرمود بلو لکن شما هم شرط خود را که اسلام قوم بود
باشد عمل آورده اند آن اعرابی برود واقفان و دستها میان را امیر المؤمنین
را می بوسید عرض نمود بلو امیر المؤمنین را فرمود حسن مسلمان را که ببرد
فلان زادی را آنجا می حسن نوندا کن یا صالح یا صالح چون جواب استک
آید بگو هفتاد نافه که رسول صلی الله علیه و آله را اعرابی وعده نموده اند
چون چنین کردند جواب بده که السمع والطاعة پس مهاشبه از زمین
ببرون آمد حسن علیه السلام افاضت گرفت و کشتند نافه تمام زمین
امد با اعرابی داد و بر آن نبی بدل هفتاد شش هشتاد و در و این صد نفر شش
هم وارد شده و بعد از تسلیم شان از همه وصلی امر بکشان نمود و زمین
فوقی از نصاری بخش رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودند که با اهل
و عیال بخندت نوی ایم اگر صد شش هزار از شک برای ما بیاوری همه
ایمان می آوریم حضرت قبول نمود رفتند وقت مراجعت بداند رسول
الله علیه و آله وفات نموده پیش از آنکه رفتند کاری نتوانست بکنند اهل
مسلمان رسیدند پیش امیر المؤمنین را و کفایت عرض نمودند حضرت مجتهد

فرمود

فرمود که بفلان جابرو و عصا رسول الله را بر زمین بزن مه را شیشه پیدا میشود
 از نهاری بکثیر بکیش ناصد شیشه را بر زمین اند بعد از آنکه بر زمین آمدند با چها
 انقوم ایمان آوردند بعد از آن عرض کردند یا ایها المؤمنین انا ناصح کتبتم
 یکی بود و باعث هلاک فوجی کرد بد غاکن شتران با چها ای خود محل خود
 بر کردند متبا اینک چتر از ایشان سبب هلاک این امت کرد که در کسرت انجناب
 حکم فرمود شتران در همان سنگ داخل شدند و غائب کرد بدند سنگ
 ملتئم کرد بدای غیر ذلک و این جمله زبوره نموده است از حضرت آنحضرت
 در عالم اجسام و ارواح و قدرت و قوت و در عوالم ملکوت و ملکوتی
 بتعلق با یحیی و الایمن و الملائکه و الحیوان و الحیاد و النبات غیر ذلک
 من الکائنات و جمله علیحد از فضائل آنحضرت متعلق است بعالم
 علم و ادراک آنحضرت از امور بیکه دلالت دارد بر علم و ذراتی انجناب خال
 جمیع موجودات را بحقیقت از رب عن علمه شقیال دره فی الارض و کلا فی
 السماء خواه از جمله حالات حالیه خواه از جمله حالات ابدیه که مبتنیها
 میبودند اگر چه حالات ابدیه هم در او بودند چنانچه انجناب آثار و شایسته
 شجر کشته شده و اینک ایشان علم ماکان و ما بکون و ما هو کائن الی
 یوم القیمه را جامع هستند لکن اکثر محل ابتلاء و موارد سوال و جواب
 حالات حال و استقبالی است از پنجه اکثر اخبار از ایشان از بر و مقوله

بوده است و این نوع انجناب اگر چه بر زمین از خلد شمار است و لکن در میان آنکه
 مشی نموده خردار است مقدار بی برشته شجر کشته میشود و جمله
 اینک انجناب بخبار فرمود از امر معونه بن ابی سفیان سبب آن امیر مؤمنان
 چنانچه در کتب البیاضه مذکور است که فرمود اما ان سبطه علیکم بعد
 رجل حبیب البیغموم مند حیو البطن باکل ما یجد و یطلب ما لا یجد فالتلو
 و کن یقتلوه الا و ان سبام کر سببی و البراءه منی اما التبت فتوبی
 فانه لی زکوة و لکرمه و اما البراءه فلا تنبر و امی فانی و لذت علی الفیض
 و سبقت الی الایمان و الحیرة و نیز فرمود آگاه باشید که بزودی بعد از
 من ملاقات خواهید نمود ذل شامل و سبقت طغ و از و است که مسلط
 میشود بر شما در فراخ کلو و پر خور که چنین و چنان میکنند و میگویند
 انجناب معویه است و این هم در مضمون حدیث الذکر است و نیز در
 سواری کوفه وارد شد و خبر موت معویه را مذكور نمود و این امر شهرت یافت
 انتم را بخبر موت علی بن ابی طالب از درنده فرمود نو حاضر بود در موت معویه گفت
 آری علی السلام فرمود که این خبر دروغ است معویه نمی میرد تا اینکه چنین
 و چنان بکند و بیاید بزود بگردن خود صلیبت و بصلالت افکند و
 و نزد یک را و نیز روزی زمین لشکر امیر علی السلام در صفین غوغا بلند
 شد که معویه هلاک شده فرمود آید بید که نمی میرد پس هلاک اینک

اجتماع تمام پندار این امت عرض کردند پس چرا با او قتال مینمائید چهره
 فائده دارد فرمود آنچه از ابداء عذر و انما حجت لیه من هکذا عن نبیه
 و در کتاب بخاری که امیرالمؤمنین در آن فرمود که بسیار طواف کنید خانه کعبه
 گوید ای بنیم مردی را از اهل حبشه که اصلح است یعنی پیش سر او نهد و در او
 است یعنی خورده گوش و زین است که خراب میکند خانه را و در حدیث دیگر
 که نیز فرغ است و در دست و کلنگ آهنی که خراب میکند خانه را و در حدیث
 قتال بصره ابن عباس عرض نمود که حاجتی دارم امیرالمؤمنین فرمود آمده که
 امان طلبی چنانچه مرغان بن الحکم گفت بل فرمود امان دادم و لکن او را با دست
 ردیف خود نموده پیش من آورد زیرا که این حالت افریفتن بخاری و ذلت
 چون آمد حضرت فرمود بیعت میکنی عرض کرد ای پیش بیعت نمود و بیعت
 میداد است که در دل چهره داشت فرمود خدا عالم است بقلوب پس دست
 از کف تران برکشید و فرمود که حاجت نیست با من دست زبیر که این دست
 پهودی است که اگر بیست کعبه با این دست با من بیعت کند هرگز بیعت نخواهد نمود
 نقض بیعت خواهد نمود پس فرمود ای چه کردی که فراموش مکن عهد خود را و تو
 امر داری ز من مرن بیعت نمودی پس هکذا و الله تو نمی میری تا با این پندار
 نوفلان و فلان که خوار کنند این امت را و بچشاند ایشان را از جام بسلا
 و در بیست کرد و اشعث بن قیس از آن خواست که بخندمت امیرالمؤمنین پس

باز

انجناب او را از آن نداد بعد از آن امیرالمؤمنین بر او نثار بفرمود و در حدیث
 چه کار است از ابا نوا ای اشعث و الله اگر بغلام ثقیف مینداز شوی کفر این
 خواهد کرد زنده و همان فلان موضع از بدن تو اشعث گفت کجاست غلام
 ثقیف فرمود غلامی است از مینا ایشان که باقی نمی ماند احدی از عرب مگر
 آنکه ذلیل و خواهد شد اشعث گفت چند سال خواهد بود مدت حکومت
 او فرمود بیست سال که عمر او وفا نماید و در آن نموده اند که در سنه
 هفتاد و پنج عبدالمملک بن مروان حجاج را و الی عراق نمود و لکن در سال هفتاد
 و سه امارت لشکر را با و مفوض نموده بود چنانچه قتال عبد الله بن زبیر کرد و الی
 عراق بود تا سال نود و پنج پس آنوقت حکومت عراق را بوی پیش و کشته
 که متحد بر بیست سال نفرین است که مراد فریب آمدن است و نیز
 و قتی در خطبه ذکر بعضی از فایده اینده مینمورد اعشقی نام مردی از بنو
 گفت یا امیرالمؤمنین ما اشبه هذا الکلام بجدی خرافه فرمود با غلام
 لو کنت غاصبا فینما قلت ایست لکن الله بغلام ثقیف پس ساکت شد
 بعضی عرض کردند که غلام ثقیف کجاست فرمود غلامی است مالک مشهور
 بله شما از او همتا حرمت همه را میکنند و میندازند این غلام را با شما کشیدند
 ملک او چه قدر است فرمود بیست سال که عمر او وفا نماید کهنند
 او خودش می میرد با جل خود با گشته میشود فرمود می میرد با اسهال بجدی که

میرد

سپه از سوزاخ میشود از کسب باری چیزی که از شکم او بیرون نمی آید تا به پیش
 رجاء گفت والله دیدم بچشم خود هم این اعشی نام را پیش رو حج و حجاج
 او را بویج منتهی که بخوان شعر را که در خر بصر عبد الرحمن بن عبد الله بن عثمان
 نموده بعد از آن در همان مجلس کین و داندند و نیز در بخار که امیر علی بن
 فرموده بگروه مردم نماز شما را بسو خدا خواندم اعراض نمود بدو بخاری
 باشما نماز ما مانده کردید آگاه باشید که زود است که مسلط میشود
 بر شما کسانیکه راضی نمیشوند بکردار شما تا آنکه سپاسگند شما بنام
 و شیخ و علامت آن این است که نمی آید شما را صاحب سخن و غلبه مینماید شما را
 پس بگوید بزرگان و دانایان شما را و امر است که او را بوسفت میگویند
 و نیز در بخار از ابی العالیله از مرجع بن عبد الله که امیر علی بن فرمود
 ضربت روحی زد بر شما بعد از این لشکر انبوهی که در بیابان زمین ایشان
 فرمودند و کسبیکه میشود مردی از شما و کشته میشود و بعد از آن از بخند
 میشود که در میان دو کمره از کنگرهای بر مسجد و این مرد کشته شد خود را
 فرمود و به همین غم و مقول کردید و نیز در نهج البلاغه و غیره مذکور
 که فرمود ایها الناس من شق نمودم چشم فتنه را بعد از آنکه فرمود که فتنه بود
 او و شد بد شده بود شر او و ازین او را حدیثی است نمی نمود بر او جز از من است
 قبل آن تفقدونی و الذی نفسی سید از هر سوال نمائید تا بنام من

خبر

خبر میدهم شما را سوال نخواهند نمود از چیزی که واقع میشود تا بنام من
 و نیز از جماعتی که هدایت می یابند از ایشان صد نفر را گواه میشود صد نفر مگر آنکه
 از داعی ایشان و فائد ایشان و سابق ایشان و من مناجح یکایم و محط
 رحالیم و من یقبل منهم اوتیوت و چون من از ایشان نام ببرم فتنه ها
 بر او خواهد شد بعد از آن بیان فرمود که چنین و چنان میشود بعد از آن
 فرمود آگاه باشید که خوف ترس فتنه ها بر شما در زمین فتنه نبی امیر است
 که فتنه است عیار و بالای و مخصوص بعضی این است عالمان در آن وقت
 و جاهلان در لغت الح و انصاف از خطب نجباء که در بخار نقل مینماید که
 فرمود لکان نظر الی سبیل یعقوب بالاسلام و تخصیص بر ابانیه فی نواحی کوفان
 تا اشاره مینماید باقر اص دکت نبی امیر و ظهور دولت نبی عینا
 و فتنه که در آن حمارا خرقا نبی امیر از شام می آید با لشکر کسبنا که بعد از
 هزار است و ابی مسلم خراسانی داعی امیر هم عباسی چنان مینماید و مغلو
 و مغول میشود و ابتدای دولت نبی عباس از آنجاست و نیز در منیر
 سلوئی قبل آن تفقدونی مردی برخواست و گفت یا امیر المومنین عدلی
 سر زبش مرا بگو که چند است فرمود اگر آنچه میبوی بر هاشم سهیل بود هر چند
 مینگشتم و لکن بدانکه بر ظاهر موی نوشت بطانی و مکل است که نوال منتهی
 و شبطانی بگر که نوالخواهند مینماید در خانه نوبخار است که پسر رسول خدا

ک

کشت و پسر عمر لعین ابن سعد بود که آنوقت هنوز طفل بود و گفته اند آن
 طفل سنان بن انس نخعی بود و مگردید و منبر و غیره بر سلوئی بیگانه نقد
 فان بن جواخی لعلا جئا و غیر ذلک از امثال ابن کلمات بسیار فرموده
 و سوال نموده اند جواب فرموده و در بخارا از جابر جمعی از ابا فرح علی السلام
 روایت نموده که در روزی امیر علی السلام در ظهر کوفه با اصحاب خود نشستند و چون
 فرمود نزدیک است که در اینجا نهری بکند شود و آب جاری کرد و گویند
 که درین موضع نهر عظیمی که سفینه ها در او جاری است مردم از او منفع
 و نیز روایت شده از جوی پرده که امیر علی السلام رفت فوجه صفتی رسید بطرف
 کربلا پس آنحضرت در ناچاره از لشکر گاه ایستاد و نظر بجانب عین و شمال
 اشک از دیدنهای مبارکش جاری شده بعد از آن فرمود اینجا محل خوابیدن
 چهار پادشاهان است و اینجا موضع شهادت ایشان است عرض کردند که
 این چه موضعی است فرمود کربلا که کشته خواهند شد در اینجا قوی که داخل
 بهشت میشوند بجز حساب راوی گوید که تا اول قول حضرت را نفرمایند تا
 حسین علی السلام با اصحاب خود در اینجا کشته شدند و نیز روزی عیسی
 بخیه فرمود که میاید بسوی شما از کتب و عنایت یعنی حسین علی السلام و غیره
 در حال آنکه انحال حج و عمره را ترک کرده باشد و میکشد او را و در غیله
 معنی مکر و حیل است یعنی حسینی که را که مگرداند قوم است که او را از راه

مکات
 در روز

مگرداند از بخارا بیعت عراق می کردند هکذا پیش و نیز فرمود باهل کوفه
 که گفت بکه اذا ما انا که در پی نیت که گفتند و هم و براء بن عازب فرمود
 که ای براء کشته میشود فرزندان من حسین علی السلام و نود و چنان باشی
 و یازدهی و نمکنی و همینطور شد و براء ما دام الحیره اظهارناشف میکنند
 و نیز فرمود که با قصر کما ایستای بنیم که بنا شده است در حوالی قبر حسین
 علی السلام و جایز میشود هر فرات ما بین کربلا و کوفه و محل های بنیم
 که از کوفه بسوی کربلا و روان هستند و چندانی نمیکند و که از اطراف بلاد
 مردم بر یاریت فیران امام مظلوم خواهند رفت و این بعد از آنقرض
 زمان پادشاهی نهمه روان خواهد بود و نیز روایت است که آنحضرت
 کربلا عبود نمود و وقت فوجه صفتی اصحاب بدید که آنحضرت میکشید
 و میفرمود ههنا مناخ و کما یریم و ههنا حط رحاله یم و ههنا
 دما یریم خوشحال نوای من که رنج می شود بر رو تو خون در
 خدا و از ابا فرح علی السلام روایت است که امیر علی السلام با جمعی بیعت کربلا بیرون
 رفتند و مسافت بکربلا یاد و میل نافی بود که بکربلا رسیدند آنجناب اصحاب
 پیشی گرفت تا آنکه رسیدن مکانی که او را مفضلان میکشند فرمود که
 کشته شد درین موضع دو بیت پیغمبر و دست سبط که ایشان شهیدان
 این محل خوابیدن شران و محل کشته شدن عاشقان است و در منافق موصل

مستور

مسطور است که چون امیرالمؤمنین در سفر صفین برابر بنوی رسید فرمود
 اضربوا عبد الله بسيف الفرات و اخبار مختلفه در بناب مسطور است
 و بعضی اصحاب چون این نوع کلام از امام علیه السلام شنیدند خواستند
 بگذارند بنا کنند چنانچه مکر استخوان مشیر کبر او را در آن موضع نهادند
 چون حسین علیه السلام در آنجا شهید شد آن استخوان شتر را در همان جا
 یافتند و نیز هر چه در خدمت امیر علیه السلام از غزه صفین مراجعت نمود
 باز و خبر خود که از شیعیان امیر علیه السلام بود گفت عجب حدیثی بود از خبر
 دهم چون صید بنو ابوالحسن در زمین که بالا نزل نمود بعد از سلام
 نماز مگر خالک زمین نداشت و بوی بد پس گفت عجب است از تو ای نبی
 که هر پند از تو محسوس میشود فوجی که داخل هبشت میشوند بجز حساب
 و خال آنکه او عالم نیست بغیب آن زن گفت ای محمد امیر المؤمنین گفتی مگر
 حق مگر گویند در زمانیکه عیسی بن زباید ملعون لشکر کرب حسین علیه السلام
 برانگیخت من در میان آن لشکر بودم چون نزدیک امام حسین علیه السلام
 اورسیدم اتمثل زانما ختم و بخاطر او دم فرمایم امیر علیه السلام را از آمدن خود
 پشیمان شدم پیش حسین علیه السلام رفتم و حدیث امیر علیه السلام را عرض نمودم
 فرمود بیاری مدینه یا بخت عرض کردم بپسندیدم که عیال و اولاد در کوفه
 دارم و از این زیاد خائفم فرمود پس از این بیایان بپوش و در مفضل ما را از این
 خبر

امروز مفضل ما را مشاهده نماید و یاری ما نکند داخلش خواهد شد هفت
 گوید من فرار نمودم از آنجا بحدی که مفضل ایشان از نظر من مخفی ماندند آنچه شد
 بود واقع شد و از سوید بن علفه مرویست که شخصی آمد با عمر بن عمرو که
 من از ذی القریه میایم خالد بن عرفه مرویست فرمود منم که است آن در کوفه
 نمود که والله منم است فرمود و الذی یبغی که او نیز نماند لشکر صلا
 باشد و عمارت لشکر حبیب بن جزار بود باشد چون حبیب بن جزار شهید
 پیش امیر علیه السلام و قسم خورد که من شیعری نمانم فرمود اگر حبیب بن جزار نوی
 لا بد این واقع خواهد شد ابو حمزه میگوید که چون عمر سعد طر لشکر
 صلاحات و شد خالد بن عرفه مقدمه الجیش بود و حبیب بن جزار عمارت
 اخیلا نمود و در کوفت بکفر بودی حبیب بن جزار هرگز از آنکه تو
 لواء آن لشکر باشی والله چنین خواهد بود و با همان لواء از باب القبله
 مسجد خواهد شد و همینطور شد و نیز در جاز از حسن بن زکوان که سینه
 بیست سال عمر نموده بود و لایق نموده که وفی امیر علیه السلام را در خواب
 و بر این پارت آنحضرت بمدینه رفت و یاد است آنحضرت قبول سلام نمود
 او را حسن نام نهاد و فرمود و عمر بسیار خواهد بود آخر الامر ترا حمل مینمایند
 شهر که بنام میکنند و از امر ذی اولاد عمر بن عباس را و از بغداد مینمایند
 نمایی و با آنجا و در موضع مستحق مملکت میبری و مکتون میشود و همانطور

در کوفه

و نیز در زمین بغداد عبور می نمود پس بدانام پنج چهره خورشید گفتند بعد
 فرمود آری بنا نهادم میشود و اینچاه شهر می و ارضنا او را ذکر نمود و از
 در همان حال نازبان بر زمین افتاد فرمود در زمین این نازبان مسجدی بنا
 میشود و او را مسجد السوط مینامند و نیز فرمود سننی بعدی من
 يقال لها الزوراء برك فيها الفجور ويصعد بها الشرد و نیز فرمود
 که بنا میشود بعد از من شهر که او را زوراء مینامند ما بین دجله و حبل
 و بعد از آنکه بیان اوصاف شهر نمود فرمود که منغاف بگردی بند اینجا
 ملوک بنی شیبنا و عدد ایشان بیست چهار است اول ایشان سفاح
 تا اخر اسماء ایشان بیان فرمود بعد از آنکه فرمود پس من جزاء و فلا و غیره
 که در عقب دست قائم علی السلام و شیبنا اسم شیطان است و خلفاء
 عباس را بنی شیبنا تشبیه نموده و عدد ایشان اگر چه سی و هفت است لیکن
 از بیست و چهار معنی نبوده و در آخر ایشان حالات ایشان ذکر فرمود
 الفاظ شریفه و فعل الفبة العبراء ذات الفلاوة الحمراء و فی عقبها فاء
 الحق تشبیه عن وجهه فابین الایامیم کالفهم المصنی بین الکواکب الدریة
 و نیز اهل بصره را جزا داد بان فرمایشی که میگوید که هذا کجور سقینا و نغاف
 جائمه فذبت الله علیها العذاب و من یخنها و عرق بنی خنیها و
 و ابی اخری کجور طبرستانه حجة حیر و نیز محمد بن الحسن بن طاهر الحلی

و یوسف بن المطهر و شمس الدین محمد بن العزیز در وقت محاصره ملا کو خان بعد
 رسولی بخش ملا کو فرستادند منعی از اینکه ما اهلیم و منقاد و تسلیم و ادغان
 شمارا ازیم زیرا که از اخبار اجداد خویش ائمه اثنا عشر علیهم السلام استماع
 التجمل العفهام و الفاضل المقدم اسد الله الغالب علی ابنی طالی علی السلام
 چنین یافتیم که شما مالک این بلاد میشوید و ما را ان مغلوب مقبوض
 شما میشود چنانچه امیر علی السلام فرموده اذا جاشت العصابة التي لا
 حلاق لها تخربت والله يا ام الظلمة و مسکن الجبارة و ام الیلا با و بل
 لك يا بغداد و لدارك العارم التي لها اجمحة كاجحة الطوا ویر نماش
 کابمات الملح فی الماء یا بنی بوفنظون و مفدا مام جهوری الصون لهم
 و جوع کالجان المطرقة و خرا طیم کرا طیم الفیلة لم یصل ببلده الا فحما
 ولا برایة الا نکسها و همچنین انحصر خبر داده از غلبه هند بر سنده و غلبه
 قبط بر اطراف یمن و غلبه اندلس بر اطراف فیلیپه و غلبه حبش بر یمن
 و خراسان و روم بر شام و اهل اسپین و خروج ترک و زنج و غیر ذلک و نیز
 در کباب بخار نقل نموده که در خطبه فایم وصف فرموده انجزا که جاری میشود
 در هر اقلیمی از فتح فسطاطش و غیر ذلک و در خطبه دیگر فرموده العجب العجب
 بین الجادى والرحیب لغربلن غریله و لیلبلن لیلته و لسلطان سوط
 القدر حتى یصیر اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و همچنین در خطبه

علازم

ما اینم و غیرتک و همچنین بخیزد بعضی اصحاب خود را که بعد از زوفا آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و مضینها چنین و چنان گرفتار میشوند چنانچه جو پرین بر سر فرمود که هر آنکه
 ترا خواهند کشتد بگفت بسوی عمل زنی که مراد زیاد ولد الزناء است و او است
 پای ترا قطع نموده بدار خواهند کشتند با روزگاری گذشت زیاد از جانب معوی
 و ابی کوفه شد و جو پرین هم بنظر او کشت و همین جو پرین را امیرالمؤمنین علیه السلام
 دوست میداشت با او بسیار محوی مینمود و میفرمود من ما نام بسوی تو
 و ترا دوست میدارم و انقدر التفات در حق او مینماید که بعضی مردم کان
 میبردند که امیرالمؤمنین او را وصی خود خواهند نمود چنان و صابنی که خوا
 رسول الله صلی الله علیه و آله دعا مینماید زیرا که کمال انحصار آنحضرت را بجز
 مشاهده مینموندند حتی آنکه روزی جو پرین داخل منزل آنجناب شدند که
 آنحضرت بر پشت مبارک خوانیده است و جمعی از اصحاب حاضر هستند عرض کرد
 که ای نام پیدا باش هر چه بر سر تو میگذرد و از او خواهد شد که از آن صفت جان
 شریف تو حضا خواهد کرد بد آنجناب نبسم نموده فرمود منم خیم میدهم ترا
 جو پرین از امر تو و آلتی نفسی پیدا که اینه نورانی کشتد بسوی عمل زنی پس
 و پای ترا قطع میکند و ترا در این کشتد زنی میگوید که زمانی نگذشت که ترا
 ملعون هم بنظر او نمود و منم نماز که از مخلصین امیرالمؤمنین علیه السلام بود و او را خلا
 زنی بود از نبی سله امیرالمؤمنین علیه السلام و از او زاده نمود و فرمود اسم تو چه خواهد بود

نمود که سالم است فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را خبر داد که اسمی که بد
 تو زبان نامیده در عجم میثم است عرض کرد که راست فرموده فرمود رجوع کن با
 اصلی خود و کینه تو ابوسالم باشد و آنجناب و ز از آنجناب تمام مطلع سلخند
 و از آنرا خفته خیل را الفاء نموده بود و منم بعضی از آنها را اظهار مینمود
 جماعتی از اهل کوفه بشک افتاده نسبت خرافت و اتهام و ندانیدن او و امیرالمؤمنین
 میدادند با آنکه روزی در محضر جمعی از مخلصین و شاگردان فرمود ای منم بد
 ترا بعد از من میکشند و بدار میکشند و در روز دهم از دهن و دماغ تو خون
 میاید و در پیش تو از آن خون خضا خواهد شد در روز ششم ضری تو خواهند زد
 و با اینچنان که خواهد داد آن موضعی که در آنجا مصلو میشود جنبه آن حضرت
 خربت خواهد شد و نودم ده نفر خواهد بود و چون که تو بان می آید بزند کوفه را
 از همه خواهد بود و نوزده نفر خواهد بود از دیگران و هر آنکه بنویسد تمام کلمه را
 ترا با وی آید پس بعد از روز و روز آن کلمه را همیشه بنویسد و منم بسوی
 می آید و در زین کلمه نماز میخواند و کلمه را میباید با دست میکشند که من
 از برای تو خلق شده ام و تو از برای من زنده و بعروین خربت میکشند که من بخوار
 تو ام بنکور غایت کن خون جوار مرا و عمر و مقصود او را نمیدانست گفت ای محب
 خانه ابن مسعود با خانه ابن حکیم را بخیری بعد از زمانی از زوفا امیرالمؤمنین
 منم زاد کوفه زنده زنده عیب الله بن زیاد بردند و کشتند این مرد کشتند بدین

مرکزمان بود نزد ابوتراب بن ملعون گفت فای شما این عجبی گفتند از این
 ملعون از روز است هزار پرسید این ربیع کجاست پروردگار تو میم
 گفتن ربی لبایم صاید یعنی پروردگار تو یکین گاه ظالمان است گفت
 شنیده ام که تو را خبر داده است ابوتراب را آنچه بزودی از املانات خواهد
 یعنی کشته شدن او میم گفت زوی من چنین و چنان خبر داده که مر نور زار خواهد
 کشید و من در هم ان اشخاص باشم که ایشان را بر تو داده باشی و آن چو بی که مرابان
 مصلو خواهی نمود کوه ناه تو خواهد بود این زیاد گفت مخالفت خواهی کرد من گفته
 مولای گفت بلک چه طور مخالفت مینوایی بکنی و حال آنکه خبر داده او را رسول
 خدا از خیرش از خداوند عالم و الله میست نامم موضعی که آنجا مصلو میشود
 و مر اول بکنی خواهی بود در اسلام که در هر روز انجام خواهند چنانچه خیر میل را
 انجام مینهند پس ملعون از کردار او با بخار از این عیبده تفرقی نندان بردند و میم
 در زندان گفت که تو طلب خون امام حسین علیه السلام خروج خواهی کرد و خواهد
 کشتن بر خیار ز که ماد و جسد او را بر پیشانی او روی و لکد خواهی زد پس چون
 این زیاد ملعون شما را طلبید که او را بکشد فاصدا بانامه از جانب پدید رسید
 که شما را درها تمامید و بعد از آن میم را از زندان بیرون آوردند پیش این زیاد عیلم
 البته حکم ابوتراب در حق تو بجای مینمایم پس حکم نمود او را و او را کشتند و در نظر
 مشغول که ممالح اهل بیت اطهار بود با عجب میم پدید کرد و شد این زیاد حکم نمود

مغزنا

دهتس الحام زدند و زد و م از زیاد حکم نمود هتس الحام زدند و خون از دهن
 و دماغ او جاری شد و دستیم با طعن جبر او را شهید نمودند و قتل میم ده روز
 قبل از شرف آوردن امام حسین علیه السلام بود بفران و نیز امیر علیه السلام شد
 هرگز از مفرمود که چگونه خواهد بود صبر و قوت و قنیه که تر اطلبید و ولد از تالی از
 امیه و دست پا و زبان ترا بر ده گفت امیر المؤمنین اخر ش هشت خواهد بود فرمود
 بلی و تو با من خواهی بود در دنیا و آخرت و دختر شهید هجری بحسان نقل نمود
 بود که پدرم من گفت شنید از حبیب خود امیر علیه السلام که منفرمود این را شنید چگونه
 خواهد بود صبر و قوت و قنیه که ترا بطلبید و ولد از تالی از بنو امیه و دست پا و زبان
 ترا بر ده گفت یا امیر المؤمنین اخر ش هشت خواهد بود فرمود بلی و تو با من خواهی بود
 در دنیا و آخرت پس دختر شهید گفت والله که عیبدا الله بن زیاد پدر را طلبید
 گفت پسر زنی کن از علی بن ابی طالب علیه السلام گفت منکم پس این زیاد گفت امام تو
 چگونه خبر داده است ترا بکشتن تو گفت اینطور فرمود منرا که ترا بکشد پسر از بی من
 میبکشد قبول نمیکوی دست و پا و زبان ترا قطع میکنند گفت دست پای از زیاد
 و زبان او را قطع نمایند تا کتب امام او ظاهر شود پس شهید را بجان او زدند
 همسایگان و اشنا بان بر او حمله شدند و کبره مینمودند گفت که زان بکند
 و در ذات و قلم و کاغذ بیاوردند شما از خبر هم از امور که مولای من خبر داده است
 بعد از این واقع خواهد شد پس خبرها اینده را منبکفترا نشان میفوشند

خبرنا

و غارت ضراب پیدا نموده افتاد گفت را آمدند بانی بگو گفتند گفت طوری که
 حکم بسیارند باز ساختند باز خراب شد باز آمدند بانی بگو گفتند گفت من چیزی
 در خصوص من پیدا نم هر کس در خصوص این چاه پیدا کند باز خواند مردم معطل
 ماندند علی السلام حاضر بود آب و بکر با عرض نمود فرمود آنچه از آبکش از جانب
 راست و چپ قبل که ظاهر میشود در آنجا دو فرسخی نشسته که منم رضوی خوانند
 من و خباختران شمع مردم در حالیکه شربت غلارند در آنجا چیزی را پس غسل
 انهارا و کفن کردند بعد از آن مسجد بنا کردند بطوریکه در آنجا در و در آنجا
 بیرون آمد بفرموده حضرت عمل نموده مسجد را بنا نمودند قوام گرفت و در آنجا
 با چند نفر آمد پیش بانی بگو و مسأله چندان سوال نمودها جز شد علی السلام
 وارد کرد بدین موهجه خواهی سوال کن نصرتی گفت است مؤمن عینک الله
 ام عینک نفسک فرمود عینک الله و عینک الله عینک الله گفت من خبیره اولی
 خود در هشت فرمود منزل من بانی آنچه در فرزند کوس علی بلاشک گفت از آنجا گفت
 بفرموده رسول صلی الله علیه و آله و کتاب خدا گفت صدن رسول الله صلی
 علیه و آله از آنجا فرمود با بانی با بانی با بانی ظاهره و مجرب ظاهره گفت خدا کجاست فرمود اجل از
 مکان است و در آنجا مکانی بود از آنجا که آنجا گفت با خدا مدد را بجای
 میشود فرمود اجل از صفات مدد کجاست این جوان است بلکه طریق معرفت اوست
 با بانی او است که دلالت میکند عقول صاحبان اعتقاد از آنجا که عقول گفتند

در خواب

در حق غیبی چه گفته فرمود عبد مخلوق مرزوق این نبی مرسل گفت آنها انکار
 بچه چیز از سائر امت بمنزله باقی فرمود با غام ما کان بکون گفت فاما بمنزله بکون این
 دعوی فرمود تو از خانه خود بیرون آمدی منکر بودی نکستی بلکه از راه او داشتی
 و در خواب برایش نمودند و از کلام من ترا خبر دادند و از مخالفت من ترا خدایت
 و ما مورسبک بود در خواب بمنزله من کین نصرتی نصرتی نموده ایمان آورد
 و ابوالدین نام شخصی معروف در عهد بانی بگو منولد شد و باید درش غانم خدای
 علی السلام در روز نزدیک کوفه نشسته کی افتادند پدرش نشست ابوالدین با اطراف
 و جوانی که درش میگردیدند گاه چشمه پیدا شد که آب سفید داشت از آن
 آب خورد برکت پدرش را هم برد دیگر چشمه را بنا نهادند بعد از آنکه آنجا
 السلام رسیدند در هنگام غم صفتین و خواستند که آب حضرت را بسودش
 بر کباب خورد و شجره از برای او حاصل شده از وی تری مانده بود آمد علی السلام
 در آن چشمه که نواب خوردی موجب طول عمر تو خواهد شد و آنکه در دسترس
 پیدا مانده بود و در سنه سصد و بیست و هفت من و بعضی از علماء هم
 پیش بانی بگو آمده گفت نوی خلیفه پیغمبر این امت گفت ای عالم بپوشد گفت فاند
 خوانده ایم که خلفای پیغمبران عالم امتهای ایشان میشوند پس خبر بده مرا که خدا
 در کجاست با در اسم است با در زمین ابوبکر گفت او در اسم است بر عرش است
 بپوشد گفت پس من خالی خواهد بود از او و بنا بر این خواهد بود در مکانی

مکاتیب

مکانی بود که گفت این کلام زید بن یحییان است و شوازمین یهودی در مقام ^{تعمیر} ^{تعمیر} ^{تعمیر}
 بر اسلام بود که امیرالمؤمنین را از ملاقات نمود فرمود ای یهودی با منم سوال ^{کن}
 ترا با ای نکر و ما منکریم که خداوند عالم کجا و کجا کرد پس مکانی از اهل بیت
 و اجل است آنکه فرمود که در او را مکانی و در هر مکانی موجود است بدون آنکه
 تماس بجوار او بوده باشد بلکه احاطه علی طه زهرمکانی و هیچ مکانی خالی از
 او نیست و مصداق آنست آنچه ذکر است شما موجود است که خبر ایمان
 او عرض نمود علی علیه السلام فرمود با پانزده در بعضی کتب خودتان که موسی علیه السلام
 رؤیای خود را که گاه ملک از سمت مشرق پیش او آمد گفت از کجایی گفت
 از نزد خدا و ملک بگو از سمت مغرب آمد او هم گفت از پیش خدا و ملک از سمت
 هفتم و ملک از زمین هفتم همگی اینطور گفتند پس موسی گفت بشیخ منبکم
 خداوند پر که در هیچ مکانی نیست و هیچ مکانی خالی از او نیست یهودی بگوید
 نموده ایمان آورد و نیز بعد از آنکه مردم بخلاف آنحضرت عقیده بیعت نمودند
 خبر داد زنی که ناکین و فاسقین و منافقین بعضی جاهل و صغیرین و طفلان و از آنکه
 اخر از آنها بجای انجام میکنند از قتل و غیر ذلک و نیز در مجلس بیعت خلافت
 خود مردم فرمود که ای پادشاهان از جانب کوفه بی که زیاد و بیعت کنند با
 نام مردم بن عباس رجوع شد که شاید که زیاد بدو این پادشاهان را بگوید
 علی علیه السلام پس نفس خود را ساکت نمود بعد از رسیدن قوم آنها را بایست مردم

ناقص بود

تا نه صد و نود و یک ما ندانیم عیاش مضطرب شد و منفکر کرد بدنا آنکه
 دیدند مردمی مدقبای چشم در بر و با او شمشیر و ظرفی و بخدمت علی علیه السلام
 رسیدند عرض کردند که هر دو دست دراز کن با تو بیعت کنم فرمود میخیز بگفت
 بر اطاعت تو و حشاد ز پیش روی تو تا آنکه فتح و ظفر با تو باشد فرمود ام
 تو بیعت نمود گفت و پس فرمود بی الله اکبر ان رسول الله صلی
 علیه و آله خیر منی انی ادرك رجلا من ائمته یقال له اوكس القره وهو
 من خزنی و بموت شهید او بدخل فی شفاعته مثل بیعت و مضرب
 اضطراب بن عباس ساکن شد و در مجلس نکر که بیعت اهل بیت را گفت
 و این مجلس با چند فرامنده بودند جمله هینت نشستن آنحضرت خلافت
 آنحضرت اسم و نسب این مجلس ملعونان پرستان ملعون اسم دیگر گفت
 دروغ گفتی بعد از آن راست گفت حضرت قبول فرمود و خبر داد که این مردم
 من است و با فرمود که ترا پند یهودی بود که ترا منب گفت ای ابرو عاف نافر
 صالح و نوظفیل بودی هر وقت پیش اطفال می آمدی منب گفتند پس
 چراندند سگها و مادرش در خیمه خامله شده است همه اینها را بن مردم
 ضد بی نمود و مکر را از این فقرات اخبار فرمود و احادیث مفصله در بیعت
 بیعت با است و نیز روز بیعت خلافت بعد از آنکه مردم با تمام اظهار
 رضا بر این بیعت نمودند فرمود بقره که بر رسول بیعت المال و غیره است

مشرقی

در میان کربلا و زبیری من هم در بنار پس عشار و جاعلی رفتند و شمشیر نمودند
 امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد با نماز میخواندند و یک نذر در بیت المال سصد هزار
 است و مردمان صد هزار نفر بودند و نمازگزاران پیش از آنکه نماز را بجا آورده باشند
 بود ظاهر و نه بعد از مسلمانان و شخصی آن عا و محبت آن حضرت نمود حضرت
 سبزه را انداخته مشغول چوبی بود فرمود دروغ میگوئی و شخص دیگر عرض نمود
 فرمود تو راست میگوئی و جمعی در راهی موقوف شدند و فداء آنها مقرر
 بودند فرموده ضرب شویند بزودی مراجعت خواهند نمود و انطور شد
 و در جنگ خواجه نهران در حق آنها فرمود که اینها بدترین خلایق هستند
 و کشته آنها نزد بکر است بخدا از سارین و در میان این قوم مردی است که
 پستان دارد مانند پستانان و آن مرد در میان قوم معروف نبود چون بعد
 قتال خواجه کشته شدند آن مرد را در میان کشتگان پیدا نموده پسران و
 شوق نمودند بدین همان مرد را که بدو القاب معروف شده که بر کف او چیزی
 مانند پستان دارد که بر طرأت او موها بلند بود و صادق علیه السلام فرمود
 با اینهمه کرمی فرمود که در جای کرمی منزله ای گفت در موضع مستی شد در
 فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام رفت فوج نهران در آن موضع نزل فرمود جاعلی و بنی
 از سبکی خراج خودشان سکانت نمودند از زبان خودشان امیرالمؤمنین علیه السلام
 آنها را هم بزبان بنی نهران از فرمود و دیگران نفرینند و در قتل خواجه نهران

فرمود که پسران نهران از ایشان ده نفر کشته نمیشود از لشکر حضرت ائمه نهران
 نه نفر از خواجه قرار نمود و نه نفر از لشکر حضرت کشته شد و در جنگ خواجه
 جناب بن عبد الله شاک نموده بود در امر آن حضرت که این طایفه نهران و صفیر
 و جمل همه اهل فرات بودند و هستند چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را کشت و نکند
 و در خراج از معسک در جاد و در شمشیر بود زبیر سینه سپر خود و فکر مینمود
 امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از آمدن ابی که او هم را داشت طلب نمود و از او گرفت و وضو
 ساخت و نجات پدید که سوار چو زکیمت لشکر از فرج جدا شده علی بن ابی طالب
 بجزت و عرض نمود که لشکر خواجه از نفر کشته بشود لشکر اسلام فرمود
 نکند کشته اند دروغ است آن مرد را نشاء فعا صر نمود حضرت فرمود لا بعد از
 سوار چو بکر بفرار فرمود مد و فاست فعا صر نمود که خواجه کشته شدند حضرت
 فرمود و الله که همان جا پستان محل پنجه خونها ایشان است عبد الله در
 خود کهنه بود که اگر قول امیرالمؤمنین علیه السلام را نجات خواهد شد پس همراه خواجه
 شده با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ نمایند و اگر راست باشد پس علی حق است با خواجه
 چنانچه آن حضرت خواسته آمدند پدید که نکند کشته اند و در جاد خودشان
 هستند شک از قلب جناب زائل شد و حضرت از پشت کردن او گرفت گفت
 با جناب شک از دل نود زلف حال آباد سخن هر چه خواهی بکن و در جنگ
 بصره فرمود که از زدی این فرزند من حسن از کوفه نازده هزار سواره و پیاده کشته

کشته شدند

یکی زانداست نه یکی ماض چون انجمن است بشکر احسان نمود هرگز
 بود و نیز در همین جنک فرمود که غلبه خواهم نمود باین طائفه و فتح
 بصره و خاندانها را از آن روز کوفه هشت هزار و سی و اندک مرد و انبسطور شد
 و حسن بصره را ملاقات نمود در کنار جوی در کمال لبت که حسن وضوء پیش
 انجناب فرمود وضوء خود را کامل بکن ای لقی حسن گفت پروردگشتی جمع
 را که وضوء کامل بنساختند فرمود محزون بی برانها گفت ای فرمود اطال الله
 حرکت بعد از آن حسن را همیشه مثل پرنده محزون بی یافتند و جز این نبودند
 گفتند چرا چنین هستی گفت تقیرانم در صالح باعث شده که من انبسطور شد
 و لقی در لغت بنط شیطا نام میگویند و ماد را در طرفوست نام از لقی
 گذاشته بود و کسی بن نام را از لقی او نمیدانست تا از آنحضرت ظاهر شد در
 دیگر هر دو در کنار فرات بودند حسن کاسه از فرات برداشت فلک بر او خورد
 مابقی را بگذاشت و انداخت حضرت فرمود اسراف کردی که زیادتی اینا بر روی اینجی
 بنیاد ریختی و ضایع نمودی عرض کرد اگر این قدر اسراف است پس تو چرا انبسط
 خون مسلمانان را ناحق در صفین ریختی اسراف شدت فرمود اگر ناحق بود تو هم
 می دانستی آن جنک حاضر شد گفت منم و امدم و غسل کرده کفن نموده
 بخارج شهر امدم هاشمی ناله زدند که القائل والقول فی النار من یکبتم فرمود
 راست گفتی آن منای اجرت شیطان بود و از او فانی و مقبول کرد زانرا

در روز

مرد را ز لشکر مغویه است و کبی از بیت المال فرزد بناد زدی نموده بود امیر علیه السلام
 سلمان را فرستاد پیش او که انبسط را ز بیت المال دزدیده است و نمایانده قال
 قلنا و من یقل باین غمغل به یوم الفیتمه انما فاق کفنه چه بسیار است
 اولاد عبد المطلب مال را در نمود و نیز وقتی مرد معتمد میخواست که ما
 بمالین جمله بعضی شعبه را خود بفرستد شخصی از اصحاب زلف خود کرد زانند که
 امیر علیه السلام عن اعتماد دارد مال را بیکم که بمالین نیز بجانب کعبه میفرستد
 و در انجا ضرت میکنم چون عرض نمود که مال را بمن بده بمالین نیز فرمود دور
 شوازم بر برو شو کرچه و در حدیث دیگران مرد خیال کرده بود که بر
 بسو مغویه حضرت باو فرمود که بر برو شو مغویه و جو بر بنام اسبی از مرد
 ادعا مینمود حضرت خکه فرمود که اسب و آکداران مرد و الا امری فانم از تو شو
 ایا عمل جاها لانه خود را فراموش میکنی بگویم که چه کرده پس آن مرد اسب را برد
 و گذاشت و رفت و از ناپت بن افلاسی که شد نصف سبب از رفت بد
 خانه حضرت که چاره میجوید عجز و در خانه قبری مردن آمد که امیر علیه السلام بنیفا
 بر واسب خود را از عوف بن طلحه سعد بکبر و بنیام بشد که عجز نظر شد
 که پیش آنحضرت می ایستاد میفرمود با فلان مسعد را ماده شو که فلان روزی
 حضرت با فر علی السلام فرمود که این حالت بود در امه علمه السلام با در زمان شجاد
 علیه السلام این در فتنه شد و خواهد شد ظاهر و نام علی السلام و حسن بن علی السلام

بنیام

نیز اینطور خبر میدادند و در طبقه اخبار ایشان واقع میشد و در بعضی
 اصحاب گفتند نیست در حرف نهی خرفی که کثیرا استعمال شد الف کحصر نوراً
 خطبه انشاء فرمود بی الف طولانیه مشتمل بر حمد و ثناء و در بر رسول خدا و
 وعده و وعید و مواعظ شافیه و تالیفات کافیه و الخطبه معروفه و غیره چنانچه
 خازن بیت المال مغوبه بود و از مغوبه مرخص شده همه زیارت مادر زینب کرد
 بودی امده مغوبه اولاً اذن نمیداد که مبادا بیاید رکوعی بعلی علیه السلام بگوید
 آخر الامر هر ارضی شد لکن گفت که در کوفه کاهنی است و ساحر که علی را تطالب
 بوده باشد بنام او مقنون نماید چون جیگر در کوفه شد ملاقات امیر علیه السلام
 را نمود آگاه که تو کجی از کجها خدا و مغوبه نزد نوشتن سحر که کاهنت بنموده
 از پی تو بانوما الی است که بعضی از اذرفلان جادو کرده گفت ای فرزند حسن
 اینرا بخود ضم کن و منزل بده و نکوی کن و از او چون صبح شد با صبح از خود که آمد
 در جبال هواز با چاهزار لشکر مسلح و مکمل منتظر ظهور قائم ما علیه السلام خواهد
 شد و چون آنجا ظاهر شود نماید در رکاب و باد شمن او مغانده خواهد نمود و در
 آنجا بی و مسجد نماز صبح را با اصحاب خود خوانده بود ناگاه مژدی ملتسبلا سقر
 وارد شد فرمود از کجایی ای گفت از شام فرمود چه کار داری گفت حاجتی دارم
 فرمود میخواهی حاجت تو را بگویم عرض نمود بفرما فرمود منادی مغوبه در شام ندا
 نمود که هر کس علی را بکشد هزار دینار خایزه او است شخصی خواست و منعم شد

پشیمان

پشیمان کرد بد که چرا این عم رسول خدا را بکشم روزی بگر منادی ندا کرد و
 فاند من بیست هزار دینار منعم میداد بد کسی که بگر عازم شد تمام شب پشیمان
 شد روز سیم منادی می هزار دینار فرار داد و منعم میداد و امده عفر کرد
 فرمود منبکی گفت لا نعوذ بالله فرمود بنفیک زاد و زاحله او را در دست غنچه روان
 کن و اشعث بن قیس مناره در دست نموده بود و فینیکه صلوات اذان مؤذن حضرت
 از جامع کوفه بلند میشد اشعث بن مناره و فتنه فریاد میداد که اینم یعنی امیر علیه السلام
 کاذب و ساحر است حضرتش از لعنق نار محو نمیداشت کسی را پرسیدند فرمود
 وقتش در دست غنچه از اشعث است اسمای بند و کشیده میشد و او را امیدوارند
 و مثل آن حال سپاه میشد و فریاد میداد و میگریه و همین طور شد و در کجا
 مردیست که امیر علیه السلام اولاد ذکور خود را جمع نمود و ایشان را زنده بنمودند
 فرمود دست منبازم که از یعقوب سستی در من باشد که پسران در اوزن خود را
 جمع نمود و پوسفت و وصی خود فرار داد و من حسن حسین را وصی خود فرار میداد
 عبدالله که یکی از پسران آنحضرت بود گفت آنها را وصی منبکی بنماید جنقه حضرت
 فرمود با اجرت منبکی بر من در حال حیات من ای عبدالله کو با بی بیتم ترا کشته شد
 در چشمه خود در خالینک کشته شود غیر معلوم است چون زمان مختار رسید
 عبدالله پیش مختار آمده بود از کهنی از مختار در چشم شده بجانب بصره رفت
 نزد مصعب بن زبیر و گفت نولت قتال اهل کوفه را بمن و اگر از در پشیمان

شک

لشکر مصعب در وقت ملاقات طرفین چون شب بومبا آمد با مباد عبد
 در چشمه خود کشته یافتند معلوم شد که قاتل او کسبست و مغیره بن
 نجاشی است اندر کربلا کشته در محراب نماز است با بود سلام که آن جناب
 جواب سلام نفرمود مغیره عرض نمود که سلام مرا نافرمودی گویند که این
 فرمود از وی که من ششم ترا و گویا بوی ششم از نوع شام من محل بدین منبره
 برخواست تا من کشتان بیرون رفت سر این قول را سوال نمودند فرمود که
 او پدید آورد من ششم می یافتند مردم بفرمودند که تا حال این کس آنها را
 شغل نمیدانست و در محراب مروی است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام را جمعی در وقت
 کوفه نشسته بودند فرمود پای بنیاد آن من می بینم کشته فرمود بیستم ششم
 حامل جنازه و فرمودی و زان بر اند و مرد دیگر از آن او را میکشد و بعد از روز
 نزد شما می آید روز ششم بهمان حالت وارد شدند و باز حضرت انجام بود بعد از
 فرمود که کسبند شما و از کجا می آید و کسبست این جنان و برای چه آمده اند
 کردند که از این آمده ایم و این مبت بد ما است وقت مردن وصیت نمود که
 مرا بعد از وفات غسل و کفن و نماز کنید بعد از آن محل ششم نموده ببرد و در
 در ظهر کوفه دفن نماید که انجامد چون خواهد شد مردی که اگر شفاعت نماید
 پیامت همه اهل محشر را هر کس مقبول میشود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود است که
 بد شما و آن مرد هفتم و اسقف حضرت از آن که در روز بیدار بود در ارض فارسی

اصول

او صد و بیست سال گذشت بود شنید که مردی مدقت نافوس میبکشد
 او امیرالمؤمنین علیه السلام بود گفت از پیش او بید چینی می بینم که او از رخ بطین بوده
 باشد چون او زدند حضرت را ملاحظه نمود گفت بده بودم صفت از
 در آنجا و شهادت میدهم که او است وصی و پسر عم خود محمد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله حضرت فرمود آمد که ایمان بیاور که از یاد کم رغبت را
 در ایمان بکن مدینه خود را نشان بدیم با صحنه انوار منی را که در
 در کف تست پس اسقف شهادت تو خجده رسالت گفت و می کشید
 و وفات نمود و صدق و از خوارش عور و زابت نموده که با امیرالمؤمنین
 در جبهه بودم که در بیرون نافوس را امیرالمؤمنین فرمود با خوارش با مکتب که این
 نافوس چه منبکون بدکم خدای رسول و این عمر رسول صلی الله علیه و آله اعلم
 هستند فرمود که او مثل نبی و خراب شدن او را میزند و منبکونید لا اله الا الله
 الا الله حقا حقا صدا صدا ان الدنيا دار غرنا و استغوثنا و استغوثنا
 با این دنیا مملای مملای با این دنیا داد قای با این دنیا جمعاً جمعاً
 نفی الدنيا فرنا ما من يوم يمضي عنا الا اوهي منار كانه صبغتنا
 نفی و استوطننا دار نفی استناد زی ما قد منا الا ما لو تنامنا
 حارث عرض نمود با امیرالمؤمنین

خدای خود قرار میدهد - ر ب بنکون بدکم خدای رسول و این عمر رسول صلی الله علیه و آله اعلم

بجای

بگویند که تا فوسل همان نظر از بند پس او تا فوسل را منبر و من جزو منبر است
 حضرت را ذکر مینمودم بعد از آنکه تمام شد گفت شما از اسم میندیم چون شیخ
 خودتان که این ترجمه را که مینویسد گفتیم آن کرد که در روز ما بود گفت با من
 او و پیغمبر شما فریاد است گفتیم پس عزم او شد گفت ترا قسم بخدا میندیم ابا
 را از پیغمبر شما شنیده گفتیم بلی گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
 رسول الله الخ و مسلمان شد و بعد از اسلام گفت والله من در روزاه
 یافتیم که در آخر پیغمبر پیغمبری می آید که نفسیاید قول تا فوسل را و نیز
 در مسجد کوفه پیش امیر علیه السلام جمله شکایت از شوهر خود و حال آنکه خود
 نعلی مینمود امیر علیه السلام فرمود حق باشوهرت زن در غضب شد و گفت
 والله حکم نکردی در میان رعیت بعد از رسول امیر علیه السلام نظر نامن
 افکنده فرمود با جریته باید نه با سلفه و سلفه بقول معنی جریته و سلفه
 از اهل لغت عالیه معنی حمل نکرده از انجایی که زبان از اجامل مینداند
 آن زن رو کرد و سید و کرجت و میگفت و بلای فله صنتک با این ابطا
 سیرکان مسنورا عمرو بن حرث از عقب زن رفت بر او خورد و
 چه چیز است ترا گفت علی اشطالب تر مسنور را بدین طور دانمود و عمو پیش
 حضرت آمد و گفت با علی عزم هانت که معرفت بنی امیر از کجا دانستی
 و بلك این هانت نسبت بلکه خدا سبعا از و از خلق نمود پیش از ابدان و وفار

ملا

سال و چون از راه ابا ابدان مرکب نمود در مابین دو چشم هر یک
 و کفر و هر چه مبنا خواهند شد از خالات و کفیات و شر و فحالت
 همه را نوشت و نازل فرمود بر رسول خود صلی الله علیه و آله که آن چه در آن
 لا یاب للثوبین و رسول خدا منوتم بود و بعد از آن منوتم هشتم
 و بعد از من اما مان از نسل من منوتمند من چون از نانا ممل نمودم
 حق المعرفه فاخرت و در حدیث نکر در بخارا از خارت عور که امیر علیه السلام
 در مجلس فضا بود زنی که بشوهر خود نعل داشت باشوهر خود بخا صمد
 پیش آنحضرت و حضرت حکم بر بطران حجت آن زن نمود زن در خشم شد
 با علی حکم حق نکردی امیر علیه السلام فرمود با سلفه با جمع با فرغ زن چون
 اسما شنید رو بگری نهاد و عمر بن حرث از عقب زن رفت و گفت با الله
 این کلمات چه بود که شنیدی و نایب و زدی زن ابا نمود که عیب لازم نیست
 مردان بدانند عمو را طر نمود گفت سلفه زنی است که از خویش حضرت میند
 و جمع زنی که با زبان مصاحبت نماید نه مردان و فرغ خراب کند خانه شوهر
 و من این هر سه صفت لازم عمر و گفت ابا علی سباح است با کاهن که اینها را
 زن گفت که هیچیکی نیست از اهل بیت نبوت است و وصی رسول خدا
 و ذرات او است را آنچه مینداند و مینویسد و در روایت نکرده است
 داشت در داخل شد و گفت بر آنست کشنده در سنای امیر علیه السلام نظر نمود

و انزل

او انداخته فرمود با سلفی با جریته با مدکره یعنی آنچه که خاضع نمیشود مثل
 سایر زنان و آئی با جریته و آئی بی شرم و آئی بی تکره بر فرج اوست چپه او بخند
 در وقت و عمر بن حریث از عقیق رو اشک با نهار سابق استفتا نمود الخ
 و در کجا گفته که از بله الحزب پنداشت از کتاب غزوات از محمد بن جبله خطا
 از عکرمه نقل نموده که در اینجا با سلفی و با جلیعه گفته است و تعبیر نمود سلفی
 بمعنی سلفی و جلیعه بمعنی بد زبان و در خارجی بخش عرض نمود که من ترا
 دوست میدام فرمود دروغ میگوئی و می بینم ترا کشته شد در ضلالت خود
 که از دو گوشه گرا و عبور میمانند پس چندی نگذشت که دعوا نهادن
 واقع شد و آمد در میان خواجگ کشته شد و مرد و با یکدیگر خاصه نمودند
 پیش حضرت حاضر شدند عرض نمود که با المومنین این زمان فرج نموده
 چون تمایک مهر نمودم شب فاف خواستم از ملاقات تمام بی توقع خون بند
 و جگره در امر خود انجناب فرمود با فلان با فلان دختر بنی زینب فلان گفته
 با فلان بن فلان عقد شده نمودی و حامله شدی و پیش از تو مولد شدی و
 در میان قوم خود آوردی و از بیم زله انداختی خواستی کردی سگها هجوم آورد
 و یکی از آنها انظر از بدن کن گرفت فواز در شفقت مادر سگ بر آن
 انداختی از طفل را آمد سگ طفل را انداخت و رفت تو هم رفتی و گفتی اللهم
 یا حافظ الوداع احفظه زن گفت هه اینها خواست و چینی که در چهره و وفا

و در کتب

نور انحضرت مرد زافر مود که جهاد را و اگر چون جبهه خود را کشود با شجر
 بود فرمود که اینم در پست و بر تو حرام است پس خود را بجا آورد و در شکر خدا
 بکن که حفظ و در بجز ترا نمود و در خلافت عمر در آورد در یک خانه بودند
 هر دو حامله بودند یکی دختر آورد و دیگری پسر مادر و دختر و پسر در آن پست
 هر یکی گفت این پسر را من میدانم و دختر از دیگر است از نفع بدش خلیفه کردند
 عاجز شده اجزا با جمعیت تمام بحضور امام علی السلام رسانند حکم فرمود
 در ظرف معنی شهبه روز ترا علی که علی در دو شبند و کشته اند آن یکی
 که شهادت کرد آن آمد پسر او داد که این فرزند است از حبه اینکه شهبه است که
 دختر سبک پیشو و هر روز بحقیقت مسئله افرا نمودند در فضا و در
 لولا علی هلاک عمر و وقتی که عقیقه بن عقیقه وفات نمود انجناب در حضور
 او مردی فرمود عقیقه وفات نمود زن تو بر تو حرام کرد بد عقیقه یا آبا الحسن اگر
 چه همه رضایای تو عقیقه است و لکن وجه این قضیه چه چیز است فرمود اینم غلام
 عقیقه بود زن حره را از تو بچ نموده بود که از عقیقه اوست بهر چون عقیقه وفات
 نمود از این غلام فدی مملوک از آن شد جزئی از شوهر او و او شد بضع زن
 حرام است بر عبد مگر اینکه از او کند او را بعد از بیع کند عمر ساکت شد و در
 عمر غلامی مولای خود را کشته بود حاضر نمودند فرمود عمر حکم بقتل غلام فرمود
 انجناب بغلام فرمود که چرا کشتی گفت که او غلبه نمود بر من و با من عمل نمود لوط نمود

حضرت

حضرت فرمود علام نگاه داشتند فرمود بعد که در خصوص غلام فانی حادثه امری
 ناست روز بعد از سه روز آنجا با اولیای مقبول تشرفا کرد بفرمود مقبول
 فرمود بفرزاکا و بدند که کد غیز کفن خیره نیست فرمود الله اکبر الله اکبر ما کن
 ولا کتبت شنبدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس عمل قوم لوط
 کند و بیهین عمل نمید بعد از سه روز از دفر فرمودید او را زمین بسوخته
 قوم لوط که هلاک شده اند پس محسوس شو با ایشان را بر شخص هم بطور
 پس غلام را از مجلس خلاص فرمود و نیز در خلافت عمر دوزن در سبک طفل
 متا ز عمر نمودند خلیفه بعد از محض از محاکم عاجز شد نزد امیر علیه السلام رفتند
 بعد از آنکه هر یک از آن دوزن ادعای آن طفل را نمود و طرف مقابل را نکند
 نمود و قسم دروغ خورد حضرت فرمود ای فقیه این طفل را در و نیم کن یعنی با این زن
 بد و نیم دیگر با آن زن ها کمال آن زن که مادرش بود عرض کرد که من میخواهم
 دیگر بد بید حضرت فرمود پس را بدند همین زن که اضطرار از قتل فرزند
 زیرا که چون شفقت مادر بی نکد است که فرزند خود را کشته ببیند معلوم
 که فرزند از اوست و روزی علامی پیش علم آمد که پدرم مرد و مادر من نکار
 حق من میباشد و میگوید که فرزند من نیستی زن حاضر شد و گفت ادعای
 این غلام دروغ است من شهود دارم و آنکه باکره ام و شوهر نکرده ام و آن زن
 فرزند زاهر نکراده و پستانش شده داده بود که او را تصدیق نمایند همین فراد

تصدیق آن زن نمودند پس گفت پدر من شخصی بود که او را حارث بن می کشند
 و من در سال شایه الحال متولد شدم و دو سال کامل شیر کوفسند خوردم
 بعد از آن بزرگ شدم و پدرم با جماعتی شرف تجارت رفت کبر ایضا عیال جمع
 نمودند و خبر فوت پدرم را آوردند چون مادرم این خبر شنید از خود دور
 و از خانه بیرون نمودم و گفت این مشکلی است که او را حل نمیکند مگر بخیار
 پیغمبر خیر پدرم و بی تردی الحسن علی علیه السلام شیر هر زن شد پیش آنجا فرود
 که چسبست ترا انعام که هفت با عرض نمودند فبیرا طلبید حکم با خضرا اتون
 و گفت وای تو چرا انکار کنی خود نموی زن همان کلام سابق و انسته ما را عرض
 نمود انکار کرد فرمود طول مدتی بکلام خود منم پس عزم بد تمام و منم مضیا
 کلام و خیر پیل خبر داده است مرا از قصه نوزن استند غایب نموده او را نگاه
 چون فایله حاضر شد زن دست بند خود را پنهان فایله داد فایله هم تصدیق
 نمود حضرت فرمود ای فقیه این عجزه دروغ گفت او را تصدیق کن فبیرا از آنجا
 نمود دست بند از شانه آن عجزی بیرون آمد از مردم خروش خواست
 نمود و فرمود منم صدوق علم نبوت بعد از آن اتون را طلبید و فرمود منم
 زینت من و فاضلی من رسول رب العالمین منم پدر حسین میخواهم ترا
 تزویج کنم با این پسر را قبول میکنی از من این امر را اتون بی اختیار عرض نمود در کدام
 مدعی است تزویج ما در به پسر باطل میکند شرع محمد را آنجا فرمود و جواب آن

و زَقَمُوا الْبَاطِلَ لِنَحْرِ الْجَارِ الْمُبْتَدَى عَرَضَ كَرِيماً مَوْلَايَ زُرَّسَ بِلَا بِيَدِيهِ
 وَاسْتَعْفَا نَمُوذًا بِسُخْرٍ مَرَجَعَتْ كَرَمٌ وَكَرَمًا بِبَيْلَةِ اَزْعَرِيهِ هَبْرًا دَرَدَا شَت
 وَبِكَ خَوَاهِرُ بَرَدَانِ بَحْوَاهِرُ كَشَنَدَكُ نَوْشَوَهْرُ نَكْرُ بَاهِرُ جِهَالُ ذَا بِيَمِ دَرِغَبِيَا
 نَوَاشِدُ بُولِ نَمُوذِ وَشَعُولِ خَدَمَاتِ اِيْشَا بُوَدُو اِيْشَانِ بَلُوذِ اَكْرَامِ مَبْنُوذِ
 نَا اَنَكُ دُوذَانِ هَمَشِيْرَه نُوغَلِي بِبِي جِهْمَه عَسَلِ خَا جِي زَنْفِ وَكَرَانِ چَشْمَه عَسَلِ نَمُوذِ
 كَرِيْمِي اَزْدَاهِ فَرِيحِ دَرُحِمِ اَوْ فَرَا دَرُكْرِفِ بَعْدَا زَمَكُ نَمُوذِ نَمُوذِ شَكْمِ خَبْرِي بَرِيكِ
 شَدَا اِيْشَا كَانِ خِيَانَتِ وَكَمَلِ بَرِي بَرِي زَهْ اَوْ اَلْاَخْطَا حَضُوْرًا مَعْلِي اَلْاِيْشَا نَمُوذِ
 اَخْطَرُ كَيْفِيَّتِ بَا اِيْشَانِ بِيَا فَرِي مَوْرَامِ نَمُوذِ طَسْتِي بَرِي اَزْ كَلِ اَوْ رَدِ نَدَكِ كَلِ سَبِيَا
 وَبَلُو بُوِي بُوُوذِ اَمْرُ نَمُوذَانِ دَخِرُ زَادِ رَمِيَا كَلِ شَانِ دَنْدَانِ كَرَمِ اَخْسَا سِ اَلْاَحْجَرُ كَلِ
 بِيْرُوْنِ اَمْدِ بِيْسِ كَشَنَدِ اَبَا عَلِي نُوِي پَرُو دَرِ كَارِ بَرِيكِ مَا زِيْرُ اَكُو نُوغَبِيْتِ مَا فِي
 اَلْاَزْخَامِ زَا مَبْدَانِي فَرِي مَوْرَمِ خَدَا نَبِيْسَمِ وَ لَكِنْ بِيْرِي صَلِي اَللّٰهُ عَلَيْهِمُ اَلْمُرَا جِرَادِ
 اَزْخَدَا وَ نَدَكِ اِيْنِ خَادَثَه وَ اَفْعِ مَبْنُوذِ زِيْرُو دَرِ بِيْمَا اَكُو دَرِ اِيْنِ مَسَاغِفِ وَ بِيْرُو
 خَلَاقَتِ عَرِي خَبْرِي بِيْمَه دَرِ خَانَه شَخْصِي نَمُوذِ بَا بَرِيكِ شَدِ وَ جِيْمِلَه بُوُوذِ اَشْخِي حِيَا
 اَخْسَا نَمُوذِ كِه اَمْرُ اِيْنِ بِيْمَه زِيْنِ خُوُو خَوَاهِدِ نَمُوذِ وَ فَيْنَكِه اَنْ مَرْدِ دَرِ سَفَرِ بُوُوذِ
 بَعْضِي اَزْ زَانِ هَمَسَا بَهْ زَا طَلِبِيْدَه مَوَاضِعَه نَمُوذِ دَخِرُ زَا بَا اَنَكَشْتِ اَزْ اَلْاِيْشَا
 نَمُوذِ دَرِ زِيْرُو عَمْرِ شَيْبَتِ زَا اَدَا نَدِ وَ جِيْمِي اَلْاِيْشَا اَدَا نَمُوذِ نَمُوذِ وَ اَمْرُ كِه
 اَزْ سَفَرِ بَرِيكَشْتِ اَنْ دَخِرُ زَا اِيْشَتِ فَحْشَاءِ دَا دَنْدُو زَانِ هَمَسَا هَمْ صَدُ بُوُوذِ نَمُوذِ

اَمْرُ كَيْفِيَّتِ زَا بَعْرُ نَمُوذِ عَمْرُ دَا اِيْشَتِ چِهْرَه كَمِ كَنَدِ كَفْتِ بَرُو نَمُوذِ عِيْلِي وَ مَوَاهِمِ
 عِيْلِي اِيْمِ بِيْسِ هِيْكِي خَا ضَرِي شَدِنْدِ وَ فِصْهَ عَرَضِ كَرِيْمِي اَمْرُ شَيْبِ خُوُوذِ زَا اَزْغَلَا
 بِيْرُوْنِ نَمُوذِ بِيْشِ خُوُوذِ كَدَا شَتِ اَمْرُ نَمُوذَانِ زَهَايِ شَهُوُوذِ اَخَا ضَرِ نَمُوذِ اِيْمِ اِيْشَا
 دَرِ خَانَه نَكَه اَشْتِ اَوْلَا زِيْنِ اَمْرُ دَا اَخَا ضَرِ نَمُوذِ چِهْرَه بَضِيْعِي وَ نَمُوذِ دَرِ مَوْرَمِ
 صَدَقَتِ نَمُوذِ بِيْسِ اَوْ زَا اَخَانَه دِي بَكْرِ فَرِي شَا زِيْنِي دِي بَكْرِ اَوْلَا زِيْنِ شَهُوُوذِ خَا ضَرِ نَمُوذِ
 وَ فَرِي مَوْرَمِ كِه اَمْرُ اِيْشَتِ اَمْرُ عَلِي نَمُوذِ اَلْبَلِيْ اِيْنِ شَمَشِيْرِيْنِ اَسْتِ وَ كَشَنَدِ نَمُوذِ اَمْرُ اِيْشَا
 كَفْتِ وَ بَحُوْرِي رُجُوْعِ نَمُوذِ وَ مَرُ اَوْ زَا اَمَانِ دَا دَمِ اَكُو نَمُوذِ اَمْرُ اَسْتِ نَمُوذِ نَمُوذِ هَلِ اِيْمِيْنَه
 بَا اِيْنِ شَمَشِيْرِيْنِ اَوْ خَا صَهْمَه مَبْنَمَا اِيْمِ بِيْسِ اَزْ زِيْنِ اَمَانِ طَلِبِيْدِ كَشَفِ اَمَانِ دَا دُو وَ هَمِ
 كَيْفِيَّتِ زَا اَعْرَابِيَا نَمُوذِ بِيْسِ سَاوَرِ شَهُوُوذِ هَمِ چِيْمِيْنِ بِيْسِ اَمْرُ اَلْاِيْشَا فَرِي مَوْرَمِ اَكُو
 اَنَا اَوَّلُ مَنْ مَرِيْتِ بِيْنِ اَلْشَهُوُوذِ زِيْرُو بَعْدِ اِيْنِ اَلْبَلِيْ اِيْمِ اِيْنِ زَانِ زَا اَحَدِ فَرِي مَوْرَمِ
 وَ مَبْنَمَا اَزْ زِيْنِ وَ شَهْرِي تَقْرِ بِي نَمُوذِ اِيْنِ دَخِرُ زَا بَرِي اِيْلِي وَ نَمُوذِ بِيْسِ عَمْرُ عَرَضِ كَرِيْمِ
 بَا اَبَا اَلْحَسَنِ خَبْرِيْدَه مَا زَا اَحَدِيْتِ دَا اِيْشَا اَلْبَلِيْ فَرِي مَوْرَمِ كِه دَا اِيْشَا اَلْبَلِيْ نَمُوذِ
 بِيْدِ رُو مَادِرِ وَ عَجُوْنِ بِيْرِي اَزْ زِيْنِ اَسْرِيْبِلِ اَوْ زَا اَحُوُوذِ نَمُوذِ نَمُوذِ نَمُوذِ اَمْرُ اِيْشَا
 نَا اَنَكُ يَادِ شَاهِي اَزْ مَلُوْكَ نَبِي اَسْرِيْبِلِ كِه اَوْ زَادِ وَ قَا ضِيْعِي بُوُوذِ اَمْرُ فَرِي قَا ضِيْعِي
 كِسِي ذِي اَبْرَايِ مَنِ اَخِيَا نَمَا اَشْتِ كِه اَوْ زَا بِي مَحْمِي خَوَاهِمِ فَرِي شَادِ مَرْدِ بَرِي اَبِيْمِي نَمُوذِ
 وَ اَمْرُ صَدِيْقِ اِيْشَا بُوُوذِ اَمْرُ دَرِ رُفْتِ سَفَرِ رُحُوُوذِ وَ كِسِي خُوُوذِ بَا اِيْشَا نَمُوذِ
 وَ اِيْشَا مَكْرِيْبِدِ دَخَانَه اَمْرُ مَقْرِ شَدِ وَ اَحْوَالِ بَرِي مَبْنَمُوذِ نَمُوذِ نَمُوذِ اَمْرُ اِيْشَا
 مَبْنَمُوذِ

مَبْنَمُوذِ

میل بوسال و نمودند آنرا بآب نمود گفتند قسم بخدا اگر امتناع نمائی شهادت
 مینداهم پیش پادشاه برای تو بنام تو را و چون مینداهم زن گفت هر چه خواهی بکنی
 پس در وفا ضعیف نزد پادشاه شهادت بخجوران زن دادند پادشاه بعد از تعجب
 تمام از بخجوران زن با وجود شهادت او با صلاح و دین فرمود که قول شما حجت است
 و لکن بعد از سه روز او را در محاکمه نماید و این فقره شهادت نمود که فلان زن را
 فاجره شده و فاضله شهادت داده اند و بعد از سه روز در محاکمه خواهد شد
 پادشاه از روز خود ندید که برین امر درخواست نمود و وزیر هم در ماقبل بود که
 بخاطرش بخیر آمد روز سیم که آنرا پیام بود وزیر برین آمد تاگاه بر خورد
 بخجوری از کودکان که برهنه بودند و با او مینگرید و دنبال علی الشیراز را میگردانند
 بود و وزیر او را نمی شناخت دنبال او را میخاک گفت اینجا است کودکان بیایند من
 پادشاه شما باشم و فلان طفل زن غایبه و فلان و فلان در دنف فاضلی باشند که
 شهادت بخجوران زن نموده اند و من حکم بکنم شما گوش دهید قبول نمودند پس
 از خاک جمع نموده برهنه بر روی نمودند پادشاه اینجا نشست و از آن شمشیر
 پیش خود گذاشت بعد از آن امر نمود که بیکدیگر دست فلان فاضلی را ویران و
 تا فلان موضع و فاضلی بگردد و بعد از آن موضع بعد از آن بگردد از ایشان باطلند
 و گفت راست بگو در حق این اگر راست نگوئی ترا منبکشم بخجوری که پیش
 گواهی مینداهم که این زن را کرد دنبال گفت در کدام زمان گفت فلان روز

کلی

گفت تا که گفت تا فلان بن فلان پرسید که چرا گفتی فلان موضع در حکم
 کرد او را برودند بجای خود و آن دیگر را آوردند بدین تفصیل از آن محقق نمود
 جواب داد پس قول و با قول رفت و محاکمه نمود دنبال گفت الله اکبر شهادت
 ناخود دادند بعد از آن گفت ای فلان ندانم که در میانم که این دو فاضلی شهادت
 ناخود دادند بر فلان زن پس حاضر شوند بدلی مثل ایشان و وزیر ساعت
 پادشاه رفت و بخجوران زن فاضله پادشاه بر چنین کرد آن دو فاضلی مخالف یکدیگر
 شدند و منادی در میانم فرستاد و امر نمود بغفل ایشان و نیز که مدینه
 زن طفل ششماهه داشت و زاد در شش ماه و اگر داشت آن طفل حرکت نموده اند
 خارج و در سر نازان فرار گرفت و چون مادر او را انبسطور زد و پادشاه را بگرفت
 طفل نبود فریاد ز جمع شدند هر طور خواستند که او را بگیرند سندان بر
 همه اهل انظار مینگریستند و مضطرب بودند و چون زمان خلافت عمر بود
 او رفتند و هم امثال را فتنه کردند گفت چاره این کار غلظ علی نیست پس حضرت
 حاضر شد مادر طفل همراه و نضرع مینمود اینجا نظر نمود طفل افکند پس
 ان طفل تکلم نمود بزبان که کبھی نمیدانست علی الشیراز فرمود که طفل مثل این
 طفل را اینجا حاضر کنید چون حاضر کردند آن طفل بیکدیگر نگرشیدند و با یکدیگر
 بزبان اطفال تکلم نمودند پس ان طفل از سر نازان بر شش ماه آمد و چون
 این را بدیدند فرح و شادی نمودند پس آن شخص سوال نمودند که با ما بیاید

وکلز

تو کلام ایشان را فرمود اما خطاب طفل بدینست که او سلام کن بر من یا ای محمد ^{سنت}
 و من بعد کردم بر او و خطاب و ذرا از ده نه نمودم زیرا که او بعد خطاب ^{سنت}
 پس امر نمودم باحضار طفل مثل و ذرا آنکه با او بگویند زبان اطفال که ای ^{سنت}
 من بزرگم بسو نام و سوزان دل ما در و عیش خود را بموت خود ^{سنت}
 جواب گفت و گذار ای برادر من پیش از آنکه برسم بجد که شطان بر من ^{سنت}
 کرد نمیر آن یکی گفت بزرگم بسو نام شاید که بجد بلوغ برسی و بنا ^{سنت}
 نوزندی که دوست از خدا و رسول او را و دوست از این در و بر ^{سنت}
 دیگر آنکه گفت قبول نماید و لا یتهم ذرا پس رجوع نمود بسو نام بگرامت ^{سنت}
 و در بخارا از ابوالمیخ هذلی زید رنجور و این نموده که در مجلس ^{سنت}
 که مردی از اهل روم وارد شد و بعد گفت سوال منکم از نوسته چنانکه ^{سنت}
 فاذی بنامی از دم بصدق پیغمبر گفت پرس گفت اخیر ^{سنت}
 و عا لیس لله و عا لیس عند الله عمر گفت بنام ای کافر مکر از اکر ^{سنت}
 در این اثناء امیرالمؤمنین داخل شد و بدید عمر را که ایستاد و گفت ^{سنت}
 اینجا نداری عرض نمود سوال آن مرد و ندانم خود را و گفت با پیش ^{سنت}
 بخصوص خیره هست یا ابا الحسن فرمود ای عمر گفت از آل الله ^{سنت}
 لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما ندبنا العلم و على ^{سنت}
 فلهاها من بايها قيل علي السلام بان من مؤمنين من مسائل خود را آن مرد ^{سنت}

^{سنت}
 پرسید فرمود آن چیزی که خدا او را نمیداندان شریک و وزیر معین و ^{سنت}
 قال عا انستون الله بما لا يعلم في السموات والارض وانما ^{سنت}
 خدا او صد و نداشت و آنچه نیست در پیش خدا ان ظلم بر بندگان است ^{سنت}
 نصرانی مسلمان شد و عمر خواست و میباید و چشم حضرت را بوسید و گفت ^{سنت}
 على لملك عمر و نیز در بخارا از ابن لبی که امیرالمؤمنین حکم کرد در ^{سنت}
 که که تیسف احد قبله و ان ابن است که در می صاحب ^{سنت}
 خواستند غذا بخورند یکی از ایشان بیخ کرده نان بر آورد و دیگر ^{سنت}
 برایشان عبور نموده سلام کرد تکلیف نمودند و هم ^{سنت}
 بعد از فراغ هشت درم در پیش ایشان انداخت و گفت این عوض ^{سنت}
 از شما خوردم پس آن دو نفر با یکدیگر منازعه نمودند صاحب ^{سنت}
 با این دراهم را نصف کنیم و صاحب بیخ کرده ^{سنت}
 درم مال نور اضره را پیش حضرت بردند فرمود این امر ^{سنت}
 نیست بلکه فخران است که صلح کنید صاحب ^{سنت}
 بقضاء امیرالمؤمنین فرمود چون راضی ^{سنت}
 درم مال است و هفت درم مال و گفت سبحان ^{سنت}
 در حق شما هشت کرده نان داشتند از نور ^{سنت}
 ثلث مئشو بلك انرا که عبات از هشت ^{سنت}

عقوبت

حصه رفیق نو خورده است و هشت حصه هم خورده و چون هشت مال
رفیق است و یکدهم مال است پس از اینها واضح شد و رفتند و در
انحضرت از منزل خود بیرون شریفه زده با یک کباب گذاشت که سوار شود پیش
عزیز خود که برادر من و فاطمه نموده و ششصد پنجاه از او زده مانده از مال
او یک پناهنده میماند و چون من عدل بفرمائید انحضرت فرمود از بله رفیق
دو دختر مانده گفت بلی فرمود چهار صد پناه که دو ثلث است مال آنهاست
و یک مادر هم مانده گفت بلی فرمود یک سده هم که پناهنده است مال او است
که در وجه هم دارد گفت بلی فرمود یک ثمن که هفتاد و پنج دینار است مال او است
فرمود بانود و از ده نفر بر اندام دارد گفت بلی فرمود برای هر یک از درود پناهنده
نویکد پناهنده بشود پس خود را در زیادت نموده اینها فرمود و سوار شد
و این مسئله مسئله پناهنده مشهور شد و این مبنی بر مکه عظامه است از آنجه
فرمود مثل مسئله نبیره که روانه نموده اند که انحضرت در مکه حلیه میفرموده
سوال نمودند که شخصی وفات نموده و پناه بی داد و در وید و در مادی و در خیر
نصیب او چه قدر پیشو فرمود صائمه اشعرا در شرح این گفته اند که صد
از برای بوفین است و ثلثان از برای حنران و ثمن از برای زن پس بفرماید
بر بزرگ شد بطریق عول و عول در مکه غامه هفت پیشو از بیست چهار که
گور است کوز بر زده گرفته پیشو بیست هفت جمع پیشو مال او است بیست

دهفت مینماید ثلث مال زن و بیست و چهار اسار و زوات مینماید و شش
یک هفت است با وجود اینکه زن بی بیست ثمن ببرد و نیز سه نفر در هفت
شتر خراج داشتند که نصف آنها مال یکی و ثلث آنها مال دیگری و شش آنها مال
ثالثی بود تمیلا شدند چه طور نمایند زیرا که هر یک بعد از مال خطه حصه خود
میدید که از شتران باقی میماند مراعه پیش حضرت آوردند یک نفر شتر از بیست مال
اضافه نمود و هجده شتر شد هر یک حصه خود را برداشتند شتر بیست مال را
ماند بر دند به بیست مال الی غیر ذلک از کرامات و معجزات فعلیه و قولیه که
حال و مقام در هر باب از انجبار مستطاب که درون قباب صد و زیاده بطور
که تفریبیان و تخریبیان اولی الایدی و الایصار در اخصا عشی از
اعشادان بکمال عجز و تصور اشهاد دارند اولوالثمنی عجزت عن رصفه خدیجه
و العار فون بمعنی ذریه ناهوا ان ادعوا لشرافا لعقل تمنعوا و انقی الله
فی قولی هو الله و لنعم ما قبل لعالی مناب لا تنافی لایبئی ولا و صوی خواها
هر چه گویم عشق را شرح و بیا چون بعشوقیم خجل باشم از آن پناه همان خوا
به پنهانی فلک نابگویم و صفیان و شک ملک و دردها باشد چنین
صد چنین شک انداز فغان این چنین و ملخص کلام در اشاره بعض
ان امام عالی مقام این است که انحضرت در جمیع فضائل ائمه و صفات کمالیه
جمع موجودات حضرت احدی است چنانچه از احادیث سابقه مشخص کردید

انحضرت

انحصار پیش از خلقت جمیع موجودات با معینت حضرت خردگشا نشان موجود شد
 و در همه عوالم غیبی شهود بوده و هست و خواهد بود و جمیع انبیاء را
 بمقتضا حدیث با علی نصرت الانبیاء سزا و نصرتی چنانچه گذشت امتداد
 و اعانت فرموده حتی با حضرت سلمان علی السلام بالای سباط نشسته و سیر نمود
 و سلطنت سلیمان از برکت و جود فائز الجود انحصار بوده و زمان همه کائنات از او
 خلقت بدست انجمن او سیره و هر چه را که خواسته است تجرد مشیت و از خود
 بجز او زده و از حالات ما کان و ما یكون من البدل الی الختم منحصرا و کما
 همه مردم در حدیث شریف که باب ابواب رکاه احدیت است و کار گذار بارگاه
 ربوبیت و نصرت او قبل از این نولد ظاهری در همه عوالم باطنیه و ظاهریه بود
 هر زمان و هر مکان هر چه خواسته نموده هر چیز عالم و دانا و همه چیز را
 و فرموده لبس من الله یستنکر ان یجمع العالم فی واحد و نکته مسئله این
 که خداوند عالم من حیث الذات البحتی لای اسم که ولا رسم که و هیچکس را
 دست نیی بد رکاه ان غیب الغیوب هر چه تصور نمایی توفیق از ان و هر چه بخیال
 اینها و زای همان زیرا که تصورات و خیالات همه از جمله مخلوقات حادثه
 که مانند فوت خیالیه حادث میشوند و از افران کادیت با تقدم الخیرین
 چون نداید که او صاف فلیم پس بورد و صف حادث که کلیم ندرت ممکن است
 واجب نمونه چگونه دانندش از هر چگونه کلاما میمونه یا و هائیکم فی ارض معاینه بود

مخلوق و مثل که مرد و ذالینکم هر چه پیش تو غیر از ان و نیست غایت تمام
 الله نیست الظرفی مسدود و اطلب مردود دلیل ایاة و وجوده ایشانه
 در الاء فکر کردن شرط راه است و لی در ذات حق عین نگاه است قال الله
 علی قلبی تفکر و فی الاء الله و لا تفکر و فی ذات الله فان التفکر فی ذات الله
 لا یرتد الخیرا قل هو الله احد الله الصمد او زار بطی و مناسبتی با این مخلوق
 ضعیف ندادند و اگر بخواند نصرت در عالم امر و خلق بکند با خلق و زدن و حجاب
 و نمات و غیرت که از افعال و صفات باید در طبق ابراهیم ان یجری الی الاموال الی
 سبی ابراهیم ان اول خلق نماید که خلق الله الاشیاء بالمشیتة و المشیتة
 پس باید در توفی عالم امکان شخصی از مخلوقات خود شاخص فرار داده باشد
 که از املا و پناه و ملاذ و مرجع انها نماید و همه امور ایشان بوساطت او بکند
 و قیوسنا خلد زندی برای بندگان خود باد کسنا و جاری شود و اگر بخواند
 با ایشان خطاب نماید بوساطت او نماید و اگر بخواند اظهار قدرت نماید با او
 او نماید و هکذا پس شخص فای لازم که مظهر صفات الوهیت و از افران ربوبیت
 بوده باشد و در عالم مظهریت و حکایت بطور بوده باشد که این سزا پائین
 وجود بحت و یات و منزه از صفات مخلوقات باشد که او را مظهر قدرت کلیه خود
 و عیب علوم خور و محل علم و مشیت و از ادب و سماع و بصیرت افعال و صفات خود
 فرار دهد هر گس بوده باشد باشد چنانچه در کوه طور از شجره فرموده ای انا الله

و یا موسی حکم نمود و این است عدل و قابلیت غیر از اینست که علی السلام را با او سزا
خواهد بود و شهد الله عز و جل را که این مقام نبوده و نخواهد بود آنست
اولا به متفاده الیه بحیرت از باها فلم تک نصلح الاکه و لو زامها احد
لزلت الارض لزلاتها و از این جهت فرموده انا عین الله الناظره انا اذنه
السامعه انا ید الیاسطه انا لسان الله الناظره انا قلب الله الواعی علیه
و این نوع کلمات اشاره دارد بر اینکه شخص مثلا یا چشم خود جمع دیدنها را
بیند و خداوند عالم بری و مقرر از صفات جسمانیته میباشد پس خود شخص
امیر السلام را که نور و مجد است واسطه رویت خود در افاضه با او می بیند اشیا
چنانچه اشیا با نور چشم خودی بیند اشیا را و با گوش خود جمع مسموعات را شنود
و خداوند عالم را گوش مثل گوش ماها منصور نمیشود پس اذراک او مسموعات
و ابوساط و جو امیر السلام میباشد پس او گوش خداست و اشیا با رویت
خود اظها فادرت منما ید و افعال خود بر او میدهد از هر مقوله بوده باشد
عالم را جارحه مثل جارحه های ما ندارد پس همه افعال خود ابوساط جو امیر السلام
بر او مینماید و انسان با زبان خود نطق و تکلم مینماید و خداوند عالم در ذاتی مثل
زبان ما نیست بلی باید فاعلی خلق نماید از انجا کلمات خود را بر او فرماید با ملک یا بحیره
طور یا غیر فلک و با اشیا انا الله اذ رخصی و اوبود چرا از نیک منجی و اشیا
با قلب خود اذراک اشیا مینماید و علوم گوشه که صورت مخلوقات بوده باشد بر او

و این نوع کلمات اشاره دارد بر اینکه شخص مثلا یا چشم خود جمع دیدنها را بیند و خداوند عالم بری و مقرر از صفات جسمانیته میباشد پس خود شخص امیر السلام را که نور و مجد است واسطه رویت خود در افاضه با او می بیند اشیا چنانچه اشیا با نور چشم خودی بیند اشیا را و با گوش خود جمع مسموعات را شنود و خداوند عالم را گوش مثل گوش ماها منصور نمیشود پس اذراک او مسموعات و ابوساط و جو امیر السلام میباشد پس او گوش خداست و اشیا با رویت خود اظها فادرت منما ید و افعال خود بر او میدهد از هر مقوله بوده باشد عالم را جارحه مثل جارحه های ما ندارد پس همه افعال خود ابوساط جو امیر السلام بر او مینماید و انسان با زبان خود نطق و تکلم مینماید و خداوند عالم در ذاتی مثل زبان ما نیست بلی باید فاعلی خلق نماید از انجا کلمات خود را بر او فرماید با ملک یا بحیره طور یا غیر فلک و با اشیا انا الله اذ رخصی و اوبود چرا از نیک منجی و اشیا با قلب خود اذراک اشیا مینماید و علوم گوشه که صورت مخلوقات بوده باشد بر او

خداوند عالم در وجود امیر السلام جمع است و فی التنزیل قال فما بال الله
الاولی قال علیها عند فی کتاب لا یضیل ربی ولا ینسی وعیدت
امیر السلام است وهو الذی کتبه الله تعالی بید من ذریرته وجعله محل معرفه
و معادن علیه و حکمیه و مشیتیه و اذرنه کما فی الزبانی الجامعه السلام علی
حال معرفت الله و مساکن برکه الله و معادن حکمه الله و محله روحی الله
و خزنه علم الله و قوه تعالی و کل شیء احصناه فی الملام مبین نفسیه علیها
شده و همچنین عند ام الکتاب و غیر ذلک مما یؤید هذا الباب و انجا را
بیشمار وارد کرده و بمقام ضرورت رسیده که خداوند عالم در ذاتی
مردم بلکه از سایر حیوانات سوال و جواب خواهد نمود و حقایق را خواهد کشید
و میتوان عدل خواهد گذاشت چنانچه فرموده و وضع الموازین القسط لکم الیوم
و ادب بری شاخ را از بز شاخ دار که او را بخوان حو شاخ زده و ظلم نموده حو
گرفت بوم یوحنا لیل الحاء من القرناء و در قرآن مجید فرموده ان الینا انا بامهم
ثم ان علینا احسانهم خداوند عالم که محسوس و محسوس و نیست که بنیاد بر او
محسوس در وسط آن محسوس بگرداند و همه مردم اطراف او را بگیرد آنها هم بعضی را غیر
خود و بعضی را توسط اعمال ملائکه خاقطین اعمال و محاسبین افعال حساب کند
پس این حساب چه طور خواهد شد و این مردم که محسوس میشوند چه میکنند
مبفرد و و یکدام طرف می افتند و یکدام سمت مینمکنند خداوند عالم که محسوس

بفرموده

امکان بیرون نمیکو اند بگذرد و ابد مهور و مغلوب و دستگیر و بصر و بطن
 خلاف عالم است پس اشخاصیکه نمیکویند که انقدر فضیلت که از برای
 امام علی السلام اثبات میشود لازم نمیکرد که امام علی السلام خدای بوده باشد
 اشتباه کرده اند هر قدر فضیلت که از برای قلب را داده شود قلب نمیتواند که
 خود را از جسمانیت را برود و مقارن و خابیت برساند هر قدر قوت قلب
 قلب پادشاه شود دلیل و خاکی از قوت روح است قوت قلب کوه قوت
 بود شاهد پنج بران سازان غلغله بلکه قوت قلب بر قوت روح از قوت
 او فعل روح و مشیت او مشیت روح و قلبی و مقصد در عاقل و قوت
 ندازد هر کس این خیال نماید امام علی السلام از بزرگ شمرده بلکه خداوند
 دانسته و از انجو محض بقدر آنکه امام را می شناسد شناخته است
 و لهذا از شده که خداوند لعنت نماید غلام را که ایشان را عظیم امام علی السلام
 نمودند بل صغیر اعظم الله یعنی عظیم خدا را صغیر صغیر فرمودند الله
 و رب الارباب امام بودن کجا و خدا بودن کجا منتهی این مختصر مخلوق خدا که
 عبادت را مساوی الله تعالی است یعنی تمامی که کون و امکان مختصر مخلوقی
 نمیکوند فریاد را فرادانند و لهذا عالم را انسان بگم نمیکویند و مقابل شیخ
 انسان که او را انسان صغیر نمیکویند و امام علی السلام در کون انسان که نمیکویند
 در بدن انسان صغیر خداوند عالم از برای عالم عیب محبط و مسلط و همین چنین

ما فی العالم بوساطة الامام علی السلام الذی هو کالمقلب بدین العالم کما قال
 و الله من وراثة محبط و حقیقه من باب المثال نمیکوید روحیست که مسلط
 بعالم بدن است بوساطت قلبی لله المثل الاعلی و همه که کون و امکان
 و امام علی السلام در نوری از مختصرها امور است پیش قدمی کلید الهیته
 کما فیل اسماءها و زمین بک سبب کرد رخ رفت حق شایعاً و حیرت
 کرمی که بنام است و در رخ و باغبانی چرخ مور لکنی توجه ذاتی
 پیشی دانند که این باغ از کی است کوهها از آن داد و مگرش در روی است و چون
 هیچ چیز در پیش قدمی خدا و علم و مشیت را داده او مجال نوقت ندازد و اما
 علی السلام در نوری عالم امکان مظهر همین قدرت کلمه و صفات و افعال بود
 که قوتم قول الله و فعلهم فعل الله من والاهم فقد وال الله و من عازاهم
 فقد عادى الله و من احبهم فقد احب الله و من ابغضهم فقد ابغض الله و من
 اعصم بهم فقد اعصم بالله پس اگر امام علی السلام همه این عالم را با این
 و زمینها و مابینهن و ما تحتهن و ما فوقهن با این نکست خود بخواند
 حرکت دهد و برادر و پندار و سبک تر از مو خواهد بود در درون
 قوی که اصلاً سبکی نخواهد داشت از جمله اینکه قدرش قدر خداوند
 که ما نلعت با خیر قوه جسدانیه بل قوه ربانیه در تصویر کردن در
 و بر داشتن آن بالا می سکت و انداختن آن به هوا یا چند ذراع دور از لشکر طلبه

بود چه خوب گفته است طوفان در مقام مدح نبی مؤمن علی السلام این
 وصف شد که میگویند بر دو انگشت خیزند از دست برسد قدرت نور
 کروی طرح افلاک دیگر اندازد و این اندازه اغراق نیست چنانچه در
 نهنگ بلکه اندازه حقیقت است مطابق واقع و داعی در مقام اشاره بانها
 گفته است از برای خودت یک جناب قبه مبنای این خراج برین آوی
 مردم از وی صد هزار کوشکی دست جبرئیل فرین پس اگر امیر المؤمنین
 علی السلام هرگز زمین را بلکه آنها را با ما فها را با ما نداشت خود بخواد
 هزار هزار فرسنگ و در اندازند خنده است و هیچ سنگینی نداشت و نموده
 و این فضایل جز نبیه که ذکر شده و در کتب اخبار و آثار مسطور است آنها از
 احکام و انعام اغتفاد و ایمان مردم ضعیف القوی و البشیران که از هر
 مراتب الهی عجز و تصور دارند نوشته شده است و ذکر میشود و بعد از آن
 از برای انفتاح قلب کوی نظر ان است و الا در پیش آید و بصیرت مسئله
 انداختن در ضعیفتر از این است که کسی بگویند که این نوشته را چنین نوی بود
 که دانند خشنایان را جوای انداخته و این قصه برای طفل و ساله و سه ساله بکا
 فی آید که پدر خود را با این قوت و قدرت ببیند که بعد از آن خوی بن معراج
 و وارده از برای تعلیم و ارشاد اطفال در دنیا مذهب است از برای مغان راه
 چه کردی تمام از این دین العجایز که بر خود حمل میدانی بوجایز زنان چون تا

عقل ریبند کجا مردان را ایشان که بنند اگر کسی برین ای و نظر کن
 پیش آید از آن که زن میاساز و روشک اندر محل مشوم و نور و هاله
 در داخل بگردان زنده ای نام و در همیشه لا احب الالفین کوی اینه
 این اموات جز نبیه ذکر کند و در بعالمه بالا و ملاء اعلی بناورد بر و اندر بی
 باسک نضیح کن همه ابان کبر و السلام علی من اتبع الهدی العاقل بکفیه
 الاشارة و الجاهل لا یفقه الف عیاشی در خانه اگر کسی است بجز نبی است
 امین دادم که از رحمت خدا و برکت باطن ائمه هدی علیه السلام هر کس مطالب این
 مختصر کافی شافی را با قلب چنان از غش و ریا محک بشناسد و رساند حقیقت
 نو خند خدا و معرفت نورانیت ائمه هدی علیه السلام را از بی خبر و نادان
 و محقق کرد که اشخاصیکه این طریقه را ندانند ایمان شان ناقص و نوحید
 در معنی نثر خواهد بود کما قال علی و ما یؤمن اکر هم بالله الا وهم کون
 و قول اللهم یا مقرب القلوب و الابصار ثبت قلوبنا علی هدایتک
 و لا یخرج قلوبنا بعد از هدایتنا بنور معرفتک و اعقر لنا و جمیع اهل الکونین
 برحمتک اللهم اعطنی کما بی بیته و الخلد فی الجنان بیستار و بیستاری
 حسا با بئرا و اقلبتنی الی اهل سرور و الحمد لله
 اول و اخر او باطن و ظاهر اسم الکتاب
 یعون الله الملک الوهاب

قطع بدوردونک نازای و زمان ناصر الدین شاه که کتبی از وجودش زودتر
 خلد برآمد پسندار اینکه از روز نخستین تا بازمردین بغفل
 عدل و داد وجود شاه اینچنین آمد هنر زد و نک این خسرو را هنر
 پرور برینت همسروم فیهت در زمین آمد قطعه بحکم حضرت
 خدیو جم از دینک که حکم او زانه آسمان برد فرمان خدیو ملک
 از مظفر الدین شاه بزرگوار و بعهت دینک از آن اگر شماره
 کتی با آدم و حوا بودید زیدید که رشک پرور و ملک سنان بدین غل
 از صدف و زانسی زدنک از آنکه مهر عالی بدین ایمان جیبا
 فضا بل تاب مغارف انساب مضارع مسند ازای محمد شاد بر زمین
 پوینده مناهج محقق و جوینده مدارج ندینو حاج میرزا محمد علی محمد
 فرجی داعی کلمه الله تعالی بیت علم دینی هم لدری شد نصیبش از با و ارث
 علم کلیم و حضرت کوش کرد کار این چهل حدیث مبارک را جمع و بیارزوی
 نمود بنک بخت انکس کرد فاندنجای باقیات و صالحان اینچنین
 بسوی راه تمام نواب مستطابک الا شاره شفاع السلطنه فی حق الله تعالی
 زید اجلا له بلار السلطنه نیز شهرت عبان المعظم انجام پذیر کرد بدین
 سال هجرت هزار و سیصد بود کین همایون کتاب طبع نمود قطعه
 فرخنده زای و روی و پسندید خلق و خوی افایرکت و بنک زبان نکو

بیان حال خدیو زاده ایران و زین سبب از مهر و دست خال رخ
 مهر ایمان در صبح و شام حاضر خدمت گرفته است در راه بنان که
 یکف از صدف مال و جان از داد پیش کشاده کف از جاش چشم
 از هوشش سرشته دل و از نخاش جان با دل کشادگی بهمه کس کشت لطف
 بار و کشادگی بهمه کس در هنده مان در پیشگاه حضرت والا براسنی
 سالار خوان و خانم جم زانگاه بیان در ز پر ظل شاه و ولعهتد
 پادشاه ماناد با سعادت و اقبال جاویدان



فایده صد الشکر کتبه محمد علی
 میرزا محمد الطیب الاصفهانی
 فیه شهرت عبان المعظم
 سلام
 در کتابخانه عالی کتبه حاج آقا آقا الماظر اگر بلای اسد صورت انطباق
 پذیرفت نشاء الله تعالی
 کتابت از عارفان
 نکند
 ۱۲



The right side of the image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The page exhibits signs of wear, including a small tear near the top edge and a faint, rectangular border or ghosting of text, possibly from the reverse side or an adjacent page. The paper has a slightly textured appearance and a warm, yellowish-brown hue.

